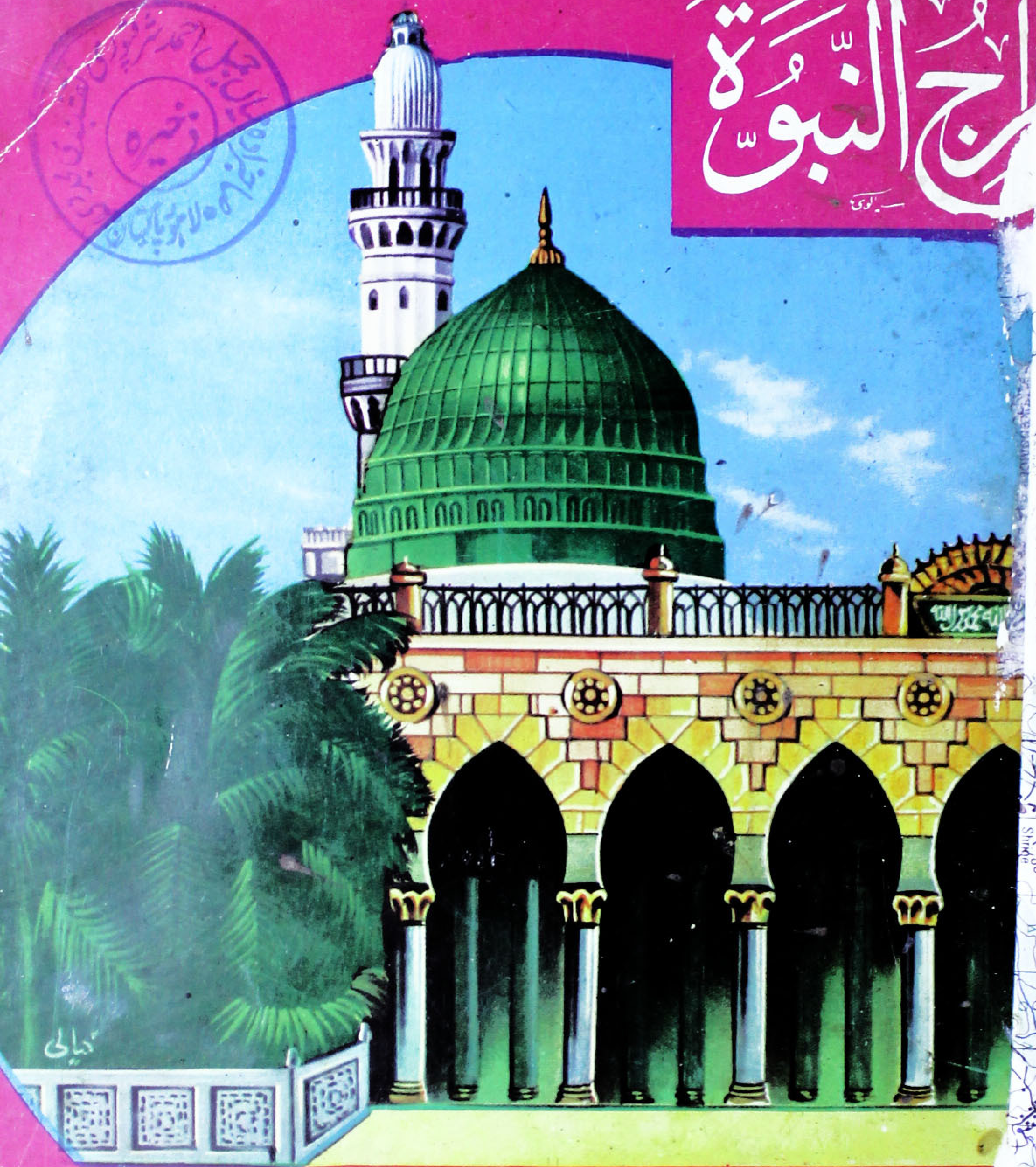
اج النبوة



يُطلَبُ مِن

صاحبزاده میاں جمیل احمد شرقپوری النقشبندی المجددی مدیر المجلة الشهریة نور الاسلام

شرقپور شریف ضلع شیخوپوره الباکستان

٢- المکتبة ایشیق بشارع دار الشفقة بفاتح ٧٢ استانبول ترکیة

تتمة معارج النبوة

في مدارج الفتوة

تاليف

الفاضل العلامة الملا محمد معين الواعظ الكاشفي الهروي

يطلب من

صاحبزاده ميان جميل احمد الشرقپوري النقشبندي المجددي مدير المجلة الشهيرة نور الاسلام

شرقپور الشريف شيخوپوره الباكستان

٢- المكتبة ايشيق بشارع دار الشفقة بفاتح ٧٢ استانبول تركية

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی جناب شیخ احمد فاروقی سرہندی رضی اللہ عنہ کے

عقائد مکتوبات کی روشنی میں

مسلکِ مجدد قدس سرہ العزیز

مرتب

صاحبزادہ میاں جمیل احمد شرقپوری نقشبندی مجددی عفی عنہ

شعبۂ نشر و اشاعت
انجمن حزب الرسول المبلغین ذاراین حضرت میاں صاحب شرقپوری

ملنے کا پتہ

صاحبزادہ میاں خلیل احمد و جلیل احمد و سعید احمد شرقپوری شرقپور شریف ضلع شیخوپورہ

تتمه معارج النبوة فی مدارج الفتوة

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمه دربیان خوارق عادات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

بدان نورك الله بنور الایمان ونصرك بنور الاحسان مقصود از ایجاد عالمین واز ابداع فریقین معرفت باری وادای خدمات وطاعات حق سبحانه وتعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وچون طریق موصول مقصود دریافتن خلایق مختفی بود وانرا برای ارشاد سبل بارسال رسل محتاج گشتند تا ازهمه بنی نوع انسانی طائفه از بندگان بصلاح وسداد ودیانت وتقوی وامانت وپاکی طینت وتمامی خلقت وخوبی صورت وبلندی همت وصدق مقال وحسن افعال وبرگزیدگی نسب وپاکیزگی حسب وکمال عقل ووفور فصاحت آراسته وپیراسته بودند خلعت نبوت بپوشانیده برمسند رسالت بنشاند واز برای هریک ازایشان [illegible] گردانید چون منصب نبوت عالی بود آنرا بعلامات وامارات وحجج وبراهین که عبارت از معجزات ست مؤید ومؤکد گردانید [illegible] آن حرام سرای نبوت ازمزاحمت مدعیان کاذب خالی ماند وحجلگیان بزم اصطفا بحلیهٔ صدق وصفا حالی باشند ابیات

درحرم انس کسی راه یافت
کز خودی اوصاف طبیعت جلاست

کز نظر قدس نظرگاه یافت
درحرم عشق کسی آشناست

هرکه تهی باشد از اوصاف قدس
کی زند اندر حرم لاف انس

وچون این امور خوارق عادات که بنی نوع انسانی [illegible] امثال این عاجزاند مثل سرد گشتن آتش از برای خلیل وثعبان شدن عصا از برای کلیم واحیای موتی بنفس عیسی وانشقاق قمر باشارت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وعلی جمیع الانبیا، وامثال اینها از برای ایشان ابداع فرمود وبردست ایشان ظاهر گردانید [illegible] شد که ایشان خاصگیان بادشاه وبندگان مؤید من عند الله اند واگر ملحدی گوید که جادوان نیز بسیار از خوارق عادات می نمایند جواب آنست که آری می نمایند اما جز آنکه بحد اعجاز رسد لیل آنکه هیچ سحری قوی تر از سحر فرعون نبود که خدا تعالی فرمود وجاؤ بسحر عظیم وباوجود این معجزهٔ عصا همهٔ آنهارا معدوم ساخت وسبب علام سحر ساحران همین بود که سحر مبدا شنند وگفتند میشاید که سحر را معلوم کند اما معدوم نتوان کرد

مثنوی

ساحران موسی ازستیزه را
برگرفته چون عصای او عصا

زین عصا تا آن عصا فرقیست ژرف
زین عمل تا آن عمل راهی شگرف

لعنة الله این عمل را در قفا
رحمة الله این عمل را در وفا

وازینست که از زمان آدم تا زمان خاتم صلوات الله وسلامه علیه وعلی جمیع الانبیا ممنوع بنفنا دکه هیچ ساحری دعوی پیغمبری کرده باشند با آنها که بعد از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم دعوی نبوت کردند

که موجب اشتباه نگردد زیرا که بقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده بود لا نبی بعدی وختم نبی النبیون واجب گشته بود تکذیب ایشان مع هذا کسیکه این دعوی باطل کرده است البته کذب وبطلان وی محقق گشته وخوار ونگونسار بهلاکت ابدی مبتلا شود وآنکه اظهار این معنی بحق نموده روز بروز نور نبوت وفروغ رسالتش باوجود سعی معاندان در اطفای آن در استعلا کوشید و ترقی فزوده چنانچه حق تعالی فرموده یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون واگر کسی سؤال کند که در روایات به ثبوت پیوسته که دجال بعضی را کشد وباز زنده گرداند واین سحریست که مشابه بمعجزات انبیا جواب آنست که این نیز موجب اشتباه است اما نقلا واما عقلا نقلی آنست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده واز دعوی او فرموده که احیای در قبضهٔ اقتدار او نیست بلکه حق تعالی بجهت حکمی که مراو راست بر دست وی از خارق عادات چیزی ظاهر گرداند ودلیل بر آنکه احیاء واماتت در قبضهٔ او نیست که آن کس که کشد وزنده گرداند آخر کار چون خواهد که دیگر بار بکشد نتواند وچون بر قتل او قادر نباشد بر احیا او بطریق اولی چه قتل مقدور خلق هست واحیا نی اما عقلی آنکه وی دعوی پیغمبری نخواهد کرد بلکه دعوے خدائی خواهد نمود وکذب او درین دعوی که اظهر من الشمس است که جسمی است محدود ومختصر اعور خدائی را نشاید اما امتیاز از مخاریق نفوس ناقصه بواسطهٔ اجتماع رذائل بوسیلهٔ شیاطین بظهور پیوندد ومعجزه نفوس کامله بواسطهٔ نقصان آن نفوس است واز تصرف مخاریق تولد کند وتاثیر ملائکه در نفوس بواسطهٔ کمال آنهاست واز آن تاثیر معجزات بظهور پیوندد وآن معجزات دلیل کمال صاحب معجزه باشد چنانچه مخاریق نشان نقصان صاحب خویش بود وفرق میان معجزه وکرامات آنست که صاحب معجزه مامور است باخفا وتفاوت میان معجزه وکرامات مثل تفاوت میان نبی وولی یعنی ولایت را ستر لازم است اولیائی تحت قبائی ونبوت را ظهور ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن پس روشن شد که اظهار معجزه بعد از دعوی نبوت صحت صدق انبیا راست علیه الصلوة والسلام اما تعریف معجزه نزد علما آنست که المعجزة عبارة عن اظهار قدرته سبحانه وتعالی وحکمته علی نبی مرسل بین امته بحیث یعجز اهل عصره عن ایراد مثلها یعنی معجزه اظهار قدرت الله تعالی است وحکمت او بر دست پیغمبری از پیغمبران مرسل در میان امت او بحیثیتی که عاجز باشند اهل روزگار از آوردن مثل آن وتحقیق اظهار قدرت الهی وحکمت نامتناهی نسبت بآن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بواسطهٔ آنست که بزرگان گفته اند چون نفوس ناطقه را قوت استفادت از عالم ملکوت بکمال رسد وبواسطهٔ طهارت سیرت وصفائی سریرت استعداد استفاضه علوم وحقایق مستقره در اکنهٔ ملکوت که مودع در جواهر نفس کلیه از ورای حجب غیب دهد وبجهت تشبه نفوس جزئیه بآن نفس کلیه نسبت فرع باصل مؤکد گردد تا بواسطهٔ آن تشبه حجابی که میان اصل وفرع وکل وجزء است مرتفع شود وانواع غیبیه از مطالع نفس کلیه در مرایای نفس جزئیه منعکس گردد امّا من طریق العلم وامّا من طریق العمل واظهار این هر دو معنی از قبیل معجزات باشد که اهل عصر وابنای دهر از اتیان بآن عاجز باشند بلکه بواسطهٔ بعد مشرف واختلاف مطلب منکر وجاحد گردند وصاحب معجزه را ساحر وکاذب خوانند ودر صدد ایذا وقتل آن صاحب دولت درآیند کقوله تعالی واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین وبحقیقت باید دانست که چنانچه قبول امور شرعیه وتصدیق بآن ممکن نیست مگر هم بامور شرعیه چرا که دیدهٔ طبیعت از مشاهدهٔ جمال شریعت محجوب است کذلک تصحیح معجزات میسر گردد چنانچه رؤیت آفتاب هم بنور آفتاب تواند بود اگر چه از آفتاب چیزی ظاهرتر نیست تا آفتاب را بدان بدانی همچنین نور شرع هم بنور شرع ومعجزات مبین گردد وکذا قیل لیس شیء اظهر من الله فیعرف الله الحق بالحق ولا یری الحق الا بالحق ۵

خوش بود خاصه ناگهان دیدن	روی جانان بچشم جان دیدن

لوی او هم باو توان دریافت ... روی او هم باو توان دیدن
خود گرفتم که در صفای رخش ... نتوانی همه جهان دیدن
جان و جانان و دین و دلبر دین ... میتوانی بچشم جان دیدن
میتوان هرچه بود و هست و بود ... در رخ او یگان یگان دیدن
گر همه اوست هرچه هست یقین ... اندر آئینه جهان دیدن

رجعنا الی بیان المعجزات بدانکه معجزه بر قدر مرتبهٔ انبیا است علیهم السلام مثلاً بعضی بدرجهٔ اعلی در اعجاز و بعضی ادون و بعضی معجزات بسیارست و بعضی اکثر چون فضیلت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بر همه انبیا متحقق بود هم در اعجاز و هم در کثرت بدرجهٔ اعلی آمد چنانچه از حیز حصر و احصار بیرون و از حد عد افزون گشت فاما ضابطه در وی آنست که معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منقسم بدو قسم ست عقلی و حسی و حسی بر دو قسم ست بعضی معجزاتیست متعلق بذات آنحضرت صلی الله علیه وآله وصحابه وسلم و بعضی بصفات و بعضی خارج از ذات و صفات و ما خاتمهٔ الکتاب را مشتمل بر دو باب ساختیم باب اول در معجزات عقلیه باب دوم در معجزات حسیه و هر یک ازین باب مشتمل بر فصول آمد و بالله التوفیق

باب اول در معجزات عقلیه حضرت محمدیه صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم و این باب مشتمل ست بر ذکر بعضی اوصاف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وجهی که بدیههٔ عقل دلالت کند بر نبوت او علیه السلام

بدانکه معجزات عقلیه بر شش نوع ست **نوع اول** آنست که چون عاقل در اطوار و اوضاع آنحضرت علیه الصلوة والسلام بدیدهٔ عقل نظر کند و می بیند که با وجود شریف این عنصر لطیف چون چراغی ست در ظلمت آباد جهالت برافروخته و در بلاد ارباب شرک و خذلان نشو و نما یافته و از اینجا ببلاد اصحاب علم و دانش و ارباب درک و بینش او را اتفاق سفری نیفتاده و در آن دو نوبت که بصرای شام اتفاق نموده در مدت بصره مجال اکتساب فضائل و کمالات نیافته و هیچ کس از فضلا و علمای روزگار مصاحبت ... نموده و از هیچ حکیمی تعلیم علم و حکمت نکرده و به پیش هیچ استادی تلمذ نموده و با وجود این در معرفت ذات و صفات و افعال ... و احکام بجای رسیده که همه عقلا و علما و حکمای روی زمین در کمال علم و حکمت و نور عقل و فطنت او را مسلم داشته اند ... فرمان او ... و جمله ارباب دانش و بینش اعتراف کردند که در تقریر دلائل و توضیح مسائل زیادت از آنچه در قرآن مبین گشته ... اهل کتاب و مستحضران فنون تواریخ و حساب مسائل مغلقه و سوالات مشکله بکرات و مرات امتحان کردند و در هیچ جوابی مخطئ او نتوانستند نمود و از هرچه گفت و از هرچه خبر داد همه موافق عقل و نقل و مطابق واقع بود پس هر کرا عقل سلیم و ذهن مستقیم ... ملاحظهٔ این احوال کند بیقین بداند که این نوع علم و حکمت مراتبی را ممکن نیست که حاصل آید الا به تعلیم الهی و هدایت ربانی ... حق تعالی همین دلیل را سبب معرفت نبوت و صدق رسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گردانیده فرموده و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون قال العارف الجامی قدس سره

تیغ عرب زن که فصاحت تراست ... صید عجم کن که ملاحت تراست
صبح تو کو دود چراغی مدار ... باغ تو گو پای کلاغی مدار
از تو سیه راست سفیدی امید ... به که سیاهی ننهی بر سفید
گوش جهان گاه خدا خواست ... درج گهر شد ز سخن رانیت
زان نرسد تهمت این درج را ... زین نرسد ظلمت آن برج را
ای عربی نسب امی لقب ... بنده تو هم عجم و هم عرب
گر بقلم غالب ... ساختی ... با بخط انگشت ... باختی
چون ز تو خوانند و نویسند هم ... گر تو نخوانی نه نویسی چه غم
خواندنت بس که سخن رانده ... دور زان رانجد اخوانده
گر شبهه مانده ازین درج دور ... با شری نه ازین برج نور

نوع دوم از دلائل عقلیه بر نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله

وسلم آنست که پیش از بعثت و اظهار رسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز بامثال این نوع مسائل و ایراد این طور دلائل مشغول نفرموده و حدیث نبوت و رسالت بر زبان شریفش جاری نگشت که اگر پیش ازین اظهار این معنی می نمودی در گفت و شنود آن میبود که مخالفان را مجال دغل نبودی تا گفتی عمر را در تحصیل این مرام و در ترتیب مقدمات این فن عالی مقام مصروف ساخته و اوقات خود در انشاء سوره و آیات این کلام سعادت انجام گذرانیده تا در اظهار این معنی او را مهارتی تمام حاصل آمده پس کسی را که مدت چهل سال از عمر شریفش منقضی گشته که درین مدت بکلمهٔ ازین نوع کلمات تکلم نفرموده و هیچ دعوی ازین دعاوی زبان نگشوده بعد از آن بیکبار اظهار این معنی نموده و کلامی در میان آورد که اولین و آخرین از معارضهٔ این از آیات بینات او عاجز آمده و اکنون قریب نه صد سال ست که فضلای عجم و فصحای عرب در آیات بینات او تامل و تدبر می نمایند و نقد فصاحت و بلاغت خویش بر محک امتحان می آزمایند و معارضهٔ آن من کل الوجوه از حیز امکان بیرون می بینند همین دلیل بسنده است در جزم بر آنکه این کلام از نزدیک ملک علام جل ذکره بر سید انام علیه الصلوة والسلام بطریق وحی نازل گشته تا دلیل قاطع و براهین ساطع باشد بر نبوت او صلی الله علیه وآله وسلم نوع سوم از دلائل عقلیه آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اداء رسالت مشقتهای بسیار و ملامتهای بیشمار کشید و اذیتهای کفار و تهدیدهای اشرار بسیار دید و شنید و رؤسا و صنادید بعضی بلطف و بعضی بعنف هر چند ازین کار منع فرمودند ممتنع نگشت و هیچ وجه تغیر درین امر قولا و فعلا راه نداد و از اول الامر تا آخر بر یک نهج استقامت ورزیده هیچ انحراف ننموده و بمال و جاه و آسایش نفس و فراغت خاطر میل نفرموده بلکه صبر در مشاق و متاعب نموده فتور و قصور در ابلاغ و تبلیغ خویش راه نداده و یک تن در میان صد هزار دشمن از قتل و حبس و طعن و ضرب نه اندیشید و عاقبت الامر بنصرت الهی و اعانت خداوندی جل و علا بر همه اعدا فائق آمد و بجائی رسید تا مشرق و مغرب مطیع فرمان و منقاد امر واجب الاذعان او گشتند و دین او در اقطار و اکناف عالم منتشر گشت و متابعان ملت و متابعان امتش احاطهٔ ربع مسکون نموده کوس رسالت و رایت شریعتش در اطباق سموات و ارضین منتشر ساختند و با وجود این همه عز و کرامت و دولت و نصرت از مقام اول یک ذره تجاوز ننموده و در تواضع و مسکینیت خویش افزوده همواره ادبار از دنیا و اقبال آخرت می نمود و چون بر معاندان و اهل عداوت متفق گشت از ایشان عفو فرموده و انتقام افعال ناپسندیدهٔ ایشان ننموده و هر کرا ذرهٔ انصاف در جبلت باشد بعلم الیقین بداند که این کار جز باعانت پروردگار جل و علا کسی را میسر نگردد و این معانی از جملهٔ معجزات پیغامبر ذی قدر تواند بود نوع چهارم از دلائل عقلیه آنکه بر اثبات مدعای خویش از دلائل و شواهدی که در توریت و انجیل و زبور و صحف ما تقدم بود بر منکران اکثر من ان تعد و لا تحصی ایراد فرموده و قتی که نعوت و صفات خویش لفظ بلفظ از کتب سابقه بر معاندان فرو خواند قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل وقال تعالی حکایة عن عیسی علیه السلام ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم وقال سبحانه یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله وانتم تشهدون وقال عز من قائل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و امثال این آیات در قرآن بسیارست پس چنانچه هر که این آیات از جمله منقربان بودی یهود و نصاری با وجود آن عناد تصدیق نکردندی و چون با جحود و استکبار مسلم داشتند و در آن باب هیچ وجه تکذیب وی ننمودند ضرورةً دعوی وی بحجج و براهین و دلائل متین مبین گشت ولیکن یهود حسود چنانچه بنا بر حسدی که ایشان را بود قبول وی ننموده و نصاری بعضی

نمودار او بعضی بمکابره وجحود انکار نمودند ولیکن در حین مباهله طاعت ارخای عنان نموده جزیه قبول کردند نوع پنجم از دلائل عقلیه ادعیهٔ مستجابهٔ آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم وتعداد وتفصیل آن متعذر ست فاما بجهت تمثیل یک چندی ازان آن بود که چون قریش بنابر خصب ورخاء وغرور بکثرت مواشی وحواشی در ایذای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حد تجاوز نمودند بر ایشان نفرین کرد اللهم اشدد وطأتک علی مضر واجعل علیهم سنین کسنی یوسف حق تعالی چند سال باران از ایشان باز داشت تا زراعات ایشان باطل وتجارات ایشان بی حاصل ومواشی هلاک ونفوس جائع وقحط وغلا در میان تمامی آن قبائل شایع گشت تا همه بعجز پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدند والتماس نمودند تا دعای خصب ورخاء وجود وعطا فرماید چون دست بدعا بر آورد ابرها پر بر یافتند گویا از دریا بار عالم غیب منافذ ومجاری بسوی این جهان بکشادند چندان باران بیامد که یاران به تنگ آمدند باز التماس دعا نمودند دست حق پرست تا بالا کرد گفت اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الجبال وبطون الاودیة باران باز ایستاد ودر حوالی میبارید ودر شهر قطره نمی چکید دیگر درباره خسرو پرویز دعا فرمود که اللهم مزق ملکه کما مزق کتابی ودر شرح این قضیه نیز فرو گذشت آید دیگر دعا در حق عتبه بن ابی لهب کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک واو را شیر هلاک گردانید وشرح این واقعه به تفصیل خواهد آمد انشاء الله تعالی ودیگر ابو طالب بیمار شد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استدعا نموده تا دعا فرماید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از برای قبول شفای وی دعا فرمود فی الفور از آن مرض شفا یافت ابو طالب گفت ان معبودك یطیعك خدای تو اطاعت تو میکند فرمود اگر تو نیز فرمان وی نمائی اطاعت تو کند ودیگر علی ابن ابی طالب یمن میرفت گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نمیدانم که حکم در قضایا چگونه باید کرد وآن سرور دست مبارک بر سینهٔ علی نهاد ودعا فرمود که اللهم اهد قلبه وسدد لسانه دیگر علی گفت که بعد ازان مرا در هیچ قضیه شائبه شک وتردد نماند وحقیقت آن بر من مکشوف می گشت ودیگر درباره عبد الله بن عباس دست بر پیشانی نهاد ودعا فرمود که اللهم علمه الحکمة وتاویل القرآن از برکت آن ملقب بشاه مفسران گشت ودیگر انس بن مالک که یک نوبت ابریق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را پر آب کرده بود درباره او چهار دعا کرد وگفت اللهم اکثر ماله وولده واطل عمره واغفر له انس گوید رضی الله عنه که از برکت آن دعا حق تعالی مرا هشتاد هزار جریب ضیاع وعقار کرامت فرمود ونخلستانها وباغات من هر سال دو نوبت باری آورد ودر برکت در اموال من این بود وبرکت در اولاد من آنکه صد وبیست وپنج پسر وچهل وپنج دختر حق سبحانه وتعالی بمن ارزانی داشت وبرکت در عمر آنکه صد وسیزده سال مرا عمر داد والحال اجابت دعای چهارم یعنی مغفرت الهی نقل ست که در آخر عمر که وقت انتقال وی شد این مناجات کرد که الهی از چهار دعای حبیب خودت سه دعا در حق من اجابت فرمودی نمیدانم تا دعای چهارم چون خواهد شد از گوشهٔ خانه آوازی شنیدم که هاتفی میگفت ای انس آن سه دعا را قبول کردیم چهارم را دریغ خواهیم کرد خاطر جمع دار که بر تو رحمت کردیم وازین قبیل ادعیهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مقرون بشرف اجابت رسیده بسیار ست وبعضی درین کتاب در محل خود مذکور شده وبعضی دیگر عنقریب در معجزات حسی مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وبسیاری حواله در کتب متداوله است اکنون بیک نقل که بشارت امت دران ست اکتفا نموده میشود در اشارات آورده است که امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه روزی بزیارت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آمده وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را مستبشر ومنبسط الحال یافت وبا عائشه رض او را شادمان وخوشوقت دید گفت ای عائشه حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم از تو راضی می بینیم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درخواستی نمای تا در حق تو دعای بکند بتعظیم رساند عائشه رضی الله عنها

از آنحضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم التماس نمود تا دست برآورده درحق او این دعا فرمود غفر الله لك یا عایشة رضی الله عنها ما قدمت وما اخرت وما اعلنت وما اسررت چون این دعا بتقدیم رسانید ابوبکر رضی الله عنه ازین معنی بغایت شادمان شد گفت ای ابوبکر رضی الله عنه تو از مراین دعا که درحق عائشه رضی الله عنها بتقدیم رسانیدم خوشوقت وفرحان گشتی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چگونه شادمان نگردم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا و اعقاب مرا این فخر وشرف بسکه رحمت ومغفرت درحق فرزند من دعا فرمای وحالانکه دعای تو مقرون باجابت ست حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم سوگند بآن خدای که مرا براستی بخلق فرستاده که هیچ روزی وشبی نیست مگر اینکه از برای هر مومن ومومنه مثل این دعا می کنم که از برای عائشه رضی الله عنها ازحق تعالی خواسته ام وبثبوت پیوسته که در شب معراج هیچ سعادتی نماند مگر این مسالت نمود وهیچ مکروهی نماند مگر اینکه از امت خود دفع آن درخواست فرموده وبنا برین مقدمات مقرر گشت که هرگز هیچ دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم مردود نشد ودر جای که محل اجابت نبود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از استنبه ساختند تا عنان کشیده داشت وچنانچه فرمود قوله تعالی استغفر لهم اولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ودر محلی که باجابت بود امر فرمود که استغفر لذنبك وللمومنین والمومنات قال الله سبحانه وتعالی اکرمن ان نام حبیب باستغفار للمومنین والمومنات وهو یستغفر الله سبحانه وتعالی لا یغفر لهم ومقصود از ایراد این حکایت آنکه اجابت دعوات از جمله معجزات ست وچون عاقل دران تامل نماید در صدق نبوت ورسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هیچ شائبه وشبهه در خاطرش خطور نکند **نوع ششم** از معجزات که عقل برصحت آن دلالت کند آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از امور غیبیه بسیار خبر فرموده بعضی آنکه تعلق بزمانی گذشته داشت وبرخی بزمان آینده وآنچه از زمان ماضی خبر داد مثل وقایع انبیاء ماضیه وامم سابقه چنانچه در قرآن یک یک مبین گشته هیچ کدام ازان قبیل نبود که بقراءت کتب متقدمه دانسته باشد ویا از کسی تلقی نموده وهم مطابق واقع بود که در هیچ واقعه ازان وقایع هیچ کس خلاف نکرد وهمه تصدیق نمودند وآنچه از تعلق بمستقبل داشت بعضی در قرآن مذکور بود چنانچه فرموده اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وچنان شد که فرموده بود وقال الله تعالی الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین وآن نیز چنان که فرموده بود بوقوع پیوسته وقال الله سبحانه انا فتحنا لك فتحا مبینا وآن فتح نیز میسر شد وقال الله تعالی ان الذی فرض علیك القرآن لرادك الی معاد وبموجب وعدهٔ الهی او را بمکه باز آوردند وقال الله تعالی لیظهره علی الدین کله واظهار دین او کما ینبغی فرمودند وقال الله تعالی اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا ومجموع این نیز بتحقیق پیوست وازین قبیل اخبار بامور آینده وتحقیق آن در قرآن بسیارست وبعضی دیگر که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلفظ دربار گوهر نثار خود تقریر فرموده اند از امور آینده ومجموع بظهور پیوست آن نیز بسیارست مثل زویت لی الارض فاریت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملك امتی ما زوی لی منها یعنی زمین را از برای من درنوردیدند ومشارق ومغارب آن بمن نمودند وزود باشد که ملک امت من انجا رسد که بمن نموده اند ودیگر خبر فرمود که فلان کس که کاتب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود وبعد ازان مرتد گشته بود وبمشرکان ملحق گشته گفت او را خاک قبول نخواهد کرد انس رضی الله عنه گفت که از ابوطلحه شنیدم رضی الله عنهما که من بآن زمین رسیدم که آن شخص مرده بود هرچند او را دفن میکردند او را زمین قبول نمیکرد ودیگر خبر فرمود از واقعاتی که باهل بیت او ملحق خواهد شد وبعد ازان اشارت فرمود بقتل علی رضی الله عنه وگفت اشقی الناس عاقر الناقة والذی تخضبت هذه من هذا یعنی بدبخت ترین مردم

دو کس اند یکی آنکه ناقۂ صالح را عقر کرده بود دیگر آنکه زخم بر سر تو زند ای علی چنانچه لحیۂ تو بخون سر تو بیالاید و قتل آن هم برین منوال بود که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بیان فرموده بود و دیگر آنکه فرمود عثمان رض را بقتل آرند و حالانکه وی قرآن میخوانده باشد و فرمود سیقطر دمه علی قوله فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم یعنی خون عثمان رض را برین کلمه ریزد و دیگر فرمود عمار یاسر را گروه اهل بغی بقتل رسانند واو را اصحاب معاویه کشتند و دیگر فرمود الفتنة لا تظهر ما دام عمر حیا فرمود در عالم فتنه پیدا نشود تا عمر رض زنده باشد و دیگر جماعتی از صحابه رض حاضر بودند یکی از ایشان ابو هریره رض بود و دیگری حذیفه و دیگری سمره بن جندب رضی الله عنهم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مرگ آخرین شما در آتش خواهد بود و آخرین کسیکه از ایشان فوت شد سمره بود و از غایت پیری خرف شده بود دران آوان آتش می افروخت که آتش در وی افتاد و هلاک شد و دیگر فرمود کاسرع ازواجی لحوقا بی اطولهن یدا اول کسیکه از ازواج من بمن ملحق گردد آنکس باشد که دست او دراز تر بود و آن زینب بود رضی الله عنها و درازدستی او کنایه از کشاده دستی او بود در تصدق و دیگر آنکه از قتل حسین بن علی رضی الله عنهما خبر فرمود و قبضۂ خاک از کربلا بیرون آورد و فرمود که مضجع وی درین خاک خواهد بود و دیگر فرمود خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و مقدار از خلفاء راشدین همین مقدار بیش نبود و ازین واقعات نیز بسیار ست که تفصیل آن ممکن نیست بهمین مقدار اکتفا نمود و بر ضمیر ارباب لباب چون آفتاب ظاهر و لایح ست که امور همچنین از خصایص نبوت و لوازم رسالت ست و امثال آن از خوارق عادات که بر سبیل سحر و کهانت و امثال آن باشد بدلائل دیگر مبین گشته چنانچه شمۂ ازان مرقوم کلک بیان گشت والله المستعان

باب دوم در بیان معجزات حسیه و آن بر سه قسم ست ذاتی و صفاتی و خارجی و از برای هر قسمی فصلی علیحده و را ایراد کنیم تا اقسام معجزات بتمام مبین گردد فصل اول در معجزات ذاتی

بدانکه حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم معجزاتی که داخل ذات عالی صفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود یعنی قائم بصورت شریف و قالب لطیف آن خلاصۂ موجودات و زبدۂ مخلوقات صلی الله علیه وآله وسلم بسیار ست و از هزار یکی و از بسیار اندکی درین مختصر بر سبیل تمثیل مذکور میگردد تا بزرگان گفته اند که از فرق همایون تا اقدام میمونش هیچ عضوی چند از معجزات خالی نبود اما معجزات سر مبارک او صلی الله علیه وآله وسلم اول آنکه هیچ مرغی بر بالای سر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرواز نتوانست نمود و هرگاه که بمحاذی فرق همایونش رسیدی البته بجای انحراف نمودی و از راست سر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نگذشتی دوم آنکه در تاب آفتاب حق تعالی قطعۂ از سحاب بفرستادی تا بر سر مبارکش سایه افگندی و گاه بودی که دو مرغ سفید بر تارک مبارکش بال اقبال کشاده از تاب حرارت آفتابش صیانت نمودی زیراکه آن فرقی بود که سایه بر فرق فرقدین انداخته هامۂ بود کلاه گوشۂ همت از تارک افلاک فلک اطلس درگذرانیده بتاج دیباج حرفی لعمرک آراسته بجعد مشکین و گیسوی عنبرین واللیل اذا یغشی پیراسته قلۂ قاف وجود با جود محمدی بود صلی الله علیه وآله وسلم که نشیمن جای عنقای عقل کاملش گشته و سدرة المنتهی و هفت آسمان و هفت عضو احمدی صلی الله علیه وآله وسلم بود منزل و ماوای جبرئیل پنج فکر صائبش آمده

ای بر سرت از نو قدم تاج لعمرک
خاک قدمت برده ملایک بتبرک

اما معجزات گیسوی عنبر بوی سنبل موی حضرت سید البشر صلی الله علیه وآله وسلم نقل ست که در شب معراج حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از حق تعالی سوال فرمود که خداوندا جبرئیل امین را شش صد هزار پر دادی و مراد برابر آن چه دادی گفت ای محمد صلی الله علیه

و آله وسلم یک تار موی تو نزد من فاضلتر از هشت صد هزار پری ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم بهر تار موی تو فردا چندین هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد کنم چون جبرئیل پر خود بگشاید قاف تا قاف بگیرد چون تو گیسوی خود بشفاعت امت بر دست گیری از قاف تا قاف عاصی گرفته باشد همه را تو بخشم ؎ چون تو گیسوی شفاعت نهی بر کف دست ٭ من بیک موی تو بخشم جهان هر چه که هست معجزه دیگر از معجزات موی عنبر بوی دلجوی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنکه خالد بن ولید را رضی الله عنه طاقیه بود که هر گاه بمحاربه با کفار اشتغال نمودی آن کلاه بر سر نهادی و بر تاجداران مملکت پناه فائق آمدی آن روز که بالشکر شام مش اتفاق محاربه افتاد هر چند طلبید آن تاج را نیافت بغایت محزون و مجروح خاطر گشت بعد از آن تاج پیدا شد انبساط و ابتهاج تمام می نمود یاوی گفتند که این طاقیه شوخگین این همه اهتمام را در خور نیست و چندین اندوه بخاطر از برای چنین متاعی راه دادن از عقل دور می نماید خالد گفت شما صورت کلاه می بینید و از سیرت او آگاه نیستید روزی با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بودم که بمقتضای نوید لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون سر مبارک تراشیده بود و در میان یاران قسمت فرموده که من از موهای ناصیه عنبر که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موئی چند التماس نموده بمن عطا فرمود من آن موها را بطاقیه تیمنا و تبرکا مخزن ساختم و بواسطه آن لوای نصرت بذروه مطالب و مقاصد برافراختم و در هر معرکه که این تاج بر سر من ست بر همه سروران متفوقم بواسطه آن بر جیوش عساکر مخالفان ببرکت آن غالب می آیم اهتمام درباره کلاه نیست که در شان موی دلجوی حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله وسلم اما معجزات روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند که ماه تمام یعنی بدر آن نور و صفا نداشت که روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اگر روی مبارکش با ماه در شب بدر مقابل کردی ماه در برابر روی نورانی آنحضرت صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم ناقص نمودی روایتی ست از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم نزد من تشریف آورد و بازوی من گرفته همراه خود برد تا بخانه ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها چون بروی در آمدم عایشه رضی الله عنها تبسمی فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سبب تبسم از وی پرسید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از تن مبارکت خرقه بگشادم دیدم از وی گوشه منخرق گشته خواستم تا آن شق بسوزن و رشته بدوزم سوزن نداشتم از سهیله انصاری بعاریت بستدم آن سوزن از دست من بیفتاد و خانه تاریک بود هر چند طلب کردم نیافتم تا اکنون که بر من در آمدی شعاعی از جبین مبین تو ساطع گشت که از نور آن سوزن گم کرده خود را باز یافتم گویند که چون عائشه رضی الله عنها این سخن بموقف عرض رسانید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم در گریه در آمد عائشه میگوید که سبب گریه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم گفت ای عائشه بر حال کسانی میگریم از امت خود که در روز قیامت از مشاهده دیدار من محروم مانند بدرستی که هر بنده که در قیامت بزیارت من مشرف گردد البته بشفاعت من فائز آید عایشه بعد از آن فرمود که آن ساعت شعاع رخسار با نوار آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بنور ماه لیلة القدر قیاس کردم نور جبین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر فروغ ماه فائق آمد

نظم

زلف شکسته رونق مشک سیاه را
نور آنکه از مه روی تو لامع است

ننمود ساعدت ید بیضا از آستین
بردار برقع از رخ و بنما آن را

ای نور داده شمع رخت مهر و ماه را
انگشت چون هلال تو شق کرده ماه را

معجزه دیگر از معجزات روی میمون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنکه روزی جماعتی مهمانان بزیارت انس بن مالک رضی الله عنه آمده بودند از برای ایشان طعام

آورده و گویند آن طعام در مندیلی بود بغایت چرکین چون اضیاف از طعام خوردن باز پرداختند انس رضی الله عنه کنیزک خود را فرمود تا آتش برافروخت و آن مندیل را در آتش بیفگند چون لحظه برآمد بیرون آورد برمثال شیر سفید گشته بود و یک رشته از وی نسوخته بود حکمت وے از انس پرسیدند گفت این مندیلی است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم روی مبارک خود گاهی بدین پاک میکردند و هرگاه شوخگین میشد کیفیت شستن و پاک کردن وی چنین بود اما معجزات عینین مبارکین آن حضرت صلی الله علیه وآله سلم در روایات صحیحه بثبوت پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه از پیش روی آن دیده از پس پشت نیز همچنان می دید چنانکه در روشنائی می دید در تاریکی نیز می دید عائشه رضی الله عنها روایت کند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود وانی اری من خلفی کما اری من بین یدی وانی اری فی الظلمة کما اری فی الضوء روایت است و بدرستی که از پس پشت چنان می بینم که از پیش روی می بینم در تاریکی چنانکه می بینم در روشنائی و علما را اختلاف است که آن رویت از قفا بچه منوال بوده بعضے گویند که مراد وقوف تام بوده و از امام احمد حنبل رحمة الله علیه منقول است که رویت عین بوده و از امام زاهدی صاحب قنیه در رساله ناصریه می گوید که درمیان دو شانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو چشم بود برمثال دو سوفار سوزن که بآن ماورای خود میدید و جامه مانع رویت نمی شد و گویند که منافقان در عقب آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم نماز میکردند و او را بایکدیگر تفاخر می نمودند حق تعالی چشم دیگر در دل وی بنهاد چنانچه از پیش میدید از قفا نیز همچنان میدید آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ثریا یازده ستاره می شمرد و در روایتیست که همچنان حاضر را میدید غائب را بدان طریق میدید تا روزی آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم داعیه آن شد که زنی را بنکاح خود درآرد عائشه را فرستاد تا آن عورت را ببیند عائشه زن را دید و در نظر وی خوب ننمود خوست که خوبی او ظاهر گرداند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم گفت که دران زن صفائی مشاهده نکردم حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم سبحان الله بر رخسارهٔ چپ او نه خال دیدی که از ان شگفت آمدی مویها براندام تو برخاست عائشه گفت که والله هیچ سری از اسرار حق بر تو پوشیده نیست و بعضی از ارباب اشارت گفتند که حکمت دران که حضرت از پیش و پس و غائب و حاضر را در تاریکی و روشنائی میدید آن بود که چون روز قیامت شود امت متفرق الحال او را بهر جانب می برند بعضی را به پیش بدر می برند و بعضی را به پس باز می گذارند و بعضی را بدیدار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می رسانند و بعضی را محجوب می گذارند و بعضی را در نور طاعات بروشنائی راه بهشت می نمایند و بعضی را در ظلمات معاصی براه دوزخ می برند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر حال همه طوایف از امت و اطلاع باشد تا هیچ کس از ضبط شفاعت او خارج نباشد والحمد لله رب العالمین اما معجزات اُذن که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواب می شنید و همچنان در بیداری واز دور می شنید همچنان که از نزدیک چنانچه روز بدر از عباس عم خود رضی الله عنه و فدیه طلبید عباس گفت ... از کجا آرم گفت از ان زر که بام الفضل سپردی و گفتی که اگر بسلامت آیم فبها والا بفرزندان قسمت نمای گفت تو چون شنیدی گفت ... جبرئیل علیه السلام فاسلم العباس و این واقعه بزبان قلم تقریر یافته در محل خود و یا آنکه سخن جمادات می شنید ... از حجر و شجر و بحر و بر می شنید که بروی سلام می کردند و میگفتند السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اما معجزات ید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند دست مبارک او بر هرچه رسیدی خیر و برکت در وی پدید آمدی چنانچه بیرون آمدن آب از میان انگشتان او و تسبیح سنگ ریزه در کف مبارک او و خاک در چشم کافران پاشیدن در بدر و حنین و قبضه مبارک و دوشیدن گوسفند ام معبد و برکت طعام بسبب مساس دست حق پرست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ازین معجزات بسیارے

در واقعات گذشتہ مرقوم گشتہ و بعد ازین در معجزات خارجیہ مذکور خواہد شد انشاء اللہ العزیز ابن مسعود میگوید کہ من گوسفند مردم نگاہ میداشتم روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صدیق رضی اللہ عنہ برمن گذشتند. رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ای کودک ہیچ شیر داری گفتم آری لیکن من امینم فرمود ہیچ میشے داری کہ با قوچ جفت نشدہ باشد ہمچنان میش پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردم پستان ویرا بدست مبارک بسود و بہ یکبار شیر بسیار در پستان وی درآمد بدست مبارک خود بدوشید و بیاشامید و ابوبکرؓ را نیز داد و من پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمدم گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا ازین چیزے تعلیم فرمائی دست مبارک برمن فرود آورد و گفت تو کودک معلمی **معجزۂ دیگر از معجزات دست حق پرست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** آن بود کہ روے قتادہ بن ملحان را بسود از برکت دست مبارکش نور ضیاے در روی قتادہ پدید آمد کہ مثال آئینہ روشن گشت ماہ را در روی او میدیدند عکس آن مشاہدہ میکردند چنانچہ در آئینہ عکس انداز **معجزۂ ظہر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** آن بود کہ بخاتم نبوت مزین بود و خاتم نبوت بروایتی آنست کہ برابر بیضیۂ کبوتری بود در میان کتفین آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشانۂ راست نزدیک تر یک جانب او نوشتہ العظمۃ للہ و بر جانب دیگر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و بر وسط میان گوشت و پوست نوشتہ توجہ حیث شئت فانک منصور **اما معجزات رجلیہ** جابر بن عبد اللہ انصاری رضی اللہ عنہ میگوید کہ در سرائے ما چاہی بود بغایت شور و ناخوش شکایت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بردم گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تشنگی بسیار می کشیم بجہت آنکہ آب این چاہ بسیار شور است و آشامیدن آن دشوار حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طشتے طلب فرمود و پایہاے مبارک خود دران طشت بشست و فرمود تا آن آب را در چاہ ریختیم بفرمان حق سبحانہ وتعالی آب آن چاہ شیرین و خوشگوار گشت **معجزۂ دیگر از معجزات اقدام آنحضرت صلعم** ہم جابر گفت رضی اللہ عنہ کہ قرض بسیار داشتم و مقدارے خرما از نخلستان من حاصل شدہ بود کہ بیک قرض از قرضہاے من وفا نمی کرد عجز خویش بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کردم بہ نخلستان من تشریف آوردہ برگرد بند خرماے من گرد برآمد با قدام شریف خود قدم زد و بعد ازان بر بالائے آن نشست و گفت وام داران جابر کجا اند بیایند و تمامی دیون مرا ازان خرما استیفا نمود و آن مقدار دیگر از برائے من و عیال من باقی گذاشت و معجزات اقدام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار است **معجزۂ آب دہان با برہان آنحضرت صلعم معجزۂ اول** لعاب دہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان شیرین بود کہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت کند در خانۂ ما چاہے بود آب وی شور آب دہان مبارک خود دران چاہ انداخت چنان شیرین شد کہ در مدینہ ازان شیرین تر چاہ نبود **معجزۂ دیگر** ہم در لعاب دہان آنکہ ام کلثوم ابن الحصین را رضی اللہ عنہ تیر بر حلقوم آمد در جنگ احد آب دہان مبارک بر زخم وی رسانید بفور صحت یافت **معجزۂ دیگر** مردے را دست بریدہ بودند نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشکایت آمد حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بریدۂ او را بمحل او نہاد و آب دہان مبارک بروے مالید فی الحال مبدل گشت بحالت اول باز آمد شیخ ابو الاسحق خلالی رح گفت من ہم برین چیزے زیادہ دارم گفتند چیست گفت چون دست آن مرد تندرست گشت از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ خواندید بر دست من فرمود فاتحۃ الکتاب آن بر وجہ استخفاف گفت ہمین فاتحۃ الکتاب بالفور دست او بیفتاد و دیگر بہ محل خود نہ پیوست از شامت استخفاف بکلام حق سبحانہ وتعالی از قبیل معجزات از آب دہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار بہ ثبوت رسیدہ مانند معالجہ زخم مار کہ بر قدم صدیق رضی اللہ عنہ در غار رسیدہ بود و بر مثال آن تشفی رمد امیر المومنین حیدر رضی اللہ عنہ کہ در غزوۂ خیبر و ایذاء زخم حارث بن اوث کہ در وقت

قبل کعب اشرف بوی رسیده بود و هر یک در محل خود سمت گذارش یافت و غیر آن نیز والله اعلم معجزهٔ دیگر برق لمعان اسنان نور افشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون تکلم فرمودے نوری از بنان ثنایاے آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر گشتے که در شب تار جا روشن گشتے عایشه رضی الله عنها روایت میکند که شبی نوبت من بود و در حجرهٔ من چراغ نبود چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمد بای اظهار این معنی نمودم فرمود ای عایشه میخواهی که از برای تو چراغی بر افروزم بے فتیله و بے روغن گفتم بلی یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لب مبارک بگشاد و در روی من تبسم فرمود از میان اسنان در افشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوری تابان گشت که زوایای خانه از ان روشن شد و منور شد و چندان امتداد یافت که جماعتی عورات در خانهٔ من بشعاع آن نور بعضی ریسمان میرشتند و بعضی جامه میدوختند تا وقت خواب و هنوز فروغ آن نور باقی بود معجزهٔ دیگر هم درین باب نقل است از عایشه صدیقه که گفت شکافی در پیراهن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پدید آمده بود میخواستم رقعهٔ بر آنجا پیوند زنم چون شب درآمد سوزن در پیراهن گذاشتم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بین العشائین درآمد خواست تا پیراهن پوشد خواستم تا سوزن را از پیراهن بگیرم نیافتم که اندام مبارکش بدان بیازارد هرچند می طلبیدم نمی یافتم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که ای عایشه چه میجوئی صورت حال گفتم حضرت از کمال شفقت او بنسبت او تبسمی فرمود از برق لمعان اسنان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوری در آنخانه ظاهر گشت که از شعاع آن سوزن گم کرده خود را یافتم آورده اند که خواجه صلی الله علیه وآله وسلم را از نور بهجت افزاے دندانهاے مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شگفتے در دل درآمد تا چنانچه بایان نور بنازید جبرئیل علیه السلام از نزد حضرت خداوندی جل وعلا خبر آورده مشتمل بعتاب که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم آن نظر که بدندان خود کردے چرا در صنع آفریدگار دندان هاے خود ندیدی که بقدرت کامله چگونه حقهٔ لعل بدخشانی ساخته و در وی باغ بهجت افزای اسنان را در وی چون پروین در صندوق فیروزه رنگ آسمان پرداخته قبهٔ از یاقوت رمانی ترتیب داده و این مروارید هاے بدین چون رشتهٔ گوهر دران درج عقیق احمر ودیعت نهاده یا چون ژاله هاے بیضا در درون لاله احمر پدید آورده یا بر مثال عقد ثریا در ... مهیا ساخته اکنون غرامت این نظر بی بهره روز احد از دندان تو خواهم ستانید و سنگ بیقیمتے امفرح گرای گوهرسائے تو خواهم گردانید چنانچه نظامی گنجوی گفته

چون گهر او دل سنگی بخست	کرد جدا سنگ ملامت گرش
سنگ چرا گوهر او را شکست	یک گهر آن سلسلهٔ گوهرش
گوهر سنگی که زمین کان اوست	کی دیت گوهر دندان اوست
گر نشدی آن سنگ مفرح گرای	یافت فراخی گهر از درج سنگ
گر نشدی در شکن لعل ساده	نیست عجب از دل ...

معجزهٔ زبان گوهر فشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی آن بود که چون حسن و حسین رضی الله عنهما از تشنگی شکایت کردندی زبان مبارک در دهان ایشان نهادی تشنگی ایشان تسکین یافتی و بان سیراب گشتے معجزهٔ دیگر سلمان را صاحب او مکاتب ساخته بود بر نخل سه صد قبل که بر آورد و چهل اوقیه طلا بدهد از اوائل قیمت عقدا بیضهٔ مرغی طلا آوردند زبان مبارک بگرد آن بگردانید وزن کردند چهل اوقیه بود اما زیاده آن از برکت زبان معجز بیان آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و این واقعه در محل خود مشروح گذشت معجزهٔ دیگر آنکه بهر زبان که طوایف آدمیان سخن میگفتندی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فهم سخن ایشان کرده بزبان ایشان با ایشان سخن کردی آری زبان بی زبان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلکه بود در برکه در دهان با بر بانش جوان میکرد و صدفی بود در عمان دهان که هر دم در سخن عیان میفرمود و طوطی اسراری بود که صد هزار کلیم تکلیم در میقات مناجات در گفتگو داشت ماهی الهی بود در دریای قرآن که یونس بیان جان در درون او داشت کشتی بود که در طوفان

بہالت نوع حکمت با خود ہمراہ داشت معراجی بود شرف صدور کلمۂ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ داشت

اما معجزۂ لطافت جسم وطیبت رایحہ ونزاہت بدن شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم

انس بن مالک گفت رضی اللہ عنہ کہ ہرگز ہیچ عبیری نبوئیدم و رایحۂ ہیچ مشکی بمشام ما نرسید خوشبوی تر از نسیم عنبر شمیم حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت است کہ ہیچ کس با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مصافحہ نکردی مگر رایحۂ طیبہ دست حق پرست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از دست خود مدتہا مساس میکردی و اگر دست مبارک بر سر کودک بسودی آن کودک از ہمہ کودکان خوشبوی تر بودی و روایت کردہ اند کہ چون حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم براہی بگذشتی از طیب رایحۂ وی آن راہ گذر مروح و مطیب گشتی چنانچہ ہر کہ از عقب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیامدی از نکہت طیبہ او بدانستی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدین راہ گذشتہ وآن رایحہ خاص آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در ہیچ طیبی آن نوع رایحہ مشموم نمیگشت **نقل است** از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ گفت مردی پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت دختر خود را بشوہر میدہم مرا مددگاری کنید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ چیزی از اعراض دنیوی ندارم اما بعطیۂ دخترت را مخصوص کنم کہ خوشتر از تمتعات دیگران باشد علی الصباح یک شیشہ سرکشادہ با شاخ چوبی بیار تا بآن عطیۂ موعودہ فائز آئی آن مرد بفرمودہ عمل نمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ساعدہای مبارک خویش عرق بآن چوب میراند و بشیشہ اش جمع ساختہ بران دختر فرستاد تا بجای طیب بکار برد و بدان دستور آن چوب دران شیشہ درمی آورد و رطوبتی ازان عرق انجذاب نمودہ بر اعضا و لباس خود مالید گویند ہرگاہ کہ آن دختر بفرمودہ قیام نمودی اہل تمام استشمام آن رایحہ کردی و بآن استبراح نمودی **نقل است** از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب بود و عرق بر جبین مبینش نشستہ بود من ازان قدری در قارورہ بگرفتم اتفاقاً دختری از دوستان من عروس میکردند قدری ازان عرق بران عروس بکار بردم عطر ازان عروس در ایام حیات منفک نشد ہرگاہ آن عضو را بشستی رایحۂ طیبۂ آن مزید گشتی و گویند ازان عروس دخترے دیگر تولد نمود آن رایحہ ازان فرزند نیز شمیدم تا آوردہ اند کہ ہر فرزندی کہ از ایشان بطناً بعد بطن متولد گشتی آن رایحہ در ہمہ فرزندان ساری بود تا آن خاندان در مدینہ مشہور بہ بنی العطارین گشت واللہ اعلم **فصل** وقال العلماء قدس اللہ ارواحہم کان فی نفسہ علیہ السلام عشر معجزات یعلم بکل من لہ عقل انہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی در ذات بابرکات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دہ چیز بود از معجزات وآلہ برسالت! اول آنکہ ذات بابرکات مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چندانکہ در آفتاب تردد کردے و در ماہتاب آمد و شد نمودی سایۂ وی بر زمین نمی افتاد زیرا کہ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اصلا سایہ نبود و درین باب اشارت چند حکمت گفتہ اند یکی آنکہ چون ذات بابرکاتش نوری بود مجسم گشتہ و تمامی نیرات از ذات عالی صفات! واستفاضۂ انواری صوری و معنوی نمودہ و ظل چون از ظلمتے خالی نیست ملایم ذات نورانی صفات آن آفتاب فلک سروری و خورشید سپہر پیغمبری صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبود۔ بیت

سایہ چسان با تو کند ہمسری	رو کہ تو خود سایہ نور اللہی
ذات تو خورشید سپہر صفاست	لاجرمش سایہ نہ اندر قفاست

حکمت دیگر آنکہ نور آفتاب لمعۂ بود از نور ذات عالی صفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در اثارۂ نور او غالب بود بر نور آفتاب تا بحدیکہ آفتاب عکسے بود از سایۂ وجود باجود او۔ **رباعی**

ای خواجہ کہ عشق ازلی مایہ‌ست	بر ہفت فلک کمینہ یک پایہ‌ست
جسمت ز لطافت چو ندارد سایہ	زانست کہ آفتاب در سایہ‌ست

حکمت دیگر آنکہ در ظل ہر چیزی مثل اوست چون آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان ایجاد خلق تا وقت افنا آن مثل و نظیر نبود

لاجرم سایه که مثل شخص است از ذات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مختفی است ـ نظم | سایه چو با شخص کند همبری

نیست ترا در خور و مه همسری | چونکه نظیرت نبود در جهان | سایه ترا نیست از آن همعنان | حکمت دیگر آن است که زمین

از آلایش خالی نیست حق تعالی نمیخواست که سایه ذات پاک محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بر خاک افتد نباید که بر جای ناپاک افتد صیانت معنی

نموده بدین خصیصه اش مخصوص گردانید ـ بیت | سایه ندیدت بزمین هیچ کس | نور بود سایه خورشید و بس

جانت از آلایش تن پاک بود | سایه نینداخت برین خاک بود | و درین باب لطیفه بر سبیل تمثیل بشنوای درویش علمای شریعت

میگویند که آفتاب زمین را که بنجاست آلوده است بتابش خویش پاک میگرداند که طهارت الارض یبسها اما نفس نجاست را پاک نمی کند

آفتاب جهانتاب وجود باجود محمد صلی الله علیه وآله وسلم ابدان آلوده به نجاست معصیت مومنان را بطهارت شفاعت پاک خواهد ساخت که

شفاعتی لاهل الکبائر من امتی اما جیفهای نجسه انما المشرکون نجس از حیطهٔ قابلیت شفاعتش خارج اند ازین طهارت نصیب نیابند

حکمت دیگر آنکه ظل ظلیل و سایه نبیل آن پیغامبر بالتبجیل علیه الصلواة والسلام بر زمین افتادی و اقدام کافران و منافقان بران محل

رسیدی مناسب علو مرتبت و رفعت و منزلت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبودی لاجرم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ... احدیت جل علا

سایه گرانمایه آنحضرت محمدیه را صلی الله علیه وآله وسلم ازین نوع اهانت صیانت فرمود که لا یقعطله علی الارض ـ بیت

من آن نیم که قدم بر قدم نهم لیکن | بهتر این که تو پا می نهی سرم آنجاست | حکمت دیگر آنکه چنانکه در دنیا دعای خود را از برای شفاعت

امت ذخیره ساخت چنانچه فرمود لکل نبی دعوة مستجابة وانما حساب دعوتی شفاعتی لاهل الکبائر من امتی همچنین سایه خود را

در دنیا ذخیره ساخت از برای آفتاب قیامت گذاشت چنانچه حضرت امیر خسرو دهلوی قدس سره میفرماید | برهنه گردان قیامت بدوش

گشته ز ذیل کرمش حله پوش | سایه خویش آنکه نکردیش نشر | واشته از پی خورشید حشر | تا چو بسوزیم دران آفتاب
خود فگنی سایه بر اهل عذاب | از عمل خویش ندارم امید | بر کرم تست مرا اعتمید | این همه گشتیم تبه بر گناه
زان سبب آمد که توئی عذرخواه | من که بجان بسته روی توام | خسروم اما سگ کوی توام | گرچه تو بخواست کنی هر ذات
نیز گدایان نگذارند خواست | خواهشم آنست که خواهی زغیب | کارزوی بنده رساند بجیب | آرزوم آنکه بر و بشمار
مژده عفو بری از کردگار | باد بدین مژده دلم خوش نفس | مژده دهم نیز تو باشی و بس | دوم آنکه حضرت اقدس نبوی

صلی الله علیه وآله وسلم مختون متولد شد یعنی ختنه کرده شده تا عورتش از نظر خلق مصون ماند و نیز مسرور آمد یعنی ناف بریده تا ترتیب زندگی

مادر نباید دران اوان اکل میته و ذبیحه مشرکان خوردن عیب نبود اما چون مناسب منصب رسالت پناهی نبود ازان محفوظ ماند سوم آنکه

حضرت ما صلی الله علیه وآله وسلم هرگز احتلام نیفتاد زیرا که احتلام از لعبه شیطان است با انسان و مرتبه عصمت مقدس نبوی صلی الله علیه و

آله وسلم چنان بود که شیطان از وی گریزان بود و لعب و بی استاخی نتواند نمود چهارم آنکه چون چشم مبارکش بشکر خواب راحت

بیاسودی دل نازنینش در مقام حضور بیدار بودی و حکمت آنست که خواب دل علامت غفلت است و غفلت حبیب از حبیب طرفة العین

از جمله جرایم و زلت است و دیگر آنست که اهل تحقیق گفته اند که چون منافذ آب و گل که دروازه حواس ست مسدود گردد در وزنه جان و دل بجانب

القلب الی الرب روزنه عبارت ازان است انفتاح یابد و هر چه گاه که شوشات عالم شهادت که حجاب جلگیان عالم غیب درزاید حصول

از عباده خود [illegible] طریقت شاید چنانچه فقیر توکل مولفه عفرله

وقت آنست که دل محرم اسرار شود	جای آنست که جان بقا دیدار شود	پردهٔ آب و گل از روی دل و جان برخیزد	تا همه ظلمت هستی تو انوار شود
تو بخوابی و سرت یار گرفت بکنار	چشم غیبت بود آن روز که بیدار شود	نیست اغیار که آئینهٔ یار ز همه	تو ز آئینه رخش بین که همه یار شود
هر که چون نقطه نهد یک قدم از خود بیرون	اندرین دائره سرگشته چو پرکار شود	چون حجابش منم آخر ز میان برخیزم	تا همه دیده و بیننده و دیدار شود

پنجم آنکه بثبوت پیوسته که مگس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مجال نشستن نداشت زیراکه چون مگس را نشستن بر قاذورات وعادت است بود اعضاے طاهرهٔ آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از توهم این معنی صیانت فرموده کما قال ٭ حلوائے پسین با نبائی وین طرفه که بر تو یک مگس نیست + وانیجا نکته ایست که امروز مگس را روا نمیدارد که بر جامهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشیند فردا هم امت را بر دل نازنین اوی روا دارد نظم

پرده کش امت شوریدگان	ضامن آمرزش آمرزگان	بار جهان بر دل آن نازنین	سینه چنان نازک و بارش چنین

حکمت دیگر آنکه حضرت جلال احدیت در قرآن اصنام را عیب فرموده وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه شیئا پس مگس را بر اندام مبارکش نشستن مجال نداد تا مشابهت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با اصنام تحقیق نه پذیرد و نکته درین باب آنست که امروز مشابهت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با اصنام روا نمیدارد و فردا محبت امت را با عبدهٔ اصنام در دوزخ روا نخواهد داشت ششم آنکه چیزی را که از ورای خویش همچنان که از پیش میدید و حکمت آن گفته اند تا هیچ چیز وی مستور نماند و باقی حکم برزبان قلم مشکین رقم در معجزات دیده و پسندیدهٔ آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام سمت گذارش یافت و تحقیق این معنی آنکه وی شمع شبستان انس و مشعلهٔ بزم انس بود و شمع را پشت و رو نباشد نی بلکه همه عالم قالب بود و او جان و جان مستغنی است از جهات و ارکان چنانچه عارف جامی قدس سره گوید

در نظرت هست یکی پشت و روے	شمعی و نور از تو رسد جمع را	روحی و غائب نه ز تو هیچ سوے پشتی و روی نه بود شمع را

هفتم آنکه با هر که همراهی کردے هرچند تیز رفتار بودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پیش بودی و با هر که بایستادی هرچند وے بلند قامت بودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وی متفوق می نمودی و نکته درانیجا آنست که چون اشخاص خلایق در جنب عالی صفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگداخت هرچند بزرگ بود اگر جرایم و ذلات امت وی در جنب شفاعت وی ناچیز گردد و هرچند بسیار باشد چه عجب هشتم آنکه بر هر دابه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوار گشتے هرگز آن مرکب پیر و ضعیف نگشتے و نکته درین باب آنست که مرکبی که جسد محمدی بر وی نشستے جوانی و قوت وی منفک نه گشتی دلی که عشق و محبت محمدی علیه الصلوٰة والسلام مدت هفتاد سال در وی متمکن گشته اگر با ایمان و عرفان باقی باند چه عجب نهم آنکه بول و غایط او را زمین ابتلاع نمودی و هرگز بنظر هیچ آفریده مکشوف نگشتے و از ان مقام تا مدت چندگاه رایحهٔ مشک دمیدی و نکته درین باب آنست که زمین آنچه از آنحضرت در نظر خلایق مستکره نماید و یا بطبع قبیح باشد مستوری سازد و اگر اکرم الاکرمین جل و علا آنچه در نظر انبیا و اولیا و ملائکه و نیز ملاء اعلی از معاصی و ذلات امتان آن سرور مکروه و مستقبح نمایند بر ایشان بپوشد و در اظهار آن نکوشد عجیب و غریب نخواهد بود سوف علیك فی الدنیا والآخرة دهم آنکه حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم هرگز تثاؤب بظاهر نمی شد یعنی خمیازه زیراکه تثاؤب از شیطان است و نکته درین باب آن است که امروز دهان مبارکش را از تثاؤب که تصرف شیطان است نگاه داشت اگر در ان نفس آخرین ایمان امتان او را از نهب شیطان نگاه دارد از کرم الٰهی عجیب و غریب نباشد نظم

خدایا بذات خداوندیت | باوصاف بیمثل و مانندیت
به لبیک حجاج بیت الحرام | بمدفون یثرب علیه السلام
بطاعات پیران آراسته | بصدق جوانان نوخاسته
که ما را در آن ورطه یک نفس | ز ننگ دو گفتن بفریاد رس
به پیران که قد از عبادت دوتا | ز شرم گنه دیده بر پشت پا
که چشمم ز روی سعادت مبند | زبانم بوقت شهادت مبند
بضاعت نیاورده الا امید | خدایا ز عفوم مکن ناامید

فصل در بیان اعضای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

وقال الکبراء قدس الله ارواحهم قد مدح الله تعالی جمیع اعضائه فی الکلام المجید بقوله عن طوله تفصیل این چنان است که حق تعالی از ازل تا قدم آن صاحب کرم را بکلام قدیم خود بستود سر عالی منظرش راگفت آمنین محلقین رؤسکم و دیده پسندیده اش راگفت ولا تعدن عیناک و بصر بصیرش راگفت ما زاغ البصر وما طغی و زبان بی زبانش راگفت وما ینطق عن الهوی و گوش باهوشش راگفت قل اذن خیر لکم و وجه با توجهش راگفت قد نری تقلب وجهک فی السماء جبین مبینش راگفت والضحی جعد مشکینش راگفت واللیل اذا سجی و دل مایلش راگفت نزل به الروح الامین علی قلبک فؤاد باوادش راگفت ما کذب الفؤاد ما رای سینه بی کینه اش راگفت الم نشرح لک صدرک ظهر با بهره اش راگفت انقض ظهرک دست حق پرستش راگفت ولا تبسطها کل البسط قامت با سلامتش راگفت حین تقوم قدم با کرمش راگفت طه ای طأ الارض بقدمک آواز دلنوازش راگفت فوق صوت النبی نفس نفایس راگفت لا تکلف الا نفسک خلق عظیمش راگفت وانک لعلی خلق عظیم بعد از ان قسم بجان عزیزش یاد فرموده که لعمرک ای و روحش چنانکه ذکر اعضای شریفه آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بعبارت لطیفه مختصر یاد فرموده هر چیز که منسوب بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود نیز بتحسین آن اشارتی فرموده دین مقبلش راگفت ان الدین عند الله الاسلام کتاب عالی خطابش راگفت انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون اصحاب عالی جنابش راگفت والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار اهل بیت طاهرش راگفت لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و ازواج طیباتش راگفت وازواجه امهاتهم علم عالی علمش راگفت وعلمک ما لم تکن تعلم امت عالی حشمش راگفت کنتم خیر امة اخرجت للناس نماز با نیازش راگفت فتهجد به نافلة لک قیام عالی مقامش راگفت لما قام عبد الله تلاوت با حلاوتش راگفت ورتل القرآن ترتیلا رکوع با خضوعش راگفت وارکعوا مع الراکعین سجود با شهودش راگفت واسجد واقترب قبله مقبولش راگفت فلنولینک قبلة ترضها ملت با مودتش راگفت ملة ابیکم ابراهیم بیعت رضوانش راگفت ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله زلت و غفرانش راگفت لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر راز با نازش راگفت یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول شب با طلبش راگفت قم اللیل الا قلیلا روز پر سوزش راگفت ان لک فی النهار سبحا طویلا خواب با صوابش راگفت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق چشم بیدار بخوابش راگفت کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون عصمت با عفتش راگفت والله یعصمک من الناس حکمت بی علتش راگفت ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا اسرار با ابتهاجش راگفت فاوحی الی عبده ما اوحی اسرای شب معراجش راگفت سبحان الذی اسری بعبده لیلا ابیات

برقع طها گشاده صورت زیبای تو | خنده یاسین نموده لعل شکرخای تو | ای دو امت پناهی که انجم و افلاک را
زاده بینش وز حمل نور فلک زای تو | نقش ازل تا ابد در تو توان دید از آن که | آینه حضرتست جام مصفای تو
از شرف تنها که هست مرتبه بندگی | در نرسیده بگرد همت والای تو | عرش بران برتری بر سر کرسی نشست

بوکه بساید بفرق پای فلک سای تو خلقت عیسیٰ چه بود باد دم همت	معجز موسیٰ کفی از خم سر جوش تو طینت آدم چه بود خاک کف پای تو آدم و مادون او جمله زاینای تو	تخت سلیمان خسی در کفش پای تو باب یتیمان تویی جد همه کائنات

فصل دوم دربیان معجزات صفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و درین فصل ذکر شمهٔ از خلق عظیم و نبذی از خلق جسیم آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم نموده خواهد شد و بالله التوفیق

بدانکه معجزات صفاتی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است واحصای آن از حیز امکان دور و ما اینجا بچند صفت از صفات کمال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشارتی نمائیم تا بواقی بران قیاس معلوم گردد معجزهٔ اول از صفات کمال آنحضرت اشارتی نمائیم که دلیل بود واضح بر نبوت او بر صدق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در همه عمر خود متهم به کذب نگشت نه در امور دینی نه دنیوی که اگر یکنوبت از وی کذب ظاهر شدی معاندان در تشهیر و اظهار آن کوشیدی و آنرا سند تکذیب خود گردانیدی وازین جا فرمود که انا النبی لا کذب وانا ابن عبد المطلب معجزهٔ دوم آنکه هرگز در مدت عمر بر فعلی از افعال قبیحه اقدام نکرد و نه پیش از نبوت و نه بعد از نبوت معجزهٔ سوم آنکه در هیچ جنگی هرگز فرار ننمود واز هیچ دشمن روی گردان نشد نه از قبل بعثت و نه بعد از بعثت بعد انان در غزوه احد وحنین باوجود افتراق اصحاب ثبات قدم نمود تا حق سبحانه وتعالی تصدیق وعدهٔ خود فرمود واین معنی دلیل است بر کمال قوت یقینی و قرار دل در مقام ثبات وتمکین اعتمادی بر وعدهٔ حضرت رب العالمین جل ذکره وحیث قال الله ویعصمك من الناس وقال من الناس وقال حسبك الله وقال لا تنصروه فقد نصره الله معجزهٔ چهارم آنکه شفقت ورحمتش در بارهٔ امت بدرجهٔ اعلی بود چنانچه شمهٔ ازان در واقعات مذکوره در نظر ارباب مکشوف گشته باشد قال الله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم وعزیز علیه ما عنتم الی غیر ذلك معجزهٔ پنجم آنکه سخاوتش بدرجهٔ اعلی بود تا بجای رسید که از غایت سخاوت بآن معاتب گشت کرولا تبسطها کل البسط معجزهٔ ششم آنکه دنیا را در دل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقعتی وهیچ اعتباری نبود چنانچه قریش بروی مال ومنال بسیار و ریاست وحکومت عرض کردند ملتفت نگشت وحق تعالی دنیا وآخرت را در نظر وی درآورد وگوشهٔ چشم بآن نگشاد وما زاغ البصر وما طغی معجزهٔ هفتم آنکه فصاحت وبلاغتش بمرتبهٔ کمال ودرجهٔ اعلی بود وجوامع الکلم وبدایع حکم مخصوص زبان همه قبائل عرب وطوایف ارباب حسب ونسب میدانست وباهرکس بزبان وی سخن میگفت چنانچه بسیاری از سخنان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازان وقایع فلعلك باخع نفسك وقال وقیل می بود که اصحاب فهم آن میکردند وشرح آن می پرسیدند وچون بیان آن می شنیدند تعجب آن نموده میگفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شما در میان ما نشو ونما یافته اکتساب این فضایل وانتساب این شمایل از کجا کرده اید جواب می فرمود که ادبنی ربی بیت آداب وعلم او همه از [illegible] سلم است کو ز ادیب ادبنی گوشمال یافت این همه علم وحکمت از دبیرستان الرحمن علم القرآن ازان علم خلق الانسان علمه البیان آموخته ام بیت تا دل مکتب حکمت خلیفه ان همچوانند که هرکو بند داند که شاگرد چه اوستادی معجزهٔ هشتم آنکه با اهل دنیا واصحاب ثروت وغنا در غایت ترفع واستعلا بود ونهایت تعظیم واستغنا بافقرا ومساکین وشیعهٔ شرایعان [illegible] جناب تواضع وافتقار وتخشع وانکساری بود معجزهٔ نهم آنکه کمال عقل وعلوم ومعرفت بمرتبهٔ بود که از طریق بشر بیرون بود وباوجود آنکه امی بود واز هیچ کس تعلیمی نکرده بود اعمال واحوال وسیرت وشمایل وی

بروجهی بود که علم و عقل هیچیک از علما و عقلا بمثل آن وفا نمی کرد و هرچه در توریت و انجیل و سائر کتب منزله واقع بود بر مجموع آن اطلاع داشت
بی آنکه از معلم تعلیم گیرد و یا بمطالعه کتب پردازد و یا بعلما و اهل کتاب مجالست کند و همچنین حکمتهای حکمای ماتقدم و سیرتهای سایر
امم و ضرب امثال و حسن افعال و سائر آن ایام و تقریر شرایع و احکام و ترتیب ابواب و تعیین القاب و اتصاف بصفات
شریفه و ائتلاف بخصائل حمیده همه از وی بروجهی صادر می شد که مقتضای کمال عقل و وفور بود بمرتبه که از قوت بشریت خارج می نمود
معجزه دهم آنکه اخلاق حمیده و اعتراف پسندیده او از حلم و عفو و جودت و شجاعت و یاد حسن معاشرت با اقارب و اجانب و
شفقت و رحمت و رافت با جمیع خلایق و وفا بعهد و صله رحم و تواضع و عدل و امانت و عفت و صدق و وقار و مروت و زهد و قناعت
وغیر ذلک من الاخلاق الحمیدة والاوصاف الشریفة چنان در کمال اعتدال واقع بود که هیچ نوع مزیدی بران متصور نبود
و تفاصیل اوصاف کمال و نعوت جلال این پیغمبر حمیده خصال علیه افضل الصلوة من المتعال در کتب مبسوط مبین است و
درین مختصر باشارت اجمال اکتفا افتاد ذکر شمه از خلق عظیم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دلیل بر کمال خلق
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همین بسنده است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خلق مبارکش را بعظیم وصف فرمود که انک لعلی
خلق عظیم و در خلق عظیم آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم و سبب اتصاف او باین صفت علما را اقوال است قوی آنست که جمیع
مکارم و اخلاق در وی مجتمع بود بدلیل آنکه اخلاق حسنه و اوصاف پسندیده با جمعها در ذات با برکات انبیا علیهم السلام مودع بود و در
ذات هر یک از ایشان بحسب تقربش عند الله ازان اخلاق یک چند ودیعت نهاده بودند تا تمامی صفات کمال در ذوات جمیع انبیا
علیهم السلام مجتمع گشته بود بعد ازان حق تعالی سید انبیا را علیهم الصلوة والسلام تخلق باخلاق ایشان بتتبع باوصاف کمال
ایشان فرمود قوله تعالی اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده و مراد ازین اقتدا اقتدا است بمعرفت که آن تقلید گویند
و آن مناسب رتبه حضرت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم نیست و نه متابعت شریعت چرا که ناسخ شرایع ما تقدم بود پس ضرورتا
محمول شد بر اقتدا بخصایص و اخلاق و شمایل ایشان بمقتضای امر حضرت الهی جل ذکره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
اجرا ازان اخلاق نموده بجمیع محاسن و مکارم متصف گشت مثلا اکتساب توبه و استغفار از حضرت آدم علیه السلام نموده شکر
نوح و حلم ابراهیم و عدل اسمعیل و حسن ظن یعقوب و صبر ایوب و اخلاص موسی و اعتذار داود و تواضع سلیمان و زهد عیسی علیهم
الصلوة والسلام و دیگر اخلاق از هر واقی ایشان مستوفی بدست آورد و چندان صفت از صفات کمال و نعوت جلال که در اتصاف
بآن متفرد و بآن منضم ساخته تا باین دولت مستسعد گشت که ممدوح حضرت الهی جل و علا شد تا فرمود انک لعلی خلق عظیم
قال المفسرون هذا تنزيه له عن كل عيب يكون في خلاق و وصف له بالتحلی بكل محاسن الاخلاق و از عایشه رضی الله
عنها پرسیدند فرمود که خلق او در قرآن بود یعنی با مر قرآنی قیام می نمود و از نواهی او اجتناب میفرمود و بآداب و اخلاق او در معاشرت خلق میگرائید
و تفصیل آن در سیر چنین مذکور است که در طاعات حضرت الهی جل ذکره جد و جهد و کوشش بسیار می نمود و خضوع تمام در جناب
قدس الهی جل و علا معروض میداشت و انقیاد او امر کما ینبغی میکرد و با دشمنان او تشدد کلی می نمود و دوستان او در تذلل و فروتنی
میفرمود با بندگان او بر سبیل تعمیم مواسات می فرمود و همواره نیک خواهی ایشان می نمود و نجات و اخلاص ایشان حریص می بود و تحمل
اذیه ایشان آن مقدار که طاقت داشت پیش می برد و بمصالح ایشان آن مقدار که می توانست قیام میفرمود و بخیر دارین ایشان را

ارشاد میفرمود وازامتعه واموال ایشان انچه امکان داشت استعفاف میکرد واز جاہلان حلم میورزید و با ہمه مومنان حفظ جناح نموده
دراسترضای ایشان میکوشید ودرین صفات مذکوره ثبات لازم می شمرد واز اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی آن بود که انس بن مالک
رضی الله عنه گفت که ہیچکس از اصحاب واہل بیت رضی الله عنہم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم نخواند جواب چنین داد که لبیک فرمود
که بشرف خدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گشتم ومن ہشت ساله بودم کاری که کردم ہرگز نه گفت چرا کردی واگر نکردم ہرگز
نفرمود چرا نکردی وہرچه بردست من تلف شد ہرگز مرا ملامت نفرمود واگر دیگری ملامت کردی می فرمود که بگذارید اگر قضا آن بودی چنان شدی و
عایشه رضی الله عنہا فرمود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با یاران درمجلس موافق بودی درہمه احوال مثلاً اگر یاران ذکر دنیا کردندی
ایشان نیز ذکر دنیا کردندی واگر یاد آخرت کردندی ایشان یاد آخرت کردندی واگر ذکر طعام وشراب رفتی وی با ایشان موافقت نمودی
واگر از واقعات جاہلیت حکایت میکردند ومیخندیدند ایشان نیز تبسم می فرمود وہم از عایشه رضی الله عنہا وعن ابیہا از طریق زندگانی
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با اہل خانه پرسیدند گفت درخانه خود چنان سلوک میکند که مردم دیگر چنانکه خانه را میرفت وجامه خود میدوخت
ونعلین خود را پیوند میزد وشتر را آب میداد وگوسفند را میدوشید وخادم را درکارہا مدد میکرد وبا او طعام میخورد وبضاعت خود را از بازار خود
برمیداشت وبخانه می آورد **نقل ست** از امیر المومنین حسین رضی الله عنه که فرمود از پدر بزرگوار خود پرسیدم که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم چون بخانه خود تشریف آوردی بچه طریقه عمل میکرد فرمود که اوقات شریفه خود را درخانه سه قسم ساخته بود قسمی را بطاعت
وعبادت مصروف ساختی وقسمی بتعہد اہل وعیال پرداختی وقسمی بمہمات خاصه قیام می نمودی وگاہی درین وقت باصلاح کار
امت اشتغال نمودی وگاہی ہم درین با اہل فضل وتمکین از خواص اصحاب وزمرهٔ احباب مجالست نمودی وایشان از ابہدایای
علوم ولطایف حکم مخصوص گردانیدی وایشان را دلالت فرمودی تا از آن اسرار علوم که محفوظ می گشتند بطایفه که دون ایشان بودند
در فضایل واحراز شمایل تعلیم میکردند ویاران را وصیت می فرمود که حاجت کسانی که استطاعت رفع حاجت بمن دارند حاجت ایشان
بمن رسانید ودر ثواب این معامله چنین میفرمود که ہیچکس حاجت محتاجی بعرض پادشاه رساند که محتاج برعرض حاجت خود قادر
نباشد حق سبحانه وتعالی ہردو قدم آن کس را ثابت دارد در روز قیامت از لغزیدن نگاه دارد ویاران بوصیت قیام می نمودند امیر المومنین
حسین رضی الله عنه گوید که بعد از آن از پدر پرسیدم که احوال واوضاع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بیرون خانه بچه منوال بود فرمود
که ہمواره زبان مبارک را از سخنان بیہوده نگاه داشتی وخاطرہای اصحاب را رضی الله عنہم با یکدیگر الفت میدادی وہرگز میان دو خاطر
تنفر تجویز نفرمودی وکریم ہر قومی را گرامی داشتی وامور آن قوم باو تفویض فرمودی واز مردم استفسار می نمودی بی آنکه بساط خلق وطلاقت
وجه با ایشان طی فرمودی واز حال صادر ووارد متفحص بودی وتحسین حسن وتقبیح قبیح میکردی واز حق ہرگز تجاوز نفرمودی ومقرب
ترین مردم نزد او نیکوخواه ترین مسلمانان بودی وبزرگوارترین مردم نزد او کسی بودی که در مواسات واعانت خلایق جهد می نمودی
بعد ازین از مجلس وکیفیت آن از پدر سوال کردم فرمود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ہیچ مجلس نه نشست واز ہیچ صحبت
برنخاست مگر نشست وخاست او بیاد حق سبحانه وتعالی بودی وچون بقومی رسیدی ہر که مجلس منتہی شده بودی ہمانجا نزد وی
بنشستی ویاران را باین طریقه امر فرمودی وبہر یک از یاران خود چندان التفات وتملق نمودی که وی گمان بردی که وی گرامی
ترین یاران است نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وہر که با آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم معارضه ومباحثه نمودی آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم صبر فرمودی تا او از سخن خود باز پرداختی و هر کس از وی حاجتی سوال کردی البته حاجت وی را برآوردی یا بسخن خوش یاد
کفتی و خاطر او را شاد کردی و شفقت و رحمت وی به نسبت بخلق خدای تعالی عام بود و چنانچه گویا پدر همه مردم است و در اجرای حکم خدا تعالی
و حقوق او همه کس پیش وی برابر بودند مجلس او مجلس علم و حیا و صبر و امانت بود و آواز ها دران مجلس بر نداشتی و عیب و فحش و مذمت کسی در مجلس
آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم مذکور نگشتی و اگر چیزی ناملایم در مجلس از کسی ظاهر شدی در اخفای آن کوشیدندی و یاران همه در مقام عدل
بودند و با یکدیگر بفضل دران مجلس تقوی بود و همه با یکدیگر در مقام تواضع بودندی و توقیر کبیر و ترحم بر صغیر بجا آوردندی و در مراعات غربا و ارباب
حاجت ما امکن کوشش نمودندی و در مستخلص احیا آورده است که اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بسبب آن محمد صلی الله
علیه وآله وسلم ممدوح حق تعالی گشت بسیار بود شمهٔ ازان در حسن معاشرت با خلق می نمود و شمل لینت در معاملات و بذل معروف و
اطعام طعام و افشای سلام و عیادت مریض خواه صالح خواه طالح و تشییع جنازهٔ مسلمانان و رعایت حق جار خواه کافر خواه
مسلمان و اجابت طعام از بنده و آزاد و دعای برکت باعتقاد و قبول از برای منصف هدایا و مکافات بصنوف عطایا نقل
ست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لو دعیت الی ذراع تقلبت و ثبوت پیوسته گاه بودی آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم را بنان جو و ثرید بوی ناک دعوت میکردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اجابت فرمود و دیگر عفو از مجرمان و صلاح میان
بندگان و اقدام نمودن بر جود و احسان و ابتدا بسلام بر خواص و عوام و خشم فرو خوردن از لیام انس بن مالک رضی الله عنه گفت
که روزی با جمعی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین در مسجد نشسته بودم ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برد نجرانی ردا ساخته
تشریف آورد و از عقب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعرابی در آمد و ردای آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بگرفت و چنان کشید که
کتف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسینهٔ اعرابی آمد و حاشیه بر گردن مبارکش تاثیر کرد آنسرور بنظر رحمت در اعرابی دیده تبسمی فرموده
گفت ما شانک اعرابی گفت تا مرا ازین مالها که از برای تو آورده اند بمن چیزی بدهند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا ازان
چیزی بوی دادند و بروی روی ترش نکرد و سخنان درروی او تبسم فرمود و دیگر از همه مردم حلیم تر و عادل تر بود و در وقت بذل دینار درم
دینار را نزد او عظیم و وقار نبود و لهو و باطل و عناد معارضت و دروغ و غیبت و بخل و جفا و مکر و خدیعت نیز ممتنع می ساخت هرگز درم در
ملک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شب بران نگذشت مگر اینکه بتصدق فرموده و اگر کسی نیافتی که بوی دادی بخانه خود نرفتی تا مصرفی بران
درم پیدا کردی و هرگز سایل را رد نکردی و فقر را بر نفس خود برگزیدی و حیا بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنان غالب بود که بر روی مجلس
تمام ننگریستی و از گرسنگی سنگ بر شکم بستی و در وقت طعام خوردن بتکیه ننشستی هرگز از نان گندم سه روز پیوسته سیر نخوردی و بر وایتی دو روز
متتابع از نان جوین سیر نشدی و گاه بودی که یک ماه در خاندان نبوت آتش افروخته نگشتی و بآب و خرما گذرانیدی و این شدت و مجاعت
نه از جهت فقر یا بخل بودی بلکه ایثار کردی و مرویست که نوبتی جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و گفت خدا تعالی ترا سلام میرساند و
میگوید که دوست داری که این کوههای مکه را از برای تو طلا و نقره گردانم و با تو باشد هر جا روی فرمود ای جبرئیل الدنیا دار من لا دار
له و مال من لا مال له قد جمعها من لا عقل له جبرئیل گفت علیه السلام ثبتك الله یا محمد صلی الله علیه وآله
وسلم بالقول الثابت و دیگر آنکه در مجلس نشستی جا بر هیچکس تنگ نکردی و اصحاب را تعظیم و احترام کنیت یاد کردی و به
اسما یاد کردی و قطع سخن هیچکس نکردی و از همه متواضع تر بودی هر چه یافتی از پشمین و پنبهٔ پوشیدی و بر شتر و اسپ و دراز گوش و استر

هرچه اتفاق افتادی بر نشستی گاه بودی که پابهای برهنه در کوچه و بازار رفتی وگاهی بی ردا و عمامه و کلاه فرق میمون و تارک همایون گشاده چون گل در فصل بهار شگفتی و با فقرا همنشینی کردی و با مسکینان هم کاسه شدی و با مجروحان در یک ناه دست در آوردی و با اهل فضل اکرام و با اهل شر به نیکوئی اقدام فرمودی عذر اهل معذرت قبول کردی و احیانا بمزاح و مطایبت بسخنان شیرین تکلم فرمودی فاما غیر حق نه گفتی و اکثر اوقات متبسم بودی ملعب مباح مبدیدی و انکار آن نکردی برآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اهل او مسابقت می نمودی و آواز بحضور او بلند میکردی و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تلقی بصبر فرمودی و مر او را عبید و امامی بودی و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ملبس و باکل بر ایشان تفوق نمودی هیچ وقت بیکار نبودی و بطاعت حق سبحانه و تعالی مشغول بودی یا اصلاح امور اهل بیت و اصحاب می نمودی هرگز هیچ فقیر را از جهت فقر تحقیر نکردی و هرگز هیچ غنی را بجهت غنا تعظیم نبردی بلکه همه را یکسان بحق تعالی دعوت فرمودی و در جود و کرم بمرتبه بود که هرگز هیچ سایل را نومید باز نگردانیدی نقل ست که اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چیزی طلبید چندان گوسفند بوی داد که میان دو کوه از ان پر شد تا اعرابی قوم خود را بایمان دلالت میکرد و گفت الا ان محمد ا یعطی عطاء من لا یخشی بالفاقة و در مراجعت از غزوه حنین چندان مال بمردم بخشید که اسخیای عرب حیران شدند و سبب اسلام بسیاری از صنادید قریش آن شد چنانچه در محل خود مبین شده و گویند یک نوبت صد هزار درم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آوردند و بر روی حصیرے ریختند و قسمت میکرد تا برخاست یک درم از ان باقی نمانده بود و دیگر هرگز کسی را دشنام نه دادی و بر هیچ چیز تعنت نکرد و بر هیچ فردے از مومن و کافر دعای بد نکرد و هیچکس را بدست خود نزد مگر بند و فی سبیل الله و از هیچکس از برای نفس خود انتقام نستاند اگر از برای وی فراشی گسترده بود ندبر وی اضطجاع فرمودندی و الا بر زمین تکیه فرمودندی و از برای کفایت مهمی هر که برخاستی تا آن کس مراجعت نمودی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پا نه نشستی و هر که دست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بگرفتی تا او دست خود نکشیدی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست خود باز نیاوردی و ابتدا بمصافحه اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودی و چون بنماز بودی و کسی بجهت مهمی انتظار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می بردی وی نماز خود سبکتر ادا فرمودی و به مهم آن پرداختی و چون فارغ شدی باز بر سر نماز آمدی و اکثر در وقت جلوس روی بقبله نشستی و چون عزیزی بجهت زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبادرت نمودی گاه بودی که جامه و ردای خویش بینداختی و آن زایر را بر انجا نشاندی و در حین تکلم در رضا و غضب جز کلمه حق نه گفتی و دوسترین طعامهای نزد وی طعامی بود که در وے دستها بیشتر بودی و در حین طعام خوردن دو زانو نشستی همچنانکه در نماز نشینند و لیکن زانو بالای زانو نهادی و قدم بالای قدم و میفرمود که من بنده ام میخورم چنانکه بندگان میخورند و می نشینم چنانکه بندگان می نشینند و طعام که بنک گرم بودی نخوردی و به انگشت از پیش خود خوردی وگاهی بانگشت چهارم مدد کردی و بدو انگشت نخوردی و فرمود که آن خوردن شیطان ست از طعامها گوشت دوست تر داشتی و انچه بقول پزند کدو را دوست تر داشتی وگاهی میفرمود که وی شجره برادر من ست یونس علیه السلام چون طعام پزید در و کدو بسیار کنید دل حزین را قوت میدهد و از حبوبات سرکه را دار شمر عجوه یعنی خرمای نیک و از تره های هندباو بادروج و نقلها انجمقار ادوست داشتی و اکثر طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خرما و آب بودی و هرگز هیچ طعام را عیب نفرمودی و اگر خوش آمدی تناول فرمودی و اگرنه دست باز داشتی و بعد از فراغ انگشتها بدهان یگان یگان پاک کردی و دران مبالغت میفرمودے چنانکه انگشتان مبارک سرخ میشدی و کاسه و طبق را بدین منوال پاک کردی و بعد ازان دست مبارک بآب بشستی و انچه از آب

فاضل آمدی روی میمون بآن مسح فرمودی وچون آب آشامیدی بسه دم اقدام نمودی ودر اول دم تسمیه کردی ودر آخر تحمید نمودی وآب را بتسکین بمکیدی وبه نهیب نکشیدی وگاه بودی که بیکدم بیاشامیدی نقل ست که یک نوبت از برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شیر وعسل باهم آمیخته در یک ظرف حاضر کردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نوشیدن آن امتناع نموده فرمود دو شربت ست بیک شربت باز آورده دونان خورش ست در آنا جمع ساخته اند به آنست که میگویم حرام ست ولیکن مکروه میدارم فخر وحساب فضول دنیا از فردا یعنی روز قیامت ودوست میدارم تواضع را وصلی الله علیه وآله وسلم اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا کثیراه ذکر شمایل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اتفاق ارباب سیر واجماع اصحاب حدیث وخبرست که خلق آنحضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم چون خلق او در حد اعتدال بکمال بود وتمام اعضاد جوارح وی بر اعتدال مزاج مبارکش دال می نمود وقد مبارکش ربعه بود یعنی مکمل میان طول وقصر ومع ذلک با هر طویل قامتی که همراهی کردی بروی متفوق بودی ودر هر مجلسی که تشریف آوردی از همنشینان بزرگتر نمودی سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که سراپرده سلطان عقل ست وخرگاه شاهنشاه خرد وبزرگی بود وآن دلیل بر کمال عقل وبزرگی خرد می نمود وموی دلجویش سایه نه بجعد ومرسل وگیسوی مشکبویش نه قصیر ونه مطول گاهی بنرمه گوش رسیدے وگاهی تا بسر دوش کشیدی گونه روی مبارکش نه سفید بود ونه گندم گون واما بغایت ازهر وانور بود ومیمون چنانچه هر که در روی نگاه کردی تشبیه آن بماه کردی فامالون بدن وگونه تنش سفید چون نقره گداخته بود واعضا واجزای وجودش از غایت نور شعاع بر یکدیگر انداخته بود جبین مبینش که مطلع انوار حقیقت بود چون کلمة الحق گشاده بود وابروان کمان نشانش اگرچه گشاده بود اما پیوسته بود از برای صید دلها آماده تا در مقام شهود اسرار قاب قوسین بحرمان حرم سرای قاب قوسین او ادنی می نمود درمیان دو ابروی مبارکش رگی بود که در حین غضب ممتلی می نمود چشمان نرگسینش دو صیاد بادام بر جانشسته جهان پیمای بودند وصد هزار ناوک جگر دوز از خدنگ مژگان در کمان ابروان نهاده چندین هزار شیر دل را آهو وار صید میکردند ودر عین حسن سیاهی آن بغایت سیاه وسفیدیش بغایت سفید ودرمیان آن سفیدی وسیاهی حمرتی می نمود وقوت باصره اش بمرتبه بود که در تاریکی وروشنائی مساوی میدید ودر حدت چنان بود که در پروین فیاده ستاره می شمرد وخدین سعدمنش از انتخوانهای ردم مرتفع نبود وبینی مبارک خود بینی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطول وارتفاع مایل بود ونوری از اطراف وجوانب او مشتعل بود فره ودهان اگرچه بکشادگی میل داشت اما بغایت تنگ بود دندان نور افشانش چون مروارید وبراق وفلیج یعنی گشاده بود میان دندان ودر حین تکلم نوری از انسان ثنایای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ساطع می گشت که در فروغ وشعاع آن نور هرچه در ظلمات چون آب حیات مستور بود ظاهر ولامع می شد محاسن مطهرش کثیف وزلف معنبرش بغایت لطیف بود موی روی را گذاشتند از شوارب زیادتی بر داشته گردن آزادش بلند واز غایت بیضا چون نقره بیضا دلپسند بین الکتفین میمونش از یکدیگر دور وبین الکتفین همایونش از خاتم نبوت نور علی نور سینه بکینه اش که خزینه انوار قدس بود چون جبهه کرسی وسیع وعریض می نمود وشکم عالی همتش با صدر عالی قدرش هموار می بود از سینه سکینه اش تا ناف مشک اوصافش خطی باریک از موی کشیده بود گوئی سنبل تر بر بیاض کافور از نو خرامیده بود وباقی اجزای سینه وشکم حکمت خزینه اش بی موی ومشام مستنشقان رائحه فائحه عنبر نسیم عبهر شمیم چون روح قدس از بزم انس بغایت خوشبوی وعظیم المنکبین بود وطویل الیدین ضخم الزراعین عضل العضدین گوشت بدن مبارک جدا تا سک بود نه رخادب واطراف شامل لاعطافش چون

قضیبان قضیبه بکمال لطافت محکمی و تفاوت کف نرم سیمونش نرم تر از خز و حریر و ساق هایونش دقیق ولیکن بغایت دلپذیر انگشتان دست و پایش درشت غلیظ و عقب نیکو عاقبتش کم گوشت نه طویل و نه عریض زیر قدم مبارکش از زمین مرتفع بود چنانکه انصاف نداشت و پشت رهنمایش املس و مستوی بود چنانکه هیچ تکسر و شقاق نداشت روی او چون بدر منیر بود و بوی او چون مشک و عبیر اعضا و جوارحش تمام خلقت و متناسب و نظرات عنایتش درباره عاشقان امت متوالی و متعاقب بود رباعی

درجان علم عشق تو افراخته اند / وین هردو جهان بهر تو پرداخته اند

در حسن تو صد هزار عاشق حیران / وز یک نظرت کار همه ساخته اند

از جابر بن سمره رضی الله عنه مرویست که گفت در شب مهتاب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم حله سرخ پوشیده بر یاران تشریف آورد و دو صفحه رخسار با انوار آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم نگاه میکردم در روی ماه میدیدم بخدا سوگند در نظر من از ماه بمراتب می نمود و حسن او بر حسن ماه بمراتب می فزود

ابیات

چرخ فلک را کمال و منزلتی نیست / در نظر قدر با کمال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی / آمده مجموع در ظلال محمد

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی / عشق محمد بس ست و آل محمد

ماه فرو مانده از جمال محمد / سرو نروید باعتدال محمد

این چه پیراسته جنت فردوس / پاک قبولش کند بلال محمد

شمس و قمر در زمین حشر نتابد / ماه نباشد مگر جمال محمد

از ابوهریره رضی الله عنه روایت ست که گفت هیچ چیز از رسول صلی الله علیه و آله وسلم احسن ندیدم لمعان جبین مبین او چنان نورانی می نمود که گویا آفتاب در جبهه مبارک جاری بود و ابن عباس رضی الله عنهما گفت که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم هرگز در برابر آفتاب نایستاد الا که نور او بر نور آفتاب غلبه کرد و هرگز در پیش چراغی نشست الا که نور او بر نور چراغ غالب آمد نظم

خورشید و آسمان و زمین روشن ست از و / یک پرتو از تجلی نور جمال او ست

تنها نه مرغ روح ببالش همی پرد / پرواز جبرئیل همین هم ببال او ست

آن خواجه که بدر غلام بلال او ست / بر چهره خال خور ز رنگ بلال او

گل گرچه آبروی چمن شد برنگ و بو / زان گشت سرخ روی که همرنگ آل او

انچه از حسن و جمال و وصف صورت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کتب معتبره رسیده بود شمه مبین گشت فاما خامه مشکین عمامه عنبرین شعار جهی چند خاص از برای ارباب اختصاص در وصف جمال محمدی و نعت کمال احمدی صلوات الله وسلامه علیه مرقوم میگرداند بسمع قبول اصغا نموده پیش ازان که زبان بتحسین معین مسکین بگشایند بدرود حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مبادرت نمایند ای درویش چون بنای کارخانه صنایع و نقاش نگارخانه بدایع خواست تا از برای درة التاج روح پرفتوح محمدی صلی الله علیه و آله وسلم که از زواهر جواهر عالم پاک بر سر دارد در غرر درگنجینه خانه افلاک افزون تر بود حقه از آب و خاک بشریت ترکیب کند و مظهری از برای ظهور انوار حقیقت و شارع شریعت ترتیب نماید پرده و اختفا از روی مشاهد خلق بخزانه حسبی الله و کفی بگشاید و خورشید انوار شهود واحدی جل و علا در مظهر وجود محمدی صلی الله علیه و آله وسلم بنماید جسم بدیع و شخص منیع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکمال قدرت بر مقتضای حکمت بنگاشت و اعلام ظهور از نور ربانی و الویه سرور حضور روحانی بر ذروه وجود و قبه شهود او برافراشت

سیرت آئینه جمال نمای / خوش ست حسنت که جلوه آغاز د

اندر آئینه مجاز پدید / میفرستد ز طارم افلاک

بین بجام جهان نمای نبی / با حقیقت مجاز پرداز د

قطره روح در مشیمه خاک / صورت از حسن دوست پرده کشا

بنماید حقیقت توحید / یعنی از نور من همی طلبی

صلی الله علیه و آله وسلم لاجرم آن روز که نقاش قدرت بیچون صورت میمون سیرت محمدی صلی الله

علیه وآله وسلم بر صفحهٔ صحیفهٔ وجودی نگاشت و بنای فطرت کن فیکون قصر همایون مبنیت احمدی صلوٰة علیه وسلامه علیه در فضای هوای شهود برمی افراشت عقلی که شاگرد استاد فطرت ست هر قطرهٔ از اقطار این قصر رفیع الشان در ترکیب هر عضو از اعضای قالب عظیم البیان این سلطان انس وجان استفسار حکمت واستکشاف حقیقت آن می نمود اول که صانع حکمت قلم صنع بدست فطرت داد تا شکل جبین مبین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر کشید وجرم نیر خورشید جمال را از مطلع کمال او طالع گردانید عقل از استاد فطرت پرسید که این جام جهان نمای از برای چیست واین آئینهٔ فرخ لقا بجهت تماشای کیست فطرت گفت این سجنجل مصقلی است که عکس انوار جمال محبوب لایزالی بعاشقان لاابالی می نماید یا گلستان بر گل وریحانی ست که در نوبهار اظهار ارادت آن اعرف شگوفهٔ عطوفهٔ وفی انفسکم افلا تبصرون بر اغصان اشجار سید ابرار می گشاید چون قبهٔ منور وخفهٔ مدور فرق همایون آن خلاصهٔ کاف ونون وتارک مبارک آن سلالهٔ کن فیکون را بر قوایم عظام دعایم هفت اندام برافراشت واشکال غریبه وصور بدیعه حواس ومشاعر قوای بواطن وظواهر در مقدمه وموخره خزانه دماغ آن سلطان تخت ما زاغ بنگاشت عقل از استاد فطرت پرسید که این خزینه از برای کدام فرینه ساخته واین گنجینه بنام چه نقدینه پرداخته فطرت جواب داد که این قلهٔ قاف وجود است آشیانهٔ عنقای عقل گشته سدرة المنتهای هفت آسمان عضو ست صومعهٔ جبرئیل فکر آمده مرکز دائرهٔ وجود محمدی ست پرکار نقطه وجود ست طفل باصرهٔ محمدی را صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم بعد از نظام ما زاغ البصر نواله نوال الم تر الی ربك از کاسهٔ باحراسهٔ انوار اوست سائل مسائل معارف وحکم ابدی که عبارت از سامعهٔ احمدی ست صلی الله علیه وآله وسلم قراضهٔ حکمت فاوحی الی عبده ما اوحی از کیسهٔ نقیبهٔ اسرار اوست چون تختهٔ سیمین پیشانی شهباش بسنر دلوح المحفوظ پیشانی بی پریشانیش بگستر دعقل پرسید که این چیست گفت این صفحهٔ نخستین مصحف سعادت لوح سیمین سیادت است ولوح المحفوظ آسمان رسالت ست عنوان دیوان جلالت ست دیباچهٔ منشور نبوت ست فهرس دستور فتوت ست گاهی درچین تلقین غلظت واغلظ علیهم چون سپهر ظفر گستر سیاهی بر جبین ماهی درجین تلقین فبما رحمة من الله لنت لهم چون آئینه ماه سیمای همشاه ثمین چون آن دو طاق مقوس ابرویش را بر فوق رواق مقرنس حدقه برافراشت وآن دو هلال مشکین را بر افق سیمین تتق جبین مستبین از آن رشک حور عین بنگاشت عقل از حقیقت آن پرسید فطرت گفت این دو طاق محراب مقصوره جامع رخسار ست دو قندیل مقلتین در وی آویخته وامام انسان العین صفوف مژگان را بهر طرفة العینی در رکوع وسجود بهبوط وصعود برانگیخت با وجود چنان گویم که دو قوس قزحی بر فلک جبین انسانی که قدرت قادر سبحانی بر افق شانی آن خلاصه کن فکان پدیدار ساخته یا چوگان بر خال سلطان حسن وجمال ست که بیک شیوهٔ پسندیده گوی سرگردان دیده را در میدان تازیه خوابگاه غمزه غماز انداخته چون دو رواق همیون حدقتین را که در زیر دو طاق قیرگون حاجبین آن سلطان تخت قاب قوسین مرتب گردانید وآن محبوب ساده رو نندخوی مردمک دیده را در آن رواق پرنور بر بستر مشک کافور بخوابانید عقل پرسید که این چیست گفت این دو شاه وعروس اند بر تخت عاج وآبنوس تکیه زده یا آفتاب وماه اند بر فلک عز وجاه خیمه زده نی نی بلکه دو کبوتر زاغ سفید بال اند که در جو اعلای ما زاغ البصر وما طغی معلق میزنند یا دو شاهباز آشیانه جلال اند که در شکار گاه ولقد رآه نزلة اخری جولان سکینه ویا دو نرگس گلزار احدی اند در گلشن رخسار محمدی شگفته دو شگوفهٔ مرغزار صمدی اند بر اشجار انظار احمدی صلی الله علیه وآله وسلم نمودار گشته نی نی بلکه دران دو قوس ابرو آن پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم با ابروی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم بر قاب قوسین که عبارت از وجوب وامکان ست معین ساختند ودر انعکاس جمال واحد در دو آئینه متعدده عکس واحد دیده

پسندیدهٔ آن شاهد مشاهد حقیقت سزاوار آن نی که توحید مطلق است مبرهن گردانیدند و چون مشاطهٔ قدرت پروردگار جل جلاله رخسارهٔ عروس
عذارش را بگلگونهٔ انوار قدسی و غازهٔ اسرار انسی بیاراست و بحلی صباحت و زیور ملاحت بیاراست عقل پرسید که این چیست گفت این
دو رخسار گلگون گوئیا سیبی ست نیلگون در دست قادر بیچون جل و علا منقش گشته یا گل خندانیست که بر سیدن نسیمات عنایت و
وزیدن نفحات رعایت در گلستان جمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بقدرت برکمال احدی مفتق گشته نی نی بلکه دو ورق کتاب سیادتست
برروی رقم سعادت از قلم شهادت وکفی بالله شهیدا برکشیده یا دو طبق آب رحمت است از برای مهجوران امت بقوت بازوی
یقین و شوکت نیروی وما ارسلناك الا رحمة للعالمین در هنگام شفاعت برروی درماندگان بی بضاعت کشاده و چون
شبکات زلف شبگونش برمنوال دام صیادان بر چهرهٔ رخسارهٔ گلگون میمونش از برای صید دلهای عارفان و عاشقان مجنونش
منقش گردانیده و حقهٔ یاقوت دهان بابرهانش را در هنگام تبسم چون انار خندان منقش و چون غنچهٔ سیراب منقش گردانید عقل پرسید که این
چیست فطرت جواب داد که این حقه ایست از لعل بدخشانی انسانی ساخته قبه ایست ربانی روحانی پرداخته سرچشمهٔ نسیم تسنیم
جنت النعیم ست رحیق تحقیق دروی مختوم ساخته شراب ناب آب دهانش که سلسبیل جان مشتاقان ست دران عین الحیوان
بظلمات حدثان مکتوم گردانیده و چون درر باغر اسنان نورافشانش را که عبارت از سی و دو دندانه مروارید آبدار و درخشانست
جوهر حکمت در رشتهٔ منخرط صبح در درج عقیقی پنج دهان مژدهٔ دهانش پرداخته عقل پرسید که این چیست گفت این ژالهای بیضاست
از ابر قدرت حق تعالی در درون لالهٔ حمرا ریخته یا خود عقد منظوم ثریاست در درج پنج جوزا برشتهٔ عقیق آسای روح افزا در آویخته
و چون زبان بی زبانش قرآن خوانش را در دبیرستان دهان با برهانش معلم الرحمن علم القرآن در پس کرسی پاره اسنان نشانده و ترنم
تکلمش در صومعهٔ دهان در قفس عرفان درآورد عقل پرسید که این چیست و این نغمه و نوا در فضای این خلوتسرای خداوندی کیست فطرت
گفت این خطیب دار الملک نبوت ست که خطبهٔ شهادت در مجمع ارباب سعادت در جامع دهان بر منبری دو پایهٔ اسنان بر میخواند
و نهال بوستان دهان ست که شگوفهٔ قرآن بر شاخسار بیان می شگفاند صدف نشر قیمت دریا بار دهان در سخن در حوصلهٔ جان می پروراند
مظهر اسرار ایمان ست که نثار ایثار فضل و احسان بر طبق بیان بر مفارق ارباب بیان عرفان می گستراند شاخ نیشکر مصر نبوت ست که در
قنادخانهٔ فتوت بر وثاق مذاق اهل مروت بارشاد وحی و امداد امر و نهی بر طبق بیان از سرمایهٔ قرآن شکرریزی میکند شیشهٔ گلاب افشان
مهمانسرای تعلیم و تعلم ست که در هنگام تکلم بر طبق سینه پرلوزینهٔ ایمان و سکینه گلاب یقین و ظلماتیه می فشاند و چون کف کفایت حمایت
دست حق پرستش را نقشبند سعادتمند قدرت الهی بحکمت نامتناهی بند و پیوند بریکدیگر ترتیب می نهاد و عظام متفرقه و مفاصل متخرقه
را با طناب اعصاب و غضاریف و حبال و عروق نجاهیف ترکیب میداد عقل پرسید که این چیست گفت این کف دریای
سخاوت ست سحاب سماء سماحت ست سپاس ارباب ایمان ست و وفاست تیغ گذار اصحاب کفر و نفاق ست شجره پنج شاخ
چهارباغ وجود ست از ها راظفار بر اغصان انا ملش شگفته نهال جنان بوستان نهاد ست که متعرف باد شمال پنجه در انتهال دریمین و
شمال بجناب حضرت ذو الجلال کشاده و چون ترتیب صدر عالی قدر آن صدر بدر عالم صلی الله علیه وآله وسلم مبادرت می نمود عقل از وی
مسالت فرمود که این چیست گفت خزینه ایست از برای زواهر جواهر وحی الهی ترتیب داده و گنجینه ایست جهت نقدینهٔ معارف
و حقایق نامتناهی آماده میدانی ست از برای جولان فرسان عساکر اسلام مفتح الابواب ست از برای سلطان ایمان ناشر نور عرفان

منشرح تخت گاه ست از برای شاهنشاه دل و جان توسع ولکن وسعنی قلب عبدی کشاده وخیمه وخرگاهی ست جهت نزول سلطان ایمان تزئین وزینه فی قلوبهم تزئین داده وچون شکم با حکمش راکه خزانه قلعه نهاد وخانقاه صادر و وارد طعام وشراب مرتب گردانیده عقل پرسید که این چیست گفت این خانه در اصل وضع مطبخ سراچه قالب انسانیست منبع طبایع نفسانی ومعدن قوای شهوانی ست منزل ومادای نفس اماره است مرتع ومرعای طبع سباره است اما در شهرستان وجود این سید علیه الصلوٰة والسلام محبس شهوات ست وزندان جهویات ست خزینه قوت لاهوت ودفینه اسرار ملک و ملکوت ست نفس بدفرمای که ساکن این مسکن می بود درین ملک بر طبق ارادت خود تصرف می نمود اینجا محکوم حکم خواجه است هوای عشوه نمای که متوطنان این وطن را نقیاد فرمان خود میفرمود بسیار است آن سلطان خائفین در مقام قناعت اشبع یوما واجوع یومین است چندانکه کشته عبدالبطن در وقت اشتها در خور این دعا سمند در رکاب بضه و مرغ بریان وحلوامی پسندد واین خواجه هردو سرا وابن سلطان او ادنی صلی الله علیه وآله وسلم در وقت مجاعت باید شدت سنگ بر شکم بندد **بیت** چون ندانی دوست را از دشمن جانی چه سود ☆ سنگ باید نفس را حلوا و بریانی چه سود ☆ چون حکمت ربانی [illegible] سبحانی به تمهید معاقد ظهر بدر باسنطبارش پرداخت ومتن امتنانش را به تشیید قواعد فقار استوار میساخت عقل [illegible] فطرت جواب داد که این مسطبه اثقال شرائع الوهیت ست متکفل اجمال ودائع عبودیت ست پشت و پناه پشت [illegible] بردارنده بار اوزار امت گناه گاران ست چون در مقام قیامش مستقیم دار دطوبی صورت استقامتش [illegible] وچون در هنگام رکوع بخضوعش مجتمع گرداند چرخ کوزه پشت خمیده قامت بار افتقارش تا قیام قیامت [illegible] پای رهنمای آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که دعائم قوائم قصر وجود است ترتیب نموده وبنای عظیم [illegible] نهاده عقل پرسید چیست گفت این ستونی است قصر وجود درین مبنی قیام منوی ودرمجتبی دو [illegible] قاصد اند در عرصه با فصحه ففروا الی الله نی نی دو میل کحل اند که کحل الجواهر تکمیل در دیده عرش [illegible] که با سرار ونحن اقرب الیه من حبل الورید می کشند چون مقام ختم فانه تقدم فیه [illegible] طاعت مقیمان نماید وچون در هنگام شفاعت شفع مشفع بزانوی [illegible]

فی نعت النبی علیه الصلوٰة والسلام

محمد عربی کز برای اول وآخر | بظاهرست مؤخر بباطن است مقدم | [illegible]
زفرق تا بقدم صورت خداست مجسم | بعالم دل وجان بوده تخت رسالتش [illegible] | [illegible]
بروز حشر بظل لوای او شده واثق | بسان امت وجمله انبیای مکرم | [illegible]
فرود پایه جاهش وثاق عیسیٰ و مریم | چو از دنی زده بر تر قدم بقصد ادنی | نهاده پای حکمت [illegible]
اگر نه سوری در ظهور نور تو باشد | فروغ عیش که بیند درین سراچه ماتم | بیک دو گام گذشته [illegible] اعظم
که پیش بحر ندارد وجود قطره شبنم | ز ابر جود چو شد فیض رحمتت متقاطر | طفیل ذات تو [illegible]
| | هزار روضه جان شد [illegible] مرهم

معین چه تحفه فرستد بجز از این که دید | کند درود بجان روان بسوی تو هر دم

فصل سوم در ذکر معجزات خارجیه حضرت محمدیه علیه الصلوٰة والسلام

بدانکه معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حد وعد بیرون ست واز شمار وحصا افزون ودر کتب سیر تا بسه هزار از آن جمله بعضی مشهور وامّا از جمله مشهوره معتد بها عدد معجزه درین مختصر ایراد نموده رقم زده کلک بیان گردانیدم وباقی حواله بکتب متداوله نموده خامه مشکبین عباره را از تعرض آن باز داشتیم **معجزه اول** از معجزات ظاهره باهره قرآن مجید ست وآن قوی ترین معجزات وظاهرترین آیات بینات است وآن نه یک معجزه است بلکه هزاران معجزه در وی مندرج ست زیراکه در هر سوره بلکه در هر آیتی چندین معجزه ظاهر ست که قوت بشر از ایراد مثل آن عاجز ست واز جمله معجزاتی که در قرآن ظاهر ست یکی فصاحت مفردات وبلاغت نظم آنست که بروجهی که همه فصحا وبلغاء عرب از ایراد مثل آن عاجز آمدند باوجود کمال حریص ایشان در هدم قواعد بنیان قرآن ومبالغه ایشان در معارضه ومجادله حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ودیگر از وجوه اعجاز قرآن نظم عجیب وغریب اوست که باسالیب کلام عرب نمی ماند ومثل این کلام نه پیش از نزول قرآن ونه بعد از آن درمیان ایشان ورود یافته آورده اند روزی پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرآن میخواندند ولید بن المغیره که از فصحای عرب بود استماع نموده رقتی میکرد ابوجهل ویرا سرزنش نموده گفت جهت استحسان کلام محمدی صلی الله علیه وآله وسلم چیست ولید گفت والله که هیچکس از شما بکلام واشعار ایشان داناتر از من نیست انچه وی میخواند هیچ بآنها نمی ماند دیگر آنکه از وقایع ماضیه وامور سابقه در قرآن خبر داد وانچه در قرنها گذشته در امتان پیشین جاری گشته بود باآنکه احبار اهل کتاب عمرها در تفحص وتحقیق آن مصروف ساخته بودند وبعد از آن گفتگوی وجستجوی بسیار تحصیل بعضی نموده ومعلوم بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امی بود وهرگز با اهل کتاب مخالطت ومجالست نه نموده واشکالات اهل کتاب وسوال وجواب ایشان در حین نزول قرآن بروجهی بیان میکرد که هیچکس را مجال انکار آن نبود وخبر قبول واذعان روی دیگر نمی نمود دیگر آنکه از مغیبات که تعلق بامور مستقبله داشت خبر داد مجموع آن واقع شد در خطراتی که صدور ارباب کفر وفجور عبوری می نمود بآیات قرآن بظهور می آمد وهمه آنها مطابق واقع بود واز کلیات وجزویات که در قرآن خبر داد مجموع آنها بوقوع پیوست واز این نوع اخبار در قرآن بسیار است مثلاً فرموده انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون یعنی ما انزال قرآن فرمودیم وما نگاه دارنده آنیم تا در وی تغیری واقع نشود واکنون قریب نه صد سال ست که هرچند ملاحده وزنادقه بتخصیص قرامطه خواستند که در قرآن تغیر پدید آرند نتوانستند وبیک کلمه بلکه یک حرف بلکه یک نقطه در زیادتی ونقصان آن تصرف نمودن ممکن نگشت ولله الحمد والمنة وجه دیگر آنکه از وجوه اعجاز قرآنی هیبت وترس ست که در حین تلاوت آن بر قاری وسامع طاری میشود آورده اند که عقبه بن ربیعه با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سختی کرد تا اورا از احداث دین جدید باز دارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوره حم فصلت بروی خواندن گرفت تا آنجا که فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود از بسیاری خوف وخشیت که بروی استیلا یافت دست بدهان سید انس وجان صلی الله علیه وآله وسلم پیش برد وسوگند دادش که از تلاوت باز ایستد چنانچه ذکر این واقعه از پیش سمت گذارش یافت حاصل الکلام که سنت الهی جل وعلا چنان ورود یافته که هر پیغامبری از برای امت خود معجزات از جنس آن آرند که میل وکوشش آن با آنست چنانچه در زمان موسی صلوات الله وسلامه علیه کوشش قوم تحصیل علم سحر بود معجزه او نیز از جنس منفیات ایشان فرستاد مثل شگافته شدن دریا وخون گشتن دریا از برای قبطیان وتغییر وتبدیل عصا به ثعبان وامثال آن وهمچنین بر اهل زمان عیسی علیه الصلوة والسلام علوم طبیه غالب بود معجزه او مثل احیای موتی وشفای ابرص تعیین فرمود امّا در زمان پیغمبر ما میل مردم وشروع ایشان بفصاحت و

نهایت بلاغت وانشا ترکیب بدیعه وتالیف عبارات منیعه بود لاجرم حق تعالی از برای ایشان کلامی فرستاد در غایت فصاحت و
نهایت بلاغت وکلامی جزالت وسلامت خالی از اطناب وتطویل مخل وعاری از اختصار واعجاز مخل با قریش که معدن فصاحت
وبلاغت بودند باوجود معاندت درین حین مخاطبت فاتوا بسورة من مثله سر معارضت بینداختند وبتعرض آن نپرداختند
تا گویند که ابن مقنع که بلیغ ترین عهد خود بود دران مقام درآمد که در معارضۀ قرآن کلامی ترتیب کند ودران امر شروع نمود تا گاهی بکودکی
بگذشت که این آیت کلام سبحانه قل یا ارض ابلعی ماءك ویا سماء اقلعی بازگشت وانچه ترتیب کرده بود محو کرد وبعد ازان گفت که من
گواهی میدهم که این کلام بشر نیست ومسیلمه کذاب که کلمات مموهه وترکیبات مزخرفه برهم می بست وآن مهملات در معرض
سورۀ قرآنی درمی آمد تا گویند که سوره والنازعات را مقابله بدین گونه مهملات نمود که والبارزات زرعا فالحاصدات حصدا فالذاریات
قمحا فالطاحنات طحنا فالخابزات خبزا فالثاردات ثردا فاللاقمات لقما اهالة وسمنا لقد فضلتم على اهل الوبر
وما سبقكم على اهل المدر وسوره فیل را باین کلمات معارضه کرد که الفیل وما ادرئك ما الفیل له ذنب وثیل له خرطوم
طویل وان ذلك من خلق ربنا الفیل وبدان سبب اضحوکه فصحا وبلغا گشت **معجزۀ دیگر شگافته شدن ماه** چنانکه امیر
المومنین علی ابن ابی طالب وابن مسعود وابن عباس وابن عمر وانس بن مالک وحذیفة الیمانی وجبیر بن معطم رضی الله عنهم
اجمعین روایت کنند که جماعتی از مشرکان در حوالی مکه نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم جمع شدند وگفتند که در دعوی نبوت
صادقی ودر تحقیق رسالت محقق ماه را در آسمان منشق گردان وآن شب شب چهاردهم ماه بود وماه بمرتبه رسیده که پر است حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اگر چنین کنم ایمان می آرید گفتند آری پس آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بیک روایت دو رکعت نماز
بگذارد وبعد ازان دست بدعا برداشت واز حق تعالی درخواست نمود وانگشت مسبحه خود اشارت بجانب ماه فرمود وبه نیمه شد
نیمی بر آسمان ماند ونیمی در پس کوه مختفی گشت ورسول صلی الله علیه وآله وسلم یک یک را میخواند ومیفرمود ای فلان وای فلان اشهدوا
یعنی گواه باشید ودر روایتی آنکه یک نیمه ماه ضعفان ویک نیمه دیگر بر کوه ابو قبیس نمود ودر روایتی دیگر آنکه هر دو شق وی از یکجا ان
شد که کوه حرا را درمیان آن دو شق بدیدند وچون حضرت این معجزه بایشان نمود حمل بر سحر نموده گفتند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم
ماه را سحر کرده است وابوجهل فریاد برکشید ومیگفت که هذا سحر مستمر وبعضی گفتند که اگر نسبت بما سحر کرده است بسیار مردمان
نتواند که سحر کند لاجرم از مسافرانیکه می آمدند استفسار می نمودند که آری در فلان شب ماه بشگافت وهر نیمی بجانب بشتافت ایشان
گفتند بر ماه سحر کرده است واین آیت نازل شد که اقتربت الساعة وانشق القمر وان یروا آية یعرضوا ویقولوا سحر مستمر
ابیات درج را ماه قفل زر ست ؛؛ کلیدوی انگشت پیغامبر ست ؛؛ کلید خزائن چو در مشت وست ؛؛ سزا زد اغ داران انگشت
اوست ؛؛ هم از نور آن پنجه آمد شگافت ؛؛ صف بدر شکست روز مصاف **معجزۀ دیگر معجزۀ آهو بود** روایت ست که صیادی در صحرا دام نهاده
بود اتفاقا خواجه علیه الصلوة والسلام برسید دید که آهوی در قید کهدان بیگانه محبوس گشت چون نظرش بر خواجه علیه الصلوة والسلام
افتاد بزبان فصیح گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک من آی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک وی رفت
گفت ای رحمت عالمیان درین کوه دو بچه دارم وهنوز از شیر من سیر نخورده اند اگر بایشان نرسم مهم ایشان بهلاکت میرسد
یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرا ضمان شو تا بروم وبچگان خود را شیر دهم وباز آیم القصه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم

در سخن بود که صیاد برسید حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که ای صیاد این آهو صید تست ولیکن این بیچاره فرزندان دارد اورا بگذار برود و فرزندان خود را شیر دهد و باز آید صیاد گفت تو ضمان میشوی گفت میشوم گفت اگر باز نیاید ترا بعوض او بقتل رسانم خواجه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تبسم فرموده گفت اگر باز آمد تو بخدای من سبحانه وتعالی ایمان می آری گفت آری برین عهد بستند و خواجه علیه الصلوٰة والسلام دست مبارک بر پشت آهو مسح فرمود و فرمود اورا پنج ساعت مهلت دادم برود و باز آید آنگاه آهو برفت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنشست کافر با نتظار آهو نشست چون چهار ساعت بگذشت آهو روان باز آمد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که ترا پنج ساعت مهلت داده بودم چرا نبودی تا فرزندان سیر شیر بخوردندی آهو گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون نزدیک فرزندان رفتم از من بوی تو شمیدند و گفتند ای مادر از تو بوئی میآید که هرگز مثل آن بوی حضرت رسول ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتم بدست مبارک پشت من مسح فرمود او مرا ضمان شده تا از چنگ صیاد نجات یافته ام اکنون بشیر دادن شما آمده ام آهو بره ها گفتند ای مادر زود برو و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از ضامنیت خود بیرون آر که مارا شیر گوارا نیست وحالانکه در ضمان تو به تعجیل آمده ام تا از ضامنیت من بیرون آمده باشی ای صد هزار جان من و فرزندان من فدای تو بادیا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون صیاد کافر آن بدید بگفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله **معجزهٔ دیگر سوسمار بود** ابن عباس وابن عمر رضی اللہ عنہم روایت کنند که اعرابی بود از بنی سلیم نام او سعد و بروایتی معاذ روزی سوسماری بخانه برد تا بکشد و بخورد و بریان کند و قوت عیال خود گرداند در راه گذر او جمعی افتاد پرسید که اینها کیانند و سبب اجتماع این طایفه چیست گفتند محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوی نبوت میکند و مردم مجتمع گشته اند اعرابی خود را در میان آن مجمع گنجانید و بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمخاطبت درآمده گفت بلات وعزی سوگند هیچ زن آبستن سخن گوی دروغ زن تراز تو نه هیچکس در دل من دشمن از تو عمر خطاب رضی اللہ عنہ خواست تا اورا گوشمال دهد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ای عمر درجهٔ علم وحلم بدرجه نبوت نزدیک هست یعنی او را مرنجان روی با عرابی کرد و گفت ای اعرابی بخدای که در آسمان امینم و در نزد آدمیان و ملائکه ستوده از خدا تعالی بترس و ترک عبادت اصنام کن بوحدت خداوندی جل وعلا و نبوت من اعتراف نمای اعرابی گفت بحق لات وعزی که بتو ایمان نمی آرم تا وقتیکه این سوسمار بتو ایمان آرد و آن سوسمار را پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بینداخت سوسمار راه گریز گرفت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ایها الضب اقبل سوسمار باز گشت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا ضب سوسمار گفت لبیک وسعدیک حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کرا می پرستی گفت آن خدا را که در آسمان ست عرش او و در زمین ست سلطان او و در دریاست سبیل او و در بهشت ست رحمت او و در دوزخ ست عذاب وعقاب او حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت که من کیستم سوسمار گفت تو رسول پروردگار عالمیانی و خاتم پیغمبرانی انت سید القیامة وزین القیامة وکمال القیامة دفلاح و رستگاری یابد هر که تصدیق تو کند و نحوست خسران دارین یابد و به بلا مبتلا گردد هر که تکذیب تو کند اعرابی چون کلمات از سوسمار بشنید متحیر شد و گفت هیچ دلیل و معجزه دیگر نمی طلبم بعد از معاینه این معنی گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وانك عبده ورسوله بخدا سوگند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که بنزدیک تو آمدم و بروی زمین هیچکس تر دمن از تو دشمن تر نبود اکنون ترا از گوش چشم و از پدر و مادر و فرزند دوست تر میدارم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود الحمد لله الذی هداك وبعضی از سیر

آورده است که سوسمار بعد از اقرار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این شعر را بخواند ۵		یا رسول الله انك صادقا
فبورکت مهدیا وبورکت هادیا	شرعت لنا دین الحنیفة بعد ما	عبدنا کامثال الحمر الطواغیا
فیا خیر مدعو ویا خیر مرسل	الی الجن والانس لبیك داعیا	انت ببرهان من الله واضح
فاصبحت فینا صادق القول راعیا	فبورکت فی الاحوال حیا ومیتا	وبورکت مولودا وبورکت ناشیا

نقل ست که چون اعرابی بدولت ایمان مشرف شد از غایت ابتهاج در رقص درآمد وبشاشت تمام می نمود حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که از مال دنیا هیچ داری اعرابی گفت که در قبیلهٔ بنی سلیم از من فقیرتر کسی نیست حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی بیاران کرده گفت هر که این اعرابی را شتری بدهد من ضامن آنکه تا او را ناقه‌ای بهشت بوی رسانم عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه این سخن را از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استماع نمود از جای برجست وگفت پدر ومادرم فدای تو باد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من ناقهٔ ده ماهه آبستن از شتر بختی که اشعب ابن کندی بمن هدیه آورده است آن وقت که از غزوهٔ تبوک مراجعت نموده رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که یا عبدالرحمن تو وصف ناقه خود کردی من نیز وصف ناقه که ضامن آن شده ام بتقدیم رسانم ایست از لولو خوشاب مخلوق گشته گردنش از یاقوت سرخ گوشهای او از زمرد سبز دست وپای او از جواهر پشت و استبرق ای عبدالرحمن تو باین ناقه سیر میکنی میان حوض ومقام من پس عبدالرحمن آن شتر را بیاورد حضرت فرمود تا اعرابی برآن شتر سوار شد وبغایت پسندیده افتاد وبعد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بنماز دلالت نبا شد الا بنماز ونماز نبا شد الا بقرآن وسورهٔ چند از سورهٔ قرآن با اعرابی آموختند واو بیافت ایمان و آیات قرآن ورد زبان ساخته آنحسان آن می فرمود حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم پوسته شکر گذار از میان بندگان خود شاکر از او دوست تر میدارد معجزهٔ دیگر روایتی ست که گرگی در پی آهوی میدوید تا آهو در حرم بایستاد وگرگ در خارج حرم توقف گشت ابو سفیان بن حرب ومخرمه بن نوفل چون مشاهده او نمودند گرگ بتکلم درآمد گفت از این حال تعجب میکنید وکار شما هر دو از کار ما عجب ست زیراکه محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وایمان دعوت میکند وشما باجابت او مبادرت نمی نمائید واو را در ابلاغ رسالتش تصدیق نمیدارید بخدا سوگند که صلی الله علیه وآله وسلم ندیده و هیچ گوشی مثل وصف او نشنیده ابو سفیان ومخرمه را تعجب زیادت شد و از غایت بر هیچکس ظاهر نساختند تا بزمانی که بدولت اسلام فایز گشتند معجزهٔ دیگر تسبیحات حصا وجود ابوذر غفاری رضی الله عنه میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در موضعی نشسته بود حضرت ابوبکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم که علیه وآله وسلم بودند هفت سنگریزه از زمین برداشت ودر کف مبارک نهاد وآن سنگریزها تسبیح گفتن آغاز کردند بر مثال زنبور عسل بر گوش سامعان می آمد آنگاه آن سنگریزه‌ها را بزمین نهاد همه ساکت شدند وبعد از آن برداشت رضی الله عنه بر همان منوال به تسبیح درآمدند بعد از آن درکف عمر همچنان تسبیح میکردند بعد از آن برکف عثمان بهمان طریق تسبیح ایشان مسموع میگشت ودر تمهید ابوشکور سالمی رحمه الله آورده که امیر المومنین علی نیز آنجا حاضر بود ودر کف او نیز تسبیح گفتند بدین طریقه سبحان الله والحمد لله ابوذر را خطاب فرمود که ای ابوذر تو بردار او برداشت در کف خود درآورد تسبیح نگفتند ابوذر رضی الله

عنه از آنحضرت صلی سوال کرد چه شد که در کف ایشان مسبح بودند و در کف من ساکت گشتند فرمود که ای ابوذر رضی الله عنه تو میخواهی که با خلفای راشدین برابر باشی و این ممکن نگردد **معجزهٔ دیگر** عقیل بن ابی طالب گفت که در سفری همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودم مقدار دو فرسنگ راه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چندین معجزه مشاهده کردم دیگر آنکه تشنه بودم و آب با من همراه نبود و نزد وی رفتم و گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تشنگی بر من غالب گشته است فرمود برو بآن کوه بگوی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که مرا آب ده من بموجب فرموده عمل نمودم آن کوه با من بسخن در آمد گفت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگوی که ازان زمان که باز معلوم کرده ام که حق تعالی فرمود واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة چندان گریسته ام از ترس حق تعالی که آب در اعضای من نمانده **معجزهٔ دیگر** آنکه هم عقیل گفت دران راه که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم خواست که قضای حاجت کند پناهی نبود که خود را از نظر مردم مستور سازد و دران صحرا سه درخت متفرق بودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با آن درختها خطاب فرمود که استرونی درختان مجتمع گشتند بر مثال قبه تا در انجا در آمد و مهم خویش کفایت فرمود **معجزهٔ دیگر** بموضعی رسیدیم ناگاه اشتری دیدیم دوان از راه در آمد و پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سر بزانو در آمد و گفت الامان الامان در عقبش دیدم اعرابی می آید شمشیر برکشیده رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای اعرابی ازین بیچاره چه میخواهی گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این شتر را خریدم تا از برای من کاری کند و من از وی نفعی گیرم اکنون عصیان من میورزد و رای من بدان قرار گرفته که او را ذبح کنم و از گوشت وی نفع گیرم رسول صلی الله علیه و آله و سلم شتر را گفت چرا عاصی شده گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر عاصی شده ام که کاری نمی توانم کرد بلکه شنیده ام که تو گفتهٔ هر که نماز خفتن نگذارد عذاب حق تعالی بروی رسد و این اعرابی با قبیلهٔ خود نماز نمی گذارد و من ازان میگریزم که نباید بشآمت ایشان عذاب بر من ملحق گردد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای اعرابی چنین ست گفت بلی و لیکن عهد کردم که دگر در نماز خفتن تعلل ننمایم و بوقت آن ادا کنم و قبیلهٔ خود را امر نمایم تا همه بگذارند بعد ازان شتر انقیاد ایشان نمود **معجزهٔ دیگر** بریده بن الحصین رضی الله عنه روایت کند که اعرابی نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شده ام و نزد تو مسلمان آمده ام اما معجزهٔ بمن نمای تا یقین من زیادت گردد فرمود چه معجزه میخواهی گفت این درخت را بخوان گفت برو و از زبان من باو پیغام رسان و او را بطلب اعرابی نزد درخت آمد و گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ترا می خواند دعوت وی را اجابت کن آن درخت میل بیک جانب کرد و عروق خود را از زمین بتمام برکند و برفتار در آمد و دامن کشان بنزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعرابی گفت حسبی حسبی بعد ازان آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم او را امر کرد تا به بقعت خود باز رفت **معجزهٔ دیگر** ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که مردی بنزد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت بچه چیز دانم که تو پیغامبر خدائی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این شاخ خرما را بخوانم تا ازین درخت جدا شود و پیش من بیاید گواهی میدهی برسالت من گفت آری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن شاخ را بخواند و آن شاخ منقطع گشته از درخت بر زمین افتاد و بر می جست و می آمد تا نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد آنگاه فرمود باز گرد بمقام خود باز گشت و بهمان منوال باز محل خود معاودت نموده بران درخت منضم شد **معجزهٔ دیگر** مرویست در غزوهٔ طائف پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب تاریک بر شتر سواری میفرمود بدرخت سدره رسید بر خسار و چشمهای نرگسین آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم خواب آلوده بود چون نزدیک بآن رسید که روی مبارکش بآن درخت آید فی الحال آن درخت شق شد و نیمی بدست راست و
نیمی بدست چپ حائل گشت و شتر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از میان آن درخت بسلامت بیرون آورد و گویند که آن درخت همچنان
منفرج مانده است تا باکنون سدرة المنتهی ست و هیچ تا بغایت تعرض بآن درخت نرسانید معجزه دیگر روایت میکند جابر بن عبد الله
انصاری رض که چون پدر من بجنگ احد شهید شد و از وی قرض بسیار ماند چنانچه بروایتی میگویند که سی وسق خرما از یک جهود وام داشت
که چهار هزار شش صد من باشد آن جهود طلب دین میکرد و قرض خواهان دیگر نیز تشددی نمودند و خرمای چند از پدر ما در مانده بود پس
چون وقت خرما چیدن شد قرض خواهان همه یکبار رو بمن آوردند من محصولات نخلستان بر ایشان عرض کردم و گفتم چیزی ازین تن
وجه زیادت ندارم در میان یکدیگر قسمت کنید قبول نکردند آن جهود بسیار مبالغه می نمود نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و صورت
واقعه بیان کردم و از ان حضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم درخواست نموده تا شفاعتی فرماید که جهود آن بر من مواسای کند و حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پیش جهود رفته هر چند شفاعت کرد بجای نرسید و قرض خواهان دیگر بصواب دید آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم در نیامدند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمن خطاب فرمود که ای جابر رض برو و خرماهای خود را هر صنفی علیحده جمع کن تا من بدانجا آیم و
آنها را بقرض خواهان به پیمایم بموجب فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم تشریف آوردند چون ایشان دانستند که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم برگرد یک توده خرمای ماند و بران توده نشست و قرض خواهان را بخواند و از ان یک توده سی وسق آن جهود
را و تمامی قرض خواهان را استیفا نموده جابر رض گفت مرا ظنه چنان بود که گویا از ان توده های دیگر همچنان برجای بود و در روایتی دیگر
آنکه برای جابر رض هفده وسق خرما بعد از دیون زیادت آمد جابر رض میگوید که من ازین معنی تعجب نمودم گفت ای جابر رض این خبر به عمر رض برکه
وی درهم تواندوهناک و در ادای دین توسعی می نمود رفتم و با عمر رضی الله عنه گفتم عمر گفت رضی الله عنه که چون من شنیدم که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بنخلستان تو در آمد بیقین و النعیم دانستم که مهمات تو باحسن وجه کفایت شود معجزه دیگر روز خندق قریب
هزار کس را در خانه جابر رض طعام داد بمقدار قلیلی از طعام و هنوز فاضل آمد چنانچه در محل خود مبین شد معجزه دیگر معجزه خرما و مزود ابو هریره
رضی الله عنه و مزود آنان را گویند که گفت نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خرمای چند بردم و گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
دعای برکت فرما از برای من درین خرما حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن خرما را در کف دست خود پیچید و دعا فرمود گفت اینها را در مزود
دعا انداز و هر وقت که خواهی که دست در مزود دعا کن و خرما را بیرون کن آنرا نثر مکن بخدا سوگند که تا حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
زنده بود از ان خرما میخوردم و مردم را همان میکردم و بعد از زمان آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله
عنهم از ان مزود خرما بیرون می آوردم و میخوردم و بمردم میدادم تا روزی که قتل عثمان رضی الله عنه خانه مرا غارت کردند و مزود مرا بردند
ابوهریره رض دران باب گفته شعر للناس هم ولی فی یومهما ؛ فقد الجراب وقتل الشیخ عثمان معجزه دیگر هم در برکت ابوهریره
رضی الله عنه روایت کند که کاسه ثریدی نزد پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم آوردند اهل صفه را طلبید و من گردن خود میکشیدم
تا مرا نیز بخواند تا زمانی که بزانوی برخاستند و در کاسه چیزی نماند مگر اندکی و در نواحی آن بدست مبارک خود آنرا جمع فرمود مقدار لقمه را
بر سر انگشتان مبارک خود گرفته فرمود بخور بنام خدا بخدا چندان از ان بخوردم که سیر شدم معجزه دیگر هم از ابوهریره رضی الله عنه منقول
ست که گرسنه بودم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برین حال مراد انست فرمود که بخانه درآی در رفتم قدحی شیر حاضر ساخته بود تا اهل صفه

را حاضر کردم ازان یک قدح ایشان را سیر شیر دادند و بقیه که مانده بود بمن داد چندان ازان بیاشامیدم که شیر را ازان در بدن من مسلک نماند **معجزه دیگر** عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت میکند که اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنهم در غزوهٔ تبوک از قلت زاد دستوری خواستند که شتران را نحر کنند اجازت نفرمود گفت انچه از زادهای شما باقی مانده جمع کنید آوردند و نطعها سبط کرده بقیهٔ ادها بران نطعها ریختند و دعای برکت بران خواند چندان ازان خوردند که همه سیر شدند و بقیه را در ظرفها ریختند و برداشتند و به بعضی روایت هر روزی ازین واقعه با اصحاب پیش می بود و بطعام قلیل همه را سیری ساخت چنانکه در محل آن مبین گشت **معجزه دیگر** انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند که پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم هشتاد کس را از چند قرص جوین که در زیر بغل انس رض بود سیر طعام گردانید وآن نانها همچنین بود **معجزه دیگر** نقل ست که عمر خطاب را رضی الله عنه امر فرمود تا از اندک خرمای چهار صد شتر سوار را زاد داده ترتیب کرد وآن خرماها باقی بود گویا یکی ازانها کم نشده بود **معجزه دیگر** نقل ست که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که مومنان را بصدقه دلالت میفرمود اعرابی آمد شتری آورد بغایت پسندیده و خوش قد و تیز رفتار و موصوفه بصفت کمال حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش آمد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را اشارت فرمود که آن شتر را برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بردند آن ناقه را در حجره بسته بودند خواجه علیه الصلوٰة والسلام نیم شبی بود که از خانه برآمد گذر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران شتر افتاد که بزبان فصیح و بیان ملیح باآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به تکلم در آمد و گفت السلام علیك یا زین القیامة السلام علیك یا خیر البشر السلام علیك یا فاتح الجنان السلام علیك یا شافع الامم السلام علیك یا قائد المومنین فی القیامة الجنة السلام علیك یا رسول رب العالمین چون این نوع از شتر بشنیدند التفات فرمودند از حال او استفسار فرمود شتر گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من ازان مردی بودم چون شب در آمدی سباع و ددان ازان کوه و بیابان بگرد من در آمده با یکدیگر می گفتند لا تؤذوها فانها مرکب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و بآن ابتهاج و فخر می نمودم تا اکنون ازین دولت مشرف گشتم خواجه صلی الله علیه وآله وسلم باین نوع تکلم ازان شتر استماع نمود با او محبت زیادت پیش گرفته او را عضبا نام نهاد مشتق از اسم صاحب وی بعد ازان عضبا گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرا بشما حاجتیست فرمود چیست گفت درخواست دارم که از حق تعالی مسالت نمائی تا مرا از مرکب شما گرداند در بهشت چنانچه در دنیا ساخت واگرچه شما را پیش ازین قضای اجل در رسد فرمان فرمای که هیچکس بعد از شما سوار نشود که من تحمل آن ندارم که بعد ازان که مرکب شما بوده باشم دیگری راکب من گردد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قبول فرمود و چون وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک آمد فاطمه رضی الله عنها را وصیت فرمود که با عضبا عهدی داریم که بعد از من کسی بروی سوار نشود و به تعهد آب و علف وی خود توجه فرمائی و از حال او غافل نگردی تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فوت شد آن شتر آب و علف برطرف کرد از سوزش شدت مفارقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک شبی فاطمه رض بروی گذر کرد آن شتر با فاطمه رض نیز به سخن در آمد و گفت السلام علیك یا بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما شباع لی علف ولا شراب منه توفی رسول صلی الله علیه وآله وسلم یعنی از روز فوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آب و علف را گوارہ نمانده و همانا اجل نزدیک رسیده مرا مواصلت باآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حیات دنیا خوشتر ست اکنون نزد حضرت نبوی میروم صلی الله علیه وآله وسلم اکنون پیغام و مراسلتی داری بگوی تا باآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کنم فاطمه رضی الله عنها بر فوات آن شتر محزون گشته در وداع گریان گشت و شتر در بغل مبارک

خود گرفته و دست و روی عضبا مالید تا گویند آن شتر سر در کنار فاطمه رضی از عالم نقل کرده چون صباح شد فاطمه رضی از برای کفن کرباس ترتیب نموده داو را در کفن در آورد و از برای او حفر قبر نموده مدفون ساخت بعد از آن که سه روز و بروایتی هفت روز از فوت وی بر آمد بجهت امر قبر وی را گشادند از آن شتر در قبر هیچ اثری ندیدند نی از پوست و نی از گوشت و نی از استخوان معجزه دیگر مردی بود نام او رکانه با قوت تمام چنانچه پشت وی کسی بزمین نیاوردی و وی شبانی گوسفندان می نمود یک روز پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم در صحرا با رکانه ملاقات کرد رکانه گفت توئی که لات و عزی را دشنام میدهی و مردم را بخدای دیگر میخوانی پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت بلی منم رکانه گفت اکنون با یکدیگر مصارعت نمائیم تو خدای خود را بیاری بخوان و من بلات و عزی تمسک جویم اگر تو پشت من بزمین آری من ده سر گوسفند بتو دهم رسول صلی الله علیه وآله وسلم با او مقرر کرده دست در کمر کرده او را بی تحاشی بزمین زد رکانه بار دیگر استدعا نمود حضرت فایقه صلی الله علیه وآله وسلم بر همون سابقه تحقق پذیرفت رکانه گفت دگر بار کرت سوم نیز بزمینش زد رکانه خجل شد و در ان میانه گفت لات و عزی مرا یاری نداد و خداوندت معاونت تو نموده رکانه گفت بیا و گوسفندت را بگیر چنانچه بر انداختی راده سر گوسفند باشد پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت من گوسفند نمیخواهم بیا و مسلمان شو و در طریقه اهل ایمان در آ رکانه گفت معجزه بمن نمای تا مسلمان شوم پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم اشارت بجانب درخت فرمود و گفت ای درخت بیا درخت بجانب حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روان شد و بخدمت آمد رکانه گفت معجزه عظیم نمودی اکنون بجای خود رود بفرمای پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم اشارت فرمود درخت بجای خود باز رفت چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم این معجزه بوی نمود فرمود ای رکانه از سرزنش کافران می ترسی گفت می ترسم که زنان عرب بر من سرزنش کنند و گویند چون محمد صلی الله علیه وآله وسلم او را بینداخت تبرسید و مسلمان شد پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم از نزد وی باز گشت و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که بطلب حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمده بودند رسیدند بعد از آن استفسار صورت واقعه بیان فرمود و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی بقوت و شوکت از مشهوران عرب است با وجود آن قوت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم او را چگونه انداختی پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خدای من یاری داد تا او را از پای در آوردم و در شواهد النبوة آورده است که رکانه گفت نزد قریش چه خواهی گفت فرمود خواهم گفت که او را بینداختم گفت من ازین سخن بسیار ملول میشوم و از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استدعا نمود تا واقعه را بطریقه دیگر تقریر کند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت من چگونه دروغ گویم رکانه گفت هرگز تو دروغ نمی گوئی گفت نی رکانه دست بدست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم داد و مسلمان شد و قبول دین توحید نمود و در تاج المذکرین میگوید که بعد از آن که سه نوبت او را بینداخت گفت ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم اینچه تو با من پیش بردی بغیر از قوت نبوت دیگر هیچ نمی تواند بود که در تمامی این دیار هیچکس پهلوی من بزمین نتوانست نهاد بر خیز از روی سینه من و آن درخت را بخوان که بیاید و ترا سجود کند من بتو ایمان آرم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن درخت را بخواند آمد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را سجود کرد و بزبان فصیح باین کلمه متکلم شد که انت واجعلنا حقا صوبی من حمدك وویل لمن ابك آنگاه رکانه ایمان آورد و گفت گوسفندان که بموجب شرطی در میان بود تصرف کرده بر اصحاب قسمت نمای پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مرا به گوسفندان حاجتی نیست رکانه بیامد و قریش را ازین حال خبر داد و گفت وی رسول حق تعالی است صلی الله علیه وآله وسلم بوی ایمان آرید و بعد از وی حمزه و عمر رضی الله عنهما ایمان آوردند در تاج المذکرین و منقبه نیز همین رکانه است والله اعلم معجزه دیگر انس رض

مالک رضی الله عنه روایت میکند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم روزی بمنزل فاطمه رض درآمد فاطمه رض از گرسنگی و شدت مجاعت بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شکایت نموده گفت مدت سه روزست که مذاقه طعام نیافته ام حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم جامه از شکم برداشت چهار سنگ بر شکم بسته بود نشانه آنکه چهار روز بود طعام تناول نفرموده بود و بعد ازان از منزل فاطمه رضی الله عنها بیرون آمد و خاطر مبارکش بجهت مجاعت فرزندان محزون بود بصحرا بیرون رفت اعرابی شتران خود را آب میداد مر او را گفت ای اعرابی هیچ کاری داری با که کفایت نمایم و اجرهٔ عمل من تسلیم نمائے گفت دارم گفت چه کام داری گفت ازین چاه آب کشیدن و شتران را سیراب گردانیدن فرمود مزد چه میدهی گفت بر دلو بسه خرما اجرت مقرر فرموده دلو در چاه گذاشت و آب کشیدن آغاز کرد چون سه خرما داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تناول فرموده با آب کشی مشغول گشت تا هشت دلو بر کشید و در دلو نهم ریسمان بگسست دلو در چاه افتاد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ساعتی متحیر بایستاد اعرابی آمده چون صورت حال بدید غضب بروی مستولی شد طپانچه نادانسته بر جبین مبارکش حواله کرد و بیست و چهار خرما بآن حضرت داد و حضرت دست حق پرست در چاه درآورد و دلو را بقدرت الهی از چاه بیرون آورد و با اعرابی داد و برفت و اعرابی چون این امر غریب از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشاهده کرد ازان فعل ناپسندیدهٔ خود بغایت ملول گشت و ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد حقیقت نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر اعرابی مکشوف شد فی الحال دست بساق موزه خود درآورد کاردی داشت بیرون آورد و بسر دست خود را برید و از غایت درد و اندوه مدهوش گشت جماعتی بروی میگذشتند او را بدان حال دیدند آبی بر روی وی زدند چون بهوش آمد کیفیت حال از وی پرسیدند گفت طپانچه بر روی محمد صلی الله علیه وآله وسلم زده ام و از خوف عقوبت قطع ید خود نموده ام حاضران اظهار تاسف و تحیر نموده از وی در گذشتند اعرابی دست بریدهٔ خود را برداشته روی بمنزل آنحضرت آورد و طلب آنحضرت می نمود بر امیر المومنین ابوبکر رض و عمر رض و عثمان رض بگذشت ایشان گفتند ای اعرابی از محمد چه میخواهی گفت بوی حاجتی دارم و حضرت در خانهٔ فاطمه رض بود نشسته و حسن رض را بر ران راست نهاده بود و حسین رض را بر ران چپ نشانده و خرماهای که از اعرابی بمزد گرفته بود در دهان ایشان می نهاد و اطعام ایشان می نمود سلمان رض دست اعرابی گرفته او را بدر خانهٔ فاطمه رض آورد اعرابی ندا کرد یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم حضرت فاطمه رض را فرمود ببین تا کیست فاطمه رضی الله عنها دید گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اعرابی آمده است دست راست بریده و بدست چپ گرفته و خون میرود خواجهٔ عالم علیه الصلوة والسلام بیرون آمد اعرابی عذر خواهی نمودن گرفت خواجه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ای اعرابی دست ترا چه شد گفت یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم طپانچه نادانسته بر روی مبارکت زده ام بغرامت آن سر پنجهٔ خود را قطع کرده ام حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا اعرابی اسلم تسلیم ایمان آر تا سالم بمانی اعرابی گفت اگر تو پیغمبر حقی صلاح دست من نمای تا بتو ایمان آرم رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست بریدهٔ اعرابی را بدست مبارک گرفته بمحل آن آورد و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و بران دمید و بدست حق پرست آنرا مسح فرمود بحالت اول بازگشت و چنان درست و پیوسته شد بفرمان الهی جل و علا که گویا هرگز انقطاع نیافته بود اعرابی چون این معجزه از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدید زبان بگفتار کلمهٔ توحید بکشاد و مادر اعرابی نیز بادی همراه بود او نیز در سلک اهل ایمان منخرط گشت **معجزهٔ دیگر** روایت کرده اند که ابوجهل بن هشام که در عداوت اهتمام می نمود و در اطفاء انوار نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم سعی بلیغ مرعی میداشت روزی از مرد غریب ابلی شتری خریده بود و آن غریب را در ادای بها بوعدهٔ خلاف تنقبض میداد آن غریب بانجمن گاه قریش آمده از ابوجهل شکایت نمود و ایشانرا بحق کعبه سوگند داد تا امداد نمود بهای شتر وی را از ابوجهل ستانند ایشان از روی استهزاء و سخریه آن غریب را حواله به پیغمبر کردند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم زر تو از ابوجهل

خواہد رسانند وایشانرا مقصود آن بود کہ آن ظالم با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استخفافی نماید آن ہزل ایشان جد وجہد پنداشتہ پیش پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد وحال خود تقریر کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با آن غریب ہمراہ بدر خانۂ ابوجہل آمد ودر بکوفت ابوجہل گفت کیست حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود منم عبد اللہ ابوجہل فی الحال بیرون آمد چون نظر او بر جمال حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افتاد مدہوش گشت چراکہ ہیبت جلالت ومہابت رسالت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وی اثر کرد چون با خود آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت مرحبا بک یا ابا القاسم اگر حاجتی داری بگوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود حق این غریب را چرا بوی نمیدہی ابوجہل فی الحال درخانہ دوید ہر نقدی کہ داشت بیرون آورد ومال غریب تمام ادا کرد وآن غریب خوشدل بازگشت وبرہمان انجمن بگذشت وایشانرا عذر خواہی نمود گفت مرا بکسی دلالت کردید کہ پیش خصم من آبروی تمام داشت ومرا از قید آن ظالم نجات داد قریش ازین سخن بغایت متعجب گشتند چون ابوجہل در رسید مراورا سرزنش کردند کہ این ہمہ لاف وستیزہ تو با محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حد بیرون بود آخر کار دم وفسون او ترا نیز دریافت ابوجہل چارۂ ندانست جز آنکہ راست گوید گفت من با محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمچنان دشمنم کہ بودم اما دران وقت برای آن غریب با من سخن میگفت بالای سر او اژدہای دیدم چون شیر مست دہان کشادہ ترسیدم کہ اگر مراد او بر نیارم وحق آن غریب نگذارم آن اژدہا مرا فرو برد وقریش درین سخن او تصدیق او نمودند چراکہ عداوت وی با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم میدانستند **معجزہ دیگر** ہم در باب ابوجہل چنان بود کہ مردی از بنی اسد شتری آورد کہ بفروشد ابوجہل از وی خریداری کرد وثمن نداد وکسی را نیز نگذاشتی کہ شتر او را بخرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مسجد نشستہ بود آن مرد اسدی آمد وپیش وی شکایت کرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ شتران تو کجا ست گفت در بازار رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برخاست وبہ بازار آمد وشتران ویرا برضای وی بخرید ودو شتر را ہم در بازار بفروخت وبہای ہر سہ شتر او را فرمود وشتر دیگر را بفروخت وبر آل عبد المطلب قسمت کرد وابوجہل در ناحیۂ بازار نشستہ بود ومجال دم زدن نداشت بعد از آن حضرت نبوت شعاری صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روی با بوجہل آوردہ گفت ای ابوجہل دیگر چنین معاملہ نکنی واگرنہ بتو لاحق شود آنچہ مکروہ تو آن باشد ابوجہل گفت نکنم وبعضی مشرکان مراورا گفتند ای ابو الحکم در دست محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باری خوار وزبون شدہ مگر تو متابعت دین وی اختیار کردی یا خوفی بر تو مستولی گشت گفت من ہرگز متابعت دین وی نخواہم کرد اما مردی چند بر دست راست ومردی چند بر دست چپ وی دیدم کہ در دست نیزہا داشتند وبر من حملہ میکردند اگر فرمان محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمی بردم مرا ہلاک میکردند گفتند این نیز از سحرہای محمد ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم **معجزہ دیگر** عباس بن مرداس گفت کہ در راہی میرفتم شتر مرغی دیدم شخصی بر وی نشستہ جامہ سفید پاکیزہ پوشیدہ ودران وقت شایع بود کہ شتر مرغ را مرکب جنیان میگفتند وآن مرد سوار سخنی میگفت مسجع کہ معنی وی این بود کہ بیداد جاہلیت وخونریزی او آشوب درگذشت وصاحب شرعی آمدہ است راست ودرست پرہیزگار ونیکوکار محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صاحب ناقۂ قصوی عباس گفت من ازین سخن سخت ترسیدم مرا بتی بود نام او ضماد پیش آن بت آمدم ودست بر وی فرود آوردم تا مرا از شر جن آسیبی نرسد از اندرون او شعری شنیدم کہ مضمون آن شعر این بود کہ ضماد وقتی معبود بود کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوت نکردہ بود وبنماز امر نفرمودہ بود اکنون ضماد با خاک یکسان ست وبا سنگ برابر واین پیغمبر قریشی کہ بعد از عیسی صلوۃ اللہ وسلامہ علیہما آمدہ وندای لا الہ الا اللہ در عالم در دادہ براہ راست ودین حق ست وسعادت در موافقت وشقاوت در مخالفت اوست عباس میگوید کہ چون این سخن از درون بت شنیدم حال بر من بگشت بیامدم وبا قوم خویش بگفتم ہمہ متعجب شدند ومسلمانی در دلہای ما افتاد من د

سہ صد کس از قوم خود بیاوردیم پیش پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مسلمان شویم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون مرا بدید در روی من تبسم فرمودہ گفت چون بود کہ داعیۂ اسلام در دل تو قوی گشت حال با او بگفتم بدان سخن شادمان شد و من و آن سہ صد کس ہمہ مسلمان شدیم **معجزہ دیگر** عبداللہ بن مسعود گفت رضی اللہ عنہ کہ روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکلیسای یہود رفت و ایشان توریت میخواندند چون آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام برسید ایشان خاموش گشتند رنجوری بود از ایشان در پای دیواری خفتہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چرا خاموش شدید رنجور گفت بصفت پیغمبر آخرالزمان رسیدند پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بآن بیمار خطاب فرمود کہ تو بخوان آن رنجور غیر شان برفت و از انجا کہ ایشان رسیدہ بودند برخواند و گفت این صفت تو و امثال تست و بعد از ان گفت اشہد ان لا الٰہ الا اللہ واشہد ان محمدا رسول اللہ و ہما بجا وفات کرد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بفرمود تا مسلمانان بہ تکفین و تجہیز او پرداختند و ببرکت نفس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از اہل بہشت گشت **معجزہ دیگر** نقل ست کہ در صحرا شتری مست روزی روی بہ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد و یاران از حال او دہشت نمودہ ہزیمت را غنیمت شمردند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ صبر دارید کہ وی باستغاثہ نزد من می آید چون نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید بزبان فصیح گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این جماعت بر من مالکیت میکنند مرا در یک سالہ خریدہ اند و سالہای بسیار ست کہ کار فرمودہ اند و اکنون پیر شدہ ام در دل دارند کہ مرا ذبح کنند از برای خدا در حق من عنایت فرمای و مرا از دست این حق ناشناسان باز رہان چون شتر این سخن تمام کرد جماعتی از عقب وی رسیدند بطلب وی پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اگر خواہید سخن شتر را خود بگوئید و اگر خواہید من تقریر کنم گفتند حق این بود کہ تو تقریر کنی فرمود کہ این شتر میگوید من یک سالہ بودم کہ مرا مالک من خرید و بسیار کار فرمودہ و اکنون قصد کشتن من دارند مالکان شتر گفتند کہ چنین ست کہ شتر تقریر میکند فرمود این شتر را بمن فروشید ایشان گفتند این شتر فدای قدم تست یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چون چنین ست او را بحل کنند تا بہر جا کہ خواہد برود و خود دست از وی باز داشتند اشتر پارۂ راہ برفت و بعد از ان با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تقربی نمود بصورت سجود صحابہ گفتند وقتی کہ اشتر ترا سجود میکند ما اولیٰ تر کہ ترا سجود کنیم فرمود ہر کس را نشاید کہ ہیچ آفریدہ را سجود کند و اگر نہ من زنان را فرمودمے کہ شوہران را سجود کنند کہ حق شوہر بر زن بسیارست **معجزہ دیگر** نقل ست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحابۂ کبار رضی اللہ عنہم در سفر بودند و تشنگی بر ہمہ غالب گشتہ بود و آب پیدا نبود حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امیرالمومنین علی رضی اللہ عنہ را با جمعی بطلب آب فرستاد غلام سیاہ دران راہ دیدند بر شتر نشستہ مشک پر آب بران غلام را ہر چند گفتند بیا تا نزد پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رویم گفت من پیش جادوی نمی روم و سرکشی می نمود امیرالمومنین بعنف نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردند تا سر مشک را بگشادند و صحابہ چندان کہ توانستند بیاشامیدند و آب برگرفتند و مشکہا ہمچنان پر آب بود فرمود مشکہا تا باز بوی سپردند و ہر یک صحابہ چیزی بوی دادند تا از توشہ مال و خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام دست مبارک بر روی آن غلام فرود آوردند و روی سیاہ آن غلام بشرف مساس دست مبارک پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر مثال ماہ درخشان شد و روی بر قوم خود نہادہ روان گشت چون از دور پدید آمد قوم گفتند شتر از آن ماست مشکہا نیز از ان ما اما راکب غلام ما نی ما ہر چند غلام تقریر حال میکرد باور نمیداشتند تا بعلامات دیگر دانستند کہ غلام ایشانست حال پرسیدند غلام قصہ تمام بگفت قوم جملہ این معنی مشاہدہ کردند با غلام نزد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند ہمہ بشرف اسلام مشرف گشتند **معجزہ دیگر** نقل ست کہ روزی پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از برای وضو ساختن موزہ از پای مبارک کشیدہ بود چون از وضو فارغ شد یک موزہ پوشیدہ موزۂ دیگر خواست کہ بپوشد مرغی از ہوا در آمد

و آن موزه را برداشته بیفشاند از ان موزه ماری بیرون آمد بعد از ان مرغ موزه را بینداخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سنت نهاد که موزه را بیفشانند
و آنگاه بپوشند **معجزه دیگر** زنی بود که از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عسل می فرستاد و حضرت قبول میفرمود روزی ظرفی پر عسل نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد چون آنسرور ظرف او را فرستادند همچنان پر عسل بود زن بدگمان شد که آیا بچه سبب هدیه او را رد کرده بخدمت سید کائنات
صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عذرخواهی نموده گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مگر دشمنی سخنی گفته است یا تقصیری واقع شده که این نوبت با قبول نیفتاده پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم گفت هدیه تو قبول کردیم و آنچه در ظرف است برکات هدیه تست که حق تعالی از برای تو تبرک فرستاده ضعیفه ازان حال خوشحال شده خوشوقت شد و مدت اهل
بیت خود را ازان عسل نان خورش میداد تا روزی بسهو با عجمه آن عسل را از ظرف بظرف دیگر انتقال داد عسل تمام شد لیکن کیفیت احوال بآنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان کرد حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که آن عسل را در ظرف اول نگاه میداشتی ترا و اهل بیت ترا تا زنده می بودید کفایت بود **معجزه دیگر** نقلست که چون فتح خیبر
بفرمان ملک اکبر جل و علا میسر شد در میان غنایم خیبر درازگوشی سیاه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتکلم در آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه
و سلم نیز با وی سخن میفرمود از وی پرسید که ای درازگوش نام تو چیست گفت یزید بن شهاب حق تعالی از جد نسل من چندین حمار بیرون
آورده که بر پشت آنها مراکب انبیا بود اکنون از نسل ایشان هیچ نمانده مگر من و از انبیا هیچ نمانده مگر شما یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توقع من آنست که مرکب
شما باشم که تا اکنون بدست جهودی مبتلا بوده ام نام او مرحب و آن شوم هرگاه نام مبارک تو می شنید ناسزا می گفت و ازان سبب من او را
بقصد بر زمین می زدم و پیوسته شکم مرا گرسنه میداشت و پشت من آزرده میداشت حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم قد سمیتک
یعفور ای درازگوش من ترا یعفور نام نهادم بعد ازان فرمود ای یعفور اهل الامان جفتی میخواهی از برای تو ترتیب کنم تا نسل تو بماند گفت
نی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت چرا گفت پدران من و اجداد من روایت کرده اند که نسل ما منقطع شود از انبیا سوار شدن
خواهند کرد و آخرین نسل ما را پیغامبری سوار شود که نام وی محمد باشد صلی الله علیه و آله و سلم من میخواهم که آن آخرین باشم نه بعد مرحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم او را از برای خاصه شریفه خود نگاه داشت و بر وی سواری میکرد و گاهی بودی که از وی فرود آمدی و کسی از صحابه
خواستی که ملاقات نمودی یعفور را گفتی که فلان کس را آواز ده او برفتی بدر سرای آن کس و سر بر در سرای او میزدی تا صاحب خانه
بیرون آمدی بسر اشارت کردی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رخت حیات بدار بقا برد یعفور بعد از سه روز بسر چاه
ابوالهیثم بن التیهان آمد و خود را از درد فراق خواجه علیه الصلوٰة و السلام دران چاه انداخت و خود را هلاک گردانید و همان جا قبر وی شد
معجزه دیگر شخصی از اعراب پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شتری سوار آمد و جمعی بوی دعوی میکردند که این شتر از دزدیده پیغامبر صلی
الله علیه و آله و سلم پرسید که برین دعوی گواهی هست حضرت امیرالمومنین علی رضی الله عنه را فرمود تا بعد از اقامت بینه حد شرع بر وی اجرا
کنند این گفتگو در میان بود اعرابی سر در پیش افگنده سخن نمی گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا اعرابی حق بمستحق رسان یا حجت
دفع قایم گردان درین بودند که شتر بتکلم در آمد و گفت ای پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم زاده بودم در پیش این اعرابی بوده است
و من در ملک او متولد گشته ام و این اعرابی از تهمت شرعیه بریست و درباره او سخن بد گویند صفا مفرما حضرت مقدس نبوی صلی الله
علیه و آله و سلم اعرابی را گفت ترا سوگند میدهم بآن خدای که جانها بید قدرت اوست درانحال که سر در پیش افگنده بودی با خدا تعالی
چه مناجات کردی اعرابی گفت این کلمات بر زبان راندم که اللهم انك لست برب ان حدثناك ولا معك اله اعانك في
خلقنا و شارك في ربوبيتك انت ربنا اسئلك ان تصل على محمد و تبرئني ببرائتي یعنی بارخدایا تو نه آن خدائی که ما ترا پیدا

کرده باشیم چنانچه بتان را عبده اصنام احداث نموده اند و نه خدای دیگرست با تو که در آفرینش ترا اعانت نموده باشد و در خداوندی با تو شریک باشد تو پروردگار مائی از تو میخواهیم که بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم درود فرستی و پاکی من از این تهمت که بر من می بندند روشن گردانی حضرت تصدیق قول او نموده مدعیان خنثی را اتباع فرمود و در دعوی ایشان را نسبت به بطلان نمود **معجزهٔ دیگر** روزی پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم ببازار مدینه میگذشت و اهل بازار را امر معروف و نهی منکر میفرمود و حکم بن العاص که پدر مروان بود از عقب پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم سیرفت رفتار و گفتار آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه قاعدهٔ مستهزان باشد تقلید میکرد دهان کج و راست می ساخت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بران حال اطلاع افتاد فرمان فرمود که همچنان باش که خود را می بینی یعنی روی و دهانت کج ماند حکم را در حال لقوه عارض شد و سر و دهان وی کج ماند و چنان شد که از غایت زشتی در روی نظر نمی توانست کرد و هم بران علت بمرد **معجزهٔ دیگر** نقل ست که یکی از دلیران و پهلوانان عرب با پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت بیا تا مصارعت نمائیم اگر تو بیندازی مرا هلاک گردان و اگر من ترا بیندازم از آشوب و فتنهٔ تو باز رهانم دبرین قرار کشتی گرفته دو نوبت حضرت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم او را بینداخت هر بار زنهار میخواست و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سر قتل او درمیگذشت تا بعد از آن قصد آن کرد که بیخبر پای آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بگیرد و بیندازد جبرئیل علیه السلام بیامد و آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم را خبر داد که آن غدار چه اندیشه دارد پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا تو عزم مکر و خدیع داری گفت تو از کجا دانستی گفت خدای من مرا آگاه گردانید آن مرد زبان بکلمهٔ شهادت بگشاد و قدم بدائرهٔ اهل اسلام نهاد **معجزهٔ دیگر** بریده بن الحصیب گوید که زنی بر پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم بگذشت با پسرکی دو ماهه بر گردن و آن زن از جملهٔ آزاردگان آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم چون کودک را نظر به پیغامبر افتاد صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم گفت السلام علیك یا رسول الله السلام علیك یا محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم خواجه علیه الصلوة والسلام گفت ای کودک تو چه میدانی که من رسول خدایم و محمد بن عبد الله ام گفت این معرفت و علم حضرت خداوند جل وعلا بمن کرامت فرمود و اینک جبرئیل امین بربالای سر تو ایستاده و در تو نگاه میکند حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ای پسر نام تو چیست گفت مرا عبد العزی نام کرده اند و من از عزی بیزارم تو مرا نام نه پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت او را عبد الله نام نهادم آنگاه آن کودک گفت ای پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم دعا فرمای تا من از جملهٔ خدمتگاران تو باشم در بهشت پیغامبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم دعا فرمودم کودک گفت نیک بخت آنست که بتو ایمان آرد و بدبخت آنکه به نبوت تو انکار کند بعد از آن کودک نعره بزد و جان داد مادرش گفت بعد از این معجزه بما هیر انکار را جای نماند و زبان بشهادت بگشاد و بوحدانیت خداوند سبحانه وتعالی و رسالت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم گواهی داد و گفت اکنون حسرت من بر تضییع عمریست که بر مخالفت تو گذشته حضرت رسالت مآبی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بشارت باد ترا دیدم که فرشتگان کفن و حنوط ترا آوردند از بهشت زن فی الحال از شادی نعره زد و جان بحق تسلیم کرد پیغامبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم تا تکفین و تجهیز وی نموده بروی نماز کردند و هر دو را هم دفن کردند **معجزهٔ دیگر** در بعضی سیر از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که وی گفته سه مرد نزد پیغامبر آمدند صلی الله علیه وآله وسلم یکی پیش آمد و گفت تو دعوی میکنی که من به از ابراهیم علیه السلام و ابراهیم علیه السلام خلیل الله بود ترا از نزد حق تعالی چه منزلت ست خواجه فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من حبیب الله ام دیگری گفت که میگوئی که مرتبهٔ من بلندتر از موسی ست علیه السلام حق تعالی با وی سخن میگفت ترا بمثل این سعادت روی نموده یا نی حضرت گفت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ با موسیٰؑ در کوہ طور سخن گفت با من در زیر عرش تکلم فرمود ہر آئینہ مقام من بالاتر باشد از مقام او دیگری گفت کہ
تو میگوئی کہ مرتبۂ من بلندتر از عیسیٰؑ ست عیسیٰ علیہ السلام مردہ زندہ میکرد و از تو منقول نیست کہ باین امر مبادرت نمودہ باشی حضرت
مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین سخن برآشفت وحضرت امیر المومنین علی را رضی اللہ عنہ آواز داد و دران وقت میان حضرتؐ و
علیؓ مسافت بعید بود حق تعالیٰ آواز آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگوش علیؓ رسانید علیؓ فی الحال حاضر شد پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم آواز من جبرئیلؑ بتو رسانید برخیز و باین جماعت بر سر قبر یوسف بن کعب کہ یکی از احبار یہود بود برو و او را بخوان تا بفرمان الٰہی
جل وعلا ترا اجابت نماید علیؓ بفرمان نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام برخاست و بآن گروہ بر سر قبر یوسف بن کعب رفتند حضرت مرتضیٰ علی
کرم اللہ وجہہ صاحب قبر را بخواند شکافی در قبر وی پدید آمد کرت ثانیہ بخواند پارۂ دیگر شگافتہ شد کرت ثالث قبر از ہم کشادہ شد و مردہ
ظاہر شد حضرت امیر فرمود کہ برخیز بفرمان اللہ تعالیٰ پیری برخاست و خاک از سر و محاسن خود می افشاند بدان جماعت نظر میکرد ہمچون کسے
کہ ایشانرا بشناسد و گفت من یوسف بن کعب ام کہ تبیع را نصیحت کردم و از قتل و فساد باز داشتم سہ صد سال ست کہ من وفات
یافتہ ام اکنون مرا آواز دادند کہ برخیز و سرور اولاد آدم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین را تصدیق نمای کہ جمعی آمدہ اند
و تکذیب وی میکنند و از وی حجت می طلبند آن جماعت چون حال بدیدند علی را رضی اللہ عنہ تسلیم نمودہ التماس نمودند کہ آن پیر را بموضع وے
باز فرستد علی رضی اللہ عنہ کلمۂ توحید بر زبان راند یوسف بن کعب باز بجای خود رفت و خاک وی بر منوال سابق گردند و علیؓ بآن جماعت
نزد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گشتند و ایمان معلوم نشد کہ پذیرفت یا نی معجزہ دیگر نقل ست کہ روزی اصحاب در صحبت آن
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نشستہ بودند ذکر طعام در میان داشتند تا کسی گفت ہیچ نا خورش بہ از گوشت نیست و سخن وے در میان
یاران قبول افتاد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ازان تاریخ باز من بر گوشت نیفتاد مردی از انصاری بجا حاضر بود در حال
برخاست و بخانہ رفت و بزغالۂ داشت مذبوح ساخت و بریان کردہ بدست پسر خود بدان حضرت ہدیہ فرستاد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم پسر او را گفت تا امیر المومنین علی را رضی اللہ عنہ آواز دادہ آمد ابشر بیامد و بلال را فرمود تا سفرہ بکشید و گفتند ببینید تا در مسجد کیست و بطلبید
از صحابہ ہژدہ کس بود حاضر آمدند فرمود تا تناول نمایند مشروط بآنکہ استخوانہا را نشکنند و از موضع عضلات و عصب ریف احتراز نمایند
یاران ازان بریان سیر بخوردند و طبقہا پر ساختہ بمنزل فاطمہؓ و ازواج طاہرات رضی اللہ عنہن ہر یک علیحدہ بفرستادند و بر آنکہ
استخوانہا بسلامت باز فرستند و چون استخوانہا جمع شدند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام دست مبارک برآنہا زدہ فرمود برخیز بفرمان
اللہ تعالیٰ تندرست گشتہ زندہ شد دوان دوان میرفت تا بخانہ انصاری رضی اللہ عنہ و پسر انصاری در عقب بزغالہ میدوید و بوی
نمی رسید چون بزغالہ بخانہ در آمد انصاری تعجب کنان میگفت این بزغالہ چہ مشابہ بزغالۂ ماست کہ با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادہ
بودیم بازن درگفت و شنید بود کہ پسر در رسید و کیفیت حال تقریر کرد یقین ایشان در دین اسلام زیادہ گشت معجزہ دیگر ابو قرصافہ
گفت رضی اللہ عنہ کہ ابتدای اسلام من آن بود کہ در حال یتیمی در پیش خالہ و مادر خویش می بودم و ایشان بمعاونت یکدیگر تربیت
من قیام می نمودند من گوسفندان می چرانیدم و خالہ من مرا از صحبت پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کلے منع می نمود و میگفت بر محمد صلی
اللہ علیہ وسلم مگذر کہ مبادا ترا گمراہ گرداند و از کار بر آرد و من بخلاف وی گوسفندان را در جامع مرتفع میگذاشتم و شبانگاہ میرفتم و گوسفندان
را گرسنہ و بی شیر بخانہ می بردم خالہ می گفت گوسفندان تو چرا چنین نزار اند من میگفتم نمی دانم روزی پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمود

هجرت و ثبات بر سلمان من آن روز پیش رفتم و دست بدست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم داده مسلمان شدم و با او بر اسلام بیعت کردم و بعد ازان بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر گردانیدم که خاله من گاهی مانع خدمت میگردد و مرا خاطر بملازمت بغایت مایل ست و شیخ نزار و بی شیری گوسفندان نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تقریر کردم فرمود که گوسفندان را پیش من بیار بفرموده عمل نمودم دست مبارک بر پشت گوسفندان لاغر فرود آورد و دعا برکت بتقدیم رسانید فی الحال بکمال قدرت الهی گوسفندان تناور و فربه و پر شیر شدند چنانچه بهتر ازان امکان نداشت چون گوسفندان بخانه بردم خاله و مادر من تعجب نمودند من صورت واقعه تقریر کردم و ایشان نیز بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و بدولت ایمان فایز گشتند **معجزه دیگر** حبیب بن مدرک گوید رضی الله عنه که پدر من نابینا گشت چنانکه هر دو چشم او سفید گشت بشرف ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مبادرت نمودم آب نفس مبارک در چشم وی دمید فی الحال بینا شد و من او را دیدم که در هفتاد سالگی رشته در سوزن میکشید **معجزه دیگر** جابر بن عبدالله گفت رضی الله عنه که در مدینه از یهودی خرما خریدم بمیعاد ادراک دران سال خرما را آفت رسید و خرما کم آمد ازان جهود تا ازان سال دیگر مهلت خواستم قبول نکرد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ازان حال اخبار کردم پیش آن یهودی آمد و ازوی برای من مهلت خواست مقبول نیفتاد آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در گرد نخلستان بر آمد و باز پیش یهودی آمده درخواست مهلت نموده جهود همچنان بر جهل خود اصرار می نمود من برخاستم و مقدار خرمایی بود بخدمت آوردم تناول فرمود از من پرسید که جای نشست تو درین نخلستان کجاست گفتم فلان جای فرمود از برای من فراشی گستران چنان کردم درانجا ساعتی باستراحت پرداخت چون از خواب بیدار شد مقدار دیگر خرما در نظر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آوردم بخورد بار دیگر ازان یهودی مهلت خواست قبول نکرد برخاست و گرد نخلستان بر آمد و فرمود ای جابر خرما را از بار فرود آر قضای دین خود نمای در خرما بریدن استادم و قضای دین خود نمودم القصه تمام دین من ادا شد و آن مقدار دیگر فاضل آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و بشارت دادم و با رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتم اشهد انك رسول الله **معجزه دیگر** ام سلیم مادر انس بن مالک رضی الله عنها گفت عکه روغن داشتیم نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستادم آن زن گفت عکه را تفحص نمایید شاید که در حوالی آن چندان مانده باشد که مهم من کفایت شود ام سلیم دختر خود را گفت برخیز عکه را از نزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند باز چون دختر رفت دید که عکه پر روغن ست ام سلیم نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سبب چه بود که روغن قبول نفرمودی فرمود قبول کردیم و روغن ها را ازانجا بیرون آوردیم چنانچه چیزی باقی نمانده ام سلیم گفت سوگند بآن خدایی که ترا بخلق براستی فرستاده که آن عکه پر روغن ست آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم خندان گشت و فرمود ازانجا روغن بیرون می آورد صرف کن و عکه را از جای مجنبانی و هم برین منوال ام شریک رضی الله عنها عکه روغن بکنیزک خود داده بود و با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم خالی کرده عکه را بصاحب باز فرستاد و کنیزک را وصیت کرد که عکه را بیاویزد و سر آن عکه در بند کنیزک بوصیت قیام نموده روزی ام شریک بخانه در آمده پیش عکه رفت می بیند که پر روغن ست با کنیزک عتاب آغاز کرد که ترا گفتم که روغن نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر کنیزک گفت بخدا سوگند که نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بردم خالی ساخت چنانکه سرنگون کردم یک قطره ازوی متقاطر نگشت ولیکن مرا گفت این را بیاویز و سر این را به بند پس همه خاندان ازان عکه روغن میخوردند چنانکه هفتاد و دو کس ازانجا روغن خوردند که هیچ ازانجا کم نشد و آن راتبه از خوان الهی جل و علا دران خاندان مستدام بماند و همچنان که

برکت می افزود تا آن وقت که ام شریک وفات یافت **معجزه دیگر** سمره بن جندب رضی الله عنه گفته است که روزی یک کاسه طعام نزد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آوردند از بامداد تا ظهر جمعی بعد از جمعی می آمدند و میخوردند از سمره سوال کردند که آن کاسه را هیچ مددی میرسید گفت نی مگر از اینجا
واشارت بآسمان کرد **معجزه دیگر** انس بن مالک رضی الله عنه گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمد و من هشت ساله بودم و
پدر من مرده بود و مادر من ابوطلحه را شوهر کرده بود و ابوطلحه فقیر و مقل الحال بود وگاه بودی که یک شب و دو شب بگذشتی که طعام نیافتی روزی
مادر من مشت جو بدست آورده بود آنرا آرد کرده نان بپخت و اندک شیر از همسایه بطلبید و بر آنجا ریخت و مرا گفت برو و ابوطلحه را بخوان تا این
طعام با یکدیگر بخوریم من بیرون رفتم شادی کنان که چیزی خواهیم خورد چون نزدیک رسیدم دیدم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم با صحاب کرام
نشسته من بی تحاشی گفتم مادر من ترا می خواند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برخاست اصحاب را گفت که برخیزید بخانه ام سلیم میرویم
حاصل که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با جمعی کثیری از اصحاب بدر خانه ما آمد بعد از ان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ابوطلحه سوال فرمود
که هیچ چیز آماده ساخته اید که ما را میخوانید ابوطلحه گفت سوگند بآن خدای که ترا براستی بخلق فرستاده که از دی روز با مداد هیچ چیز بدهان من
نرسیده حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ام سلیم ما را برای چه خوانیده و از برای مهمانداری ما چه ترتیب نموده در خانه در آمد و ببین
ابوطلحه پرسید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بچه سبب خوانده ام سلیم گفت من غیر ازین کاری نکردم که قرص جوین بختم و قدری شیر
از همسایه گرفتم و بران ریختم و انس را از برای طلب تو فرستادم تا با یکدیگر بخوریم پس ابوطلحه بیرون آمد آنچه ام سلیم گفته معروض رای
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گردانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود باکی نیست ما را بخانه در آر ابوطلحه آنحضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم با صحاب بخانه در آورد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای ام سلیم قرص جوین خود را بیار بیاورد دست مبارک
خود را بران قرص نهاد و انگشتان از یکدیگر متفرج گردانید و فرمود ای ابوطلحه برو و ده نفر از اصحاب را بخوان ده نفر بیامدند فرمود
بنشینید و بسم الله بگوئید و از میان انگشتان من طعام بخورید بفرموده مبادرت نموده همه سیر شدند و از خوردن باز ایستادند بیشان از سیل کرده
ده نفر دیگر را بخواند همچنین ده نفر سیر رفتند و ده نفر دیگر می آمدند تا هفتاد و سه کس ازان قرص سیر طعام خوردند بعد ازان فرمود که ای ابوطلحه و ای
انس بیائید انس میگوید که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و ابوطلحه و من همه بطعام خوردن آمدیم چنانکه سیر شدیم بعد ازان آن قرص را
برداشت و فرمود ای ام سلیم این نان بستان و خود بخور و هر کرا خواهی بده و بخوران صلی الله علیک یا رسول الله **معجزه دیگر** ابوهریره
رضی الله عنه گوید که وقتی گرسنه گشتم چنانکه از گرسنگی سنگ بر شکم خود بستم و از غایت بیطاقتی بر سر راه اصحاب نشستم که شاید کسی مرا بطریق مهمانی
بخانه برد و طعام دهد امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر من بگذشت از وی آیتی از قرآن پرسیدم جواب فرمود و مرا هیچ استدعا نه نمود
و بعد ازان امیر المومنین عمر بر من بگذشت از وی نیز آیتی پرسیدم و مقصود من ازین سوالها آن بود که مرا بخانه برد امیر المومنین عمر نیز
مرا بخانه نبرد ناگاه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر من بگذشت چون نظر مبارک بر روی من انداخت اثر گرسنگی در من مشاهده
فرمود گفت یا ابوهریره گفتم لبیک یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود همراه من بیا و روان شدم بخانه یکی از امهات مومنین در آمد
و پرسید که پیش شما طعامی هست گفت آری فلان کس قدری شیر برای تو هدیه فرستاده فرمود یا ابا هریره اصحاب صفه را آواز ده و اصحاب
صفه مهمان اهل اسلام بودند و هیچکدام از ایشان نه اهل و مالی نه بود و هر گاه که از برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هدیه میرسید خود میخورد
و اهل صفه را نیز میداد و چون صدقه میرسید بر ایشان نثار میفرمود ابوهریره میگوید که من با خود گفتم چه بودی که مرا ازین شیر یک شربت کرم

نمودی چون جماعت اهل صفه بیایند کاسهٔ شیر بمن چه خواهد رسید حاصل که اهل صفه را حاضر کردم و هر یک بمقام خود نشستند رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا ابا هریره آن کاسهٔ شیر را بمن ده چون بوی دادم باز بمن داد و گفت برخیز و این را بهمه قوم رسان القصه همه قوم از آن شیر سیر شدند و من ماندم کاسه را از من بگرفت و باز بمن داد و گفت یا ابا هریره بیاشام بیاشامیدم دیگر باره گفت یا ابا هریره زیادت کن یعنی دیگر نیز بیاشام زیادت کردم دیگر باره فرمود زیادت کن زیادت کردم نوبت چهارم گفت بیاشام گفتم والله یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که دیگر جا نمانده است کاسه از من بستد آنچه باقی مانده بود بیاشامید معجزهٔ دیگر عمران بن الحصین رضی الله عنه گفت که در سفری با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همراه بودیم یک شب تا آخر شب براندیم و نزدیک صبح فرود آمدیم و بخواب شدیم چنانکه بیدار نگردیم مگر حرارت آفتاب و اول کسیکه بیدار شد حضرت ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و تکبیر بلند گفت تا حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از خواب بیدار شدند و برخاستند و مردم از فوت نماز بامداد شکایت کردند حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که کوچ کنید و چون اندکی راه رفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آب طلبید و وضو ساخت و با مردم نماز گذارد و بعد از آن دید که مردی بر کنار ایستاده نماز نگذارد و از وی جهت تخلف پرسید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مرا جنابت رسیده بود فرمود بر تو باد بخاک پاک که آن ترا بسنده است آنگاه از آن منزل روان شدیم دیگر مردم را تشنگی دریافت نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم شکایت نمودند امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه طلبید و شخصی دیگری را با او همراه کرده فرمود بروید و از برای ما آب طلب کنید ایشان برفتند ناگاه دیدند که زنی می آمد و دو مشک آب بر شتر بار کرده و در میان آن نشسته از وی پرسیدند که آب کجاست گفت دیروز همین وقت از آب جدا شده ام ویرا پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آوردند اناء طلبید فرمود از هر دو مشک مقدار آب در آنا ریختند حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از آن آب مضمضه فرمود و باز در آنها ریخت پس فرمود که آب بدهید آن مقدار که خواهید و بردارید هر که خواست خورد و برد و آن مرد جنابت رسیده را از آن آب کرم فرمود تا بآن آب غسل بجا آورد و آن زن ایستاده بود می نگریست عمران بن الحصین گفت رضی الله عنه سوگند بخدا که چون دست از آن مشکها برداشتند آب تر از اول می نمود و بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که از برای آن زن خرما و آرد و سویق جمع کردند و پیش اشتر وی نهادند فرمود که ای زن دانستی ما آب تو هیچ نقصان نرسانیدیم بلکه خدای تعالی ما را آب داد و چون آن زن بقوم خود رسید از وی پرسیدند که چرا دیر آمدی صورت حال بیان کرد و بعد از آن گفت که وی ساحرترین ساحران است یا پیغامبر خدای زمین و آسمان است بعد از آن مسلمانان بر کافران دست بغارت ایشان پرداختند هم خیل و حشم آن حوالی را غارت کردند و آن زن و قوم او هیچ تعرض نرسانیدند زن گفت والله که این جماعت بقصد ترک غارت ما کرده اند و ما را سالم گذاشته اند با قوم خود گفت هیچ میل آن دارید که ایمان آرید همه فرمان زن برده از اهل اسلام گشتند معجزهٔ دیگر مردی ابو جدعه نام بر زنی از اهل قبا شیفته شد بروی قدرت نیافت گویند به بازار رفت و جامهٔ مثل جامهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بخرید و در پوشید و بسوی اهل قبا آمد و گفت من رسول رسول خدایم و این جامهٔ ویست بمن پوشانیده و مرا فرموده تا در خانه از خانهای شما نزول کنم و مهمان شما باشم آن مسلمانان ویرا جا دادند و بعد از آن دیدند که وی بجانب زنان می نگرد و درین باب اهتمام تمام دارد استنکار این امر نموده دو کس پیش حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستادند تا حال ابو جدعه معلوم کنند آمدند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام استفسار احوال نموده گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تو ابو جدعه را بما فرستاده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ابو جدعه کیست گفتند رسول تو که جامهٔ تو در بر داشت و میگوید که تو پوشانیده او را حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم

در غضب شد چنانکه گونهٔ مبارکش سرخ برآمد گفت من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار پس فرمود ای فلان وای فلان بزودی بروید واگر وی را دریابید بکشید و بآتش بسوزید ولیکن گمان نمی برم که مگر آنکه چون بوی رسید کار وی را کفایت کرده باشند آن دو کس بیامدند اتفاقا وی بتقاضای حاجت رفته بود ماری وی را گزیده وی همچنان مرده معجزه دیگر قتاده بن النعمان گوید رضی الله عنه شبی بس تاریک بود باران عظیم می آمد غنیمت شمردم و نماز خفتن را با رسول صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد گذاردم چون از نماز بازگشت مرا دید بادی شاخ چوب خرما بود که عصا ساخته بود حال مرا پرسید و آن شاخ چوب را بمن داد و فرمود که شیطان در خانهٔ تو قایم مقام تو شده بر اهل تو آن چوب را بمن داد و فرمود در روشنائی این چوب بخانه رو و شیطان را در گوشهٔ خانه خواهی دید وی را با این چوب بزن از مسجد بیرون رفتم و آن چوب همچون شمع روشنائی میداد چون بخانه رسیدم اهل بیت من در خواب شده بودند در زاویه نظر کردم دیدم که شیطان بصورت خارپشتی در کنج خانهٔ من منزل کرده بآن چوب او را میزدم تا از خانه اش بیرون کردم ببرکت آن سلطان دنیا و آخرت صلی الله علیه و آله وسلم معجزه دیگر ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم مرا فرمود که زکوة ماه رمضان را محافظت نمایم یک شب کسی آمد تا چیزی از آن بگیرد وی را بگرفتم و گفتم ترا پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم می برم گفت مرا بگذار که دگر بار نیایم و این گستاخی از آن جهت نمودم که عیالمندم و محتاجم بر وی رحم کردم و بگذاشتم بامداد نزد رسول صلی الله علیه وسلم حال شب بیان کردم فرمود با تو دروغ گفت باز خواهد آمد چون شب گذشت کمین کردم بیامد باز در دست من اسیر شد او را گفتم که نگفتی که دگر بار نیایم باز اظهار حاجت خود کرد بر وی رحم کردم و وی را بگذاشتم چون بامداد شد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از من پرسید که یا ابا هریره اسیر تو دوش چه کرد حال با او گفتم فرمود دروغ میگوید باز معاودت خواهد کرد شب دیگر مترصد بودم باز بیامد و او را بگرفتم و این نوبت در وی پیچیدم گفت مرا بگذار که کلمه تعلیم کنم که خدا تعالی ترا بآن نفع رساند گفتم آن کدام است گفت چون بجامهٔ خواب روی آیة الکرسی را از اول تا آخر بخوان خدا تعالی از برای تو حافظی نصب فرماید تا از تو شر شیطان را دفع کند چون بامداد کردم رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا ابا هریره اسیر دوشینه را چه کردی گفتم گفت دگر بار نیایم و مرا کلمه تعلیم کرد و گفت خدا تعالی ترا بآن نفع خواهد رسانید و آنچه گفته بود با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیان کردم گفت بدرستی که راست گفته که ببرکت آیة الکرسی از شر شیطان محفوظ مانی اما وی دروغ گفت دانستی که وی که بود گفتم نی یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که وی شیطان بود معجزه دیگر رافع بن خدیج خارجی گفت رضی الله عنه روزی بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم درآمدم و نزدیکی ایشان دیگی بود که در وی گوشت می جوشید نظر من بر قطعهٔ از آن گوشت افتاد فربه بود و از آنجا خوش نمود آنرا از دیگ بیاوردم و در دهان نهادم و درد در شکم من پدید آمد تا یک سال متصل شکم من درد میکرد نزد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدم گفت که هفت تن را در آن حق بود و بعد از آن دست مبارک بشکم من قایم گرفت و پرکاله گوشت از دهن من بیفتاد و سبز گشته بود سوگند بخدای که وی را بخلق براستی فرستاده که تا این زمان هرگز شکم من درد نکرد معجزه دیگر عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید که در عهد رسول صلی الله علیه و آله وسلم زنی بود بی‌حیا و بغایت بطاله فاحشه هیچ کس تحاشی نداشت و پیوسته با نامحرمان مطایبه کردی در مدینه شهرتی داشت روزی بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم درآمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود و طعام میخورد چنانکه بندگان میخورند رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که آری من بنده ام چنان نشینم که بندگان نشینند و چنان خورم که بندگان خورند بعد از آن آن زن از رسول صلی الله علیه و آله وسلم استدعای طعام کرد آنچه در پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چیزی بود داد آن زن گفت

ازان میخواهم که در دهان داری قدری گوشت نیم خاییده که در دهان مبارک داشت بیرون آورده باو بید گفت بدست خود در دهان من نه بدست مبارک در دهان او نهاد آن زن لقمه را بخورد حق تعالی از برکت آن لقمه تمام ازان بطالت باز آورد و خلعت شرم و حیا پوشانید چنانچه تا بوقت مرگ کسی را از نامحرمان نظر بروی نیفتاد الا ماشاء الله **معجزه دیگر** آورده اند که جوانی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت هیچ شود که در زنا مرا رخصت فرمائی اصحاب بانگ بروی زدند رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نزدیک من آی بیامد و بنشست فرمود که ای جوان دوست میداری که با مادر تو زنا کنند گفت نی گفت همچنین اند همه مردمان هیچ کس با مادر خود این روا نمیدارند و با دختر خود روا میداری گفت نی فرمود که همه مردمان با مادر و فرزند خود روا نمیدارند و همه خلق همچنین اند بدین طریق خاله و عمه و اقربا فرمود و بعد ازان دست مبارک بر سینهٔ آن جوان فرود آورد و فرمود اللهم اغفر ذنبه وطهر قلبه وحصن فرجه دیگر در مدت حیات خود آن جوان هیچ زن التفات نکرد **معجزه دیگر** نقل ست که روزی کودکی دست وی شکسته و جبیره بروی بسته به صحبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم او را به پیش خود طلبید و آن جبیره را از دست وی بگشاد و دست مبارک بر زخم وی بسود فی الحال بصحت مبدل گشت طعام آوردند و آن کودک بدست تندرست طعام خورد فرمود آن جبیره را با اهل خود بر که شاید بآن محتاج باشد کودک آن جبیره را در دست خود گرفته میرفت و به پیری رسید از قوم خویش که هنوز ایمان نیاورده بود در شکستن دست کودک استفسار حال نمود صورت واقعه بیان کرد و جبیره در دست تندرست خود بوی نموده آن پسر نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و بدولت ایمان بازگشت **معجزه دیگر** ابن عباس رضی الله عنهما گوید که زنی پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و پسر خود را بیاورد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرزند مرا هر صباح و شبانگاه جنون عارض میشود رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدست مبارک سینهٔ او را مسح فرمود و دعا کرد آن پسر را قی آمد مثل سگ بچه سیاه از درون وی بیرون افتاد و برفت آن بیچاره ازان بلیت نجات یافت **معجزه دیگر** زیاد بن الحارث الصدائی رضی الله عنه گفت که قوم من نزد حضرت رسالت آمدند صلی الله علیه وآله وسلم و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما را چاهیست که در زمستان آب دو قبیله را وفا میکند و در تابستان کم میشود چنانچه ما را متفرق میباید شد و بر سر آبهای مردم می باید رفت اکنون آن چاههای که ما آنجا میرفتیم جماعتی از اعادی آنجا نزول کرده اند و ما را با آنجا رفتن هم هلاکت ست دعا کن تا حق تعالی آب چاه ما را زیادت کند زمستان و تابستان ما را کفایت بود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم هفت سنگریزه بطلبید و بدست مبارک خود بسود و دعای خوانده بروی دمید و گفت این سنگریزه ها یگان یگان دران چاه افگنید و نام خدا تعالی را یاد کنید آن قوم بدان عمل کردند آب چاه پیدا شد که هرگز تک نکرد **معجزه دیگر** جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت می کند که با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در سفر بودیم مرا گفت این مطهره را بردار و با من بیا برفتیم ناگاه دو درخت از دور پیدا شد میان آنها چهار گز تقریبا مسافت بود مرا گفت پیش آن درخت رو و بگوی تا با آن دیگری بپیوندد بعد ازان بیکدیگر پیوستند و دران قضای حاجت نمود باز آن درختان بجای خود رفتند بعد ازان سوار شدیم و میرفتیم زنی پیش آمد و با خود کودکی داشت و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر روز سه بار این کودک مرا جنون طاری میشود حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کودک را بگرفت و در پیش بالای شتر خود نهاد و سه بار خطاب فرمود که اخسأ عدو الله و کودک را باز بآن زن داد چون برفت بعد از مراجعت باز بآن موضع رسیدیم آن زن بآن کودک آمد و دو گوسفند آورده التماس نمود که هدیهٔ وی قبول نماید و سوگند یاد کرد که ازان روز باز که بدولت قدمبوس مشرف شدیم دگر مر آن فرزند را علت جنون روی نمود حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم اشارت فرمود که یک گوسفند قبول کنند و دیگری بآن ضعیفه بگذارند و چون مقداری دگری راه رفتیم شتری پیش آمد و نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسجود در آمد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مردمان را جمع کنید بعد ازان فرمود آن شتر ازان کیست جمعی از انصار گفتند که ازان ماست فرمود که با وی چه کرده اید گفتند که بیست سال ست که با و آب می کشیم و اکنون خواستیم که او را ذبح کنیم از ما گریخت فرمود که او را بمن بفروشید گفتند از آن تست یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ازان من ست [illegible] کنید تا اجل وی فرا رسد آنجا مسلمانان گفتند ما سزاوار تریم که ترا سجده کنیم گفت نمی شاید که مخلوق را سجده کنید و اگر این شایستی [illegible] زنان شوهران خود را سجده کردندی **معجزه دیگر** نقل ست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم شخصی را بجای فرستاد آن شخص [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم دروغی گفت و سخنی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نگفته بود بوی نسبت کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] دعای بد کرد آن شخص را یافتند مرده و شکمش دریده برجا دفن کردند ویرا خاک قبول نکرد **معجزه دیگر** ابو هریره رضی الله عنه [illegible] ابر بود و ما در مسجد بودیم همه اصحاب جمع شدند و چنان گمان بردیم که نماز پیشین بیگاه میشود ناگاه اعرابی در آمد و گفت هنوز نماز نکرده گفتیم هنوز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم درخانه اند تنبیه کن برخاست و گفت الصلوٰة والسلام علیک [illegible] ازان خاموش منشست چون فرصتی بر آمد غضبناک و چوبی در دست فرود آورد و گفت آواز [illegible] من بودم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم زیرا بآن چوب ادب فرموده و چون نماز گذاردیم و [illegible] گشته بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اعرابی کجاست اعرابی پیش آمد رسول صلی الله علیه وآله [illegible] جلیس خود نشسته بودم و بحاجتی از حاجات پروردگار خود مشغول بودم مرسنی که سلیمان [illegible] دنیا مشغول بود حق تعالی برای وی آفتاب را نگذارد که آن وقت در گذرد و با من [illegible] ازان اعرابی را گفت که چوبی بر تو زدم قصاص کن اعرابی گفت قصاص نمیکنم فرمود [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنرا از وی بیک شتر بخرید و فرمود العدل [illegible] **معجزه** [illegible] رضی الله عنه گوید که در بعضی از غزوات بودم و اسپی ضعیفی لاغری داشتم حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] من فرود آورده گفت اللهم بارك له فيها دیگر سر آن اسپ را نگاه نمی توانستم داشت [illegible] دوازده هزار درم حاصل کردم **معجزه دیگر** آورده اند در یکی از غزوات ناقه رسول صلی الله علیه وآله وسلم غایب شد [illegible] او را باز گرداند گرد بادی پیدا شد و آن ناقه را میبرد و انید تا نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسانید **معجزه دیگر** حنظله بن حذیفه [illegible] که دست مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روزی بر سر او رسید و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد بارك الله [illegible] میگوید که هرگاه مردی را روی ورم کردی یا پستان گوسفندی برآماسیدی حنظله نفس بر دست خود دمیدی پس [illegible] نهادی و گفتی بسم الله علی برید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازان دست خود بران موضع مالیدی ورم [illegible] **معجزه دیگر** شخصی بدست چپ چیزی میخورد رسول صلی الله علیه وآله وسلم ویرا گفت بدست راست چیزی خور وی بهانه کرده بدروغ گفت بدست راست نمی توانم خورد رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نتوانی خورد بعد ازان هرگز دست راست وی بدهان نرسید **معجزه دیگر** آورده اند که روزی ابو هریره رضی الله عنه نزد حضرت [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم شکایت کرد که یا رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم هرچه از تو می شنوم فراموش میکنم فرمود ردای خود بگستران ابوهریره رضی الله عنه ردای خود بگسترانید رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک دراز کرد و یک بار یا سه بار از هوا چیزی گرفت و در ردای وی انداخت پس فرمود آنرا فراهم گیر و بر سینه خود نه ابوهریره رضی الله عنه آنرا فراهم گرفته بر سینه خود نهاد و بعد ازان هرچه شنید دیگر فراموش نکرد **معجزه دیگر** هم از ابوهریره رضی الله عنه منقول ست که گفت مادر من مشرک بود و هرچند دلالت باسلام میکردم وی را قبول نمیکرد یک روزی وی را باسلام دلالت کردم نسبت برسول صلی الله علیه وآله وسلم سخنی گفت که آنرا مکروه میداشتم گریان پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و قصه را باز گفتم و بعد ازان التماس نمودم تا دعا فرماید که حق تعالی مادر مرا ایمان کرامت فرماید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اللهم اهد ام ابوهریرة رض ابوهریره میگوید که بیرون آمدم تا مادر را دریابم و بشارت دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمادر بگویم و اثر اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجویم چون بدر خانه رسیدم در بسته بود و آواز آب می آمد که غسل میکرد چون آواز من بشنید گفت ای ابوهریره همانجا باش تا بیایم بعد ازان که جامه پوشید در را بگشاد و کلمه شهادتین عرض کرد خاطر من ازان غبار بیرون آمد فی الحال باز گشتم و از شادی میگریستم چنانکه اول بار از اندوه گریه میکردم گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بشارت باد که دعای که در حق والده من تقدیم رسانیدی بمحل اجابت رسید بعد ازان گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دعا کن که خدای تعالی مرا و مادر مرا در دل بندگان خود دوست گرداند و ایشانرا نیز در دل ما دوست گرداند رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا فرمود و هیچ مومن نام نشنوند مگر آنکه مرا دوست دارد **معجزه دیگر** نقل ست که امیر المومنین علی را رضی الله عنه فرمان حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چنان وارد گشت که خطاب کرد که تا ناقه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم سوار شود بیمن رود فرمود که ای علی رض چون بفلان عقبه برسی که نزدیک یمن ست و بران بالا روی خواهی دید مردمان را که استقبال تو کرده باشند انجا خطاب بسنگ و کلوخ و درخت کرده بگوی که یا حجر و یا مدر و یا شجر رسول الله یقرئکم السلام امیر میفرماید کرم الله وجهه که چون بآن عقبه بالا رفتم دیدم که مردمان روی بمن آورده می آیند گفتم السلام علیکم یا حجر یا مدر یا شجر رسول الله یقرئکم السلام خروش و غلغله از زمین بر آمد که علی رسول الله السلام چون آن جماعت این واقعه مشاهده کردند همه ایمان آوردند **معجزه دیگر** نقل ست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم با امیر المومنین ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم روزی بخانه ابوالهیثم بن التیهان رفتند وی گفت مرحبا برسول الله واصحابه صلی الله علیه وآله وسلم من همیشه دوست میداشتم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم و یاران وی رضی الله عنهم اجمعین بخانه من آیند و نزد من چیزی باشد که نثار ایشان کنم و فی الواقع که نزد من چیزی بود اما بر همسایگان قسمت کردم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نیکو کردی مرا جبرئیل در حق همسایه چندان وصیت کرد که مرا گمان شد که شاید همسایه از همسایه میراث برد بعد ازان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نظر فرمود دید که در یک جانب سرای ابوالهیثم درخت خرماست فرمود که ای ابوالهیثم اذن میکنی ازان درخت خرما بگیرم ابوالهیثم گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن درخت خشک که هرگز خرما بار نیاورده است دیگر اختیار پیش تست رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق تعالی ازان درخت خیر بسیار ظاهر خواهد کرد پس فرمود ای علی رض قدحی آب بیار بیاورد ازان آب بیاشامید و قدری مضمضه کرد و بران درخت ریخت ازان درخت فی الحال خوشهای خرما در آویخت بعضی خرما خشک و بعضی خرما تر چندان که دربایست بود پس حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که این از جمله آن نعمتهاست که شما را در قیامت ازان بخواهند پرسید **معجزه دیگر** از امیر المومنین علی کرم الله وجهه

منقولست گفت من ملازم رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودم جماعتی قریش نزد او آمده گفتند که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم تو کار عظیم دعوی کرده و مدعای در میان آورده که هیچ کس از آبا و اجداد تو آن دعوی نکرده اند و آن دین در میان نیاورده اگر چنانچه از امور خارقه عادت چیزی بر ما ظاهر گردانی که ما را معلوم شود که مبنای کار تو بر نبوت ست و رسالت نه بسحر و کذب و ضلالت هر آئینه که طریق متابعت تو مسلوک داریم و از سنن سنین تو هیچ دقیقه نامرعی نگذاریم حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که مطلوب شما چیست گفتند آنکه این درخت را بخوانی تا از بیخ بر آید و اشارت بدرختی کردند که دران نزدیکی بود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق تعالی بر همه ممکنات قادر ست اگر این کند شما باو ایمان می آرید و بر وحدانیت گواهی میدهید مشرکان گفتند آری حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من بشما باز نمایم انچه طلب میکنید و میدانم که در شما خیر نیست در میان شماست آنکه در قلیب او را بیفگند یعنی کسی از کشتگان معرکه بدر که در انروز بفرموده رسول صلی الله علیه وآله وسلم در چاه انداختند و در میان شماست شخصی که احزاب را بمن جمع کند ابو سفیان بن حرب آنگاه خطاب کرد که ای درخت اگر بخدای عزوجل و بروز آخرت ایمان داری و میدانی که من رسول خداوندم با جمله ریشها از زمین بر آی و در پیش من بایست باذن خدا تعالی علی گوید سوگند بآن خدای که محمد صلی الله علیه وآله وسلم را براستی بخلق فرستاد که آن درخت از بیخ بر آمده متوجه رسول صلی الله علیه وآله وسلم شد از حرکت وی آوازی حاصل میشد چون آواز حرکت بال مرغان تا آنکه پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و بشاخ بلندترین خود بر آمد بر حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سایه انداخت و بعضی از شاخ خود بر دوش من افگند و من بر جانب یمین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده بودم چون مشرکان صورت حال دیدند گفتند ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم یک نیمه درخت بجای خود باز گردد و نیمی دیگرش پیش تو بایستد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اشارت کرد درخت یک نیمه نیمی بجای خود باز رفت و یک نیمه دیگر نزد پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد دیگر باره التماس نمودند که نصف رفته نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باز آید و نصف مانده بجای او رود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشارت نمود تا رفته باز آمد و ایستاده برفت من گفتم لا اله الا الله محمد رسول الله من نخستین مومنم تو یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و ایمان آرم که این درخت آنچه کرد بفرمان خدا تعالی کرد و بجهت صدق نبوت تو بعد از من کسی این کلمات را بر زبان راندم مشرکان گفتند محمد صلی الله علیه وآله وسلم ساحرست و سکدست در جادوئی و تصدیق او نکند جز چنین کسی و مقصود ایشان از من بود

معجزه دیگر نقل ست که چون حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه بنی ثعلبه بمدینه مراجعت فرمود در راه شتری بنزدیک حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم از اصحاب پرسید که هیچ میدانید که این شتر چه میگوید جابر بن عبد الله رضی الله عنه گفت که الله و رسوله اعلم حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که این شتر مرا خبر میدهد که صاحب من مرا کار می فرمود تا این زمان که پیر شدم و پشت من ریش گشته اکنون میخواهد که مرا بکشد و گوشت من بفروشد آنگاه رسول صلی الله علیه وآله وسلم با جابر گفت با این شتر همراه نزد صاحب او برو و او را نزد من بیار جابر گفت بخدا سوگند که من مالک او نمی شناسم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که همین شتر ترا دلالت کند جابر گوید که من با شتر رفتم تا بنزد خنظل رسیدم و گفتم کدام یک از شما صاحب این شترست شخصی از ایشان گفت منم گفتم رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرا بطلب تو فرستاده آن شخص اجابت نموده من و او و شتر هر سه نزد حضرت آمدیم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با صاحب جمل فرمود که شتر تو چنین و چنین میگوید گفت این سخن راست ست یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که او را بمن فروش گفت بی بها از آن تست فرمود نخواهم مگر به بها پس رسول صلی الله علیه وآله

وصحبه وسلم آن شتر را بخرید و در نواحی مدینه بصحرا سر داد تا چرا میکرد راوی میگوید که اگر کسی خواستی از ما جائی رفتی برخصت حضرت ختمی پناه صلی الله علیه وآله وسلم بران شتر سواری نمودی جائز گفت که باندک فرصتی جراحت او را دیدم که هموار شده به صحت مبدل شده بود **معجزه دیگر** آورده اند که جمعی از بنی مخزوم اتفاق نمودند که آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در حین اشتغال نماز بقتل آرند و در میان ایشان بود ابوجهل بن هشام و ولید بن المغیره لعنهما الله والخسران و هنگامی که در میان رکن عراقی و رکن شامی حضرت علیه الصلوٰة والسلام باداء صلوٰة قیام می نمود ولید متوجه وی گشت خواست که بموجب اتفاق عمل کند چون بآن موضع رسید آواز قرآن خواندن پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم می شنید و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را نمی دید لاجرم خائب و خاسر بازگشت قوم را از این حال اعلام کرد بعد ازان ابوجهل با قومی چند بکار رفتند و ایشان نیز آواز قرآن خواندن رسول صلی الله علیه وآله وسلم را شنیدند و ذات مقدس را نمیدیدند و چند نوبت بر صوب آواز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفته از موضع صلوٰة تجاوز کردند چنانچه قرارت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از عقب میشنیدند و چون دانستند که عنایت سبحانی و الطاف ربانی متوجه خواجۂ کائنات ست صلی الله علیه وآله وسلم متحیر و مایوس بمساکن خود بازگشتند قال الله سبحانه وتعالی وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون **معجزه دیگر** روایت است از امیر المومنین حسن رضی الله عنه که مردی از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معروض داشت که مرا دخترکی بود و مدتی شد که او را در فلان رود انداخته ام چه عادت عرب در جاهلیت آن می بود که دختران خود را هلاک میساختند آن مرد التماس نمود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا فرماید تا دختر وی زنده گردد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ملتمس او مبذول کرده بکنار رودخانه رفت دخترک را بنامی که داشت آواز داد فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی وتقدس آن دخترک بقدرت الهی از رودخانه بیرون آمد و گفت لبیک وسعدیک یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم با او خطاب کرد که پدر و مادرت مسلمان شده اند میخواهی که ترا با ایشان باز دهم دخترک جواب داد که مرا حاجت بپدر و مادر نیست زیرا که خدای خویش را سبحانه وتعالی به نسبت خویش مهربان تر یافتم از ایشان **معجزه دیگر** نقل ست که نعمان بن بشیر انصاری گوید که شخصی از اهل اسلام در مدینه وفات یافت او را به تخت پوشیده نهادند و زنان بگرد او درآمدند فغان و فریاد میکردند در اثنای آن آواز وصیت بگوش ایشان رسید که خاموش باشید که جامه از وی باز کردند بزبان فصیح و بیان صریح می گفت که محمد رسول الله النبی الامی وخاتم النبیین کان ذلك فی الکتاب مسطورا بعد ازان گفت صدق یعنی راست گفت آنگاه اسامی بعضی صحابه کرام بر زبان راند و گفت السلام علیك یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته بعد از ادای این کلمات بحال نخستین خود بازگشته وفات یافت **معجزه دیگر** روایتی است که از عثمان حنیف رضی الله عنه نابینائی با رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت دعا فرمای تا حق تعالی روشنی چشم مرا باز دهد آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که برو وضو ساخته دو رکعت نماز بگذار و بعد ازان دعا کن بار خدایا از تو میخواهم و پیغامبر ترا که نبی الرحمة است علیه الصلوٰة والسلام تو شفیع می آرم ای محمد صلی الله علیه ترا بشفاعت نزد پروردگار می برم حجاب نابینائی چشم از من بگیری خدایا بشفاعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در حق من قبول فرمای راوی میگوید که نابینا بفرموده رسول صلی الله علیه وآله وسلم عمل نموده بمقتضی المرام یعنی اعمی ببصیر مبدل گشته از مقام خود بازگشت **معجزه دیگر** نقل ست که دوازده هزار کافر از یمن بامتحان حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بمکه آمدند و با خود بتی همراه آورده بودند هبل نام و آن بت را عظیم میداشتند و آن بت را بالای کوه نهادند و او را بالباسها ملبس گردانیده بودند و انواع زینت و حلی قرین و محلی ساخته حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم باستقبال آن قوم بیرون آمدند و ایشان را توحید و دین اسلام خواندند ایشان

ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طلب معجزہ نمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش ایشان بت ہبل را از لباسہا معرا ساختند بعد
ازان عصای مبارک بر سر ہبل نہاد و فرمود من انا یا ہبل آن ہبل بقدرت رب العالمین جل ذکرہ بتکلم در آمد و گفت انت رسول اللہ رب
السموات تو رسول خدائی کہ پروردگار آسمانہاست کفار از غایت تعجب ہمہ بیکبار بسجود در آمدند و چون سر از سجود برداشتند سر دوازدہ
ہزار کس زبان بکلمہ اشہد ان لا الہ الا اللہ واشہد ان محمداً عبدہ ورسولہ کشادند و گویند آیت کریمہ فسوف یاتی اللہ
بقوم یحبہم ویحبونہ در بارہ ایشان نازل شد **معجزہ دیگر** آوردہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با جمعی از یاران رضی اللہ
عنہم بہ بقیع غرقد تشریف بردہ بودند گرگی پیش آمد و با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بتکلم در آمد و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم سباع این وادی دران بطن حوالی مجتمع گشتہ اند و مرا برسم رسالت بخدمت تو فرستادہ اند و مضمون رسالت آنکہ با امت خود مشورت
فرمای تا آنچہ مصلحت ایشان باشد ہم بران مقرر گردان و رزق ما را حضرت حق تعالی در گوشت دواب نہادہ و حیات ما بسبب آن بستہ است
اکنون از جملہ دواب خویش از برای ما آنچہ طعمہ مصلحت دانند معین ساختہ جدا سازند و ما بران قانع ایم کہ ہرکدام لاغر و ضعیف تر است
بما دہند و دست تعرض ما را از خرد و اعلی کوتاہ گردانند بعد ازان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با اصحاب مشورت فرمودہ سخن
ذئب با ایشان گفت اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق تعالی در دواب ما زکوۃ فرمودہ و ما بادای او قیام می نمائیم
از برای سباع نصیبی مقرر و حظی معین خالی از اشکال نیست حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ رای من نیز بدان قرار گرفتہ کہ شما میگوئید بعد
ازان روی بگرگ آوردہ فرمود کہ ہیچ وجہی دیگر ہست ورای آنچہ گفتی تا بران قرار دہیم گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وجہی دیگر
یاران من چنین گفتہ اند کہ ما را تو ہم از نفرین تست تو زبان مبارک از دعای بد بر ما نگاہ دار و ما را باز گذار تا آنچہ نصیب ما باشد حق تعالی بما
میرساند برین معنی اتفاق نمودند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اصحاب خود را بگوی کہ من بنفرین شما زبان نکشایم ولیکن از برای شما
نصیبی مقرر نمی کنم ہرچہ رزق شما باشد از دواب و انعام ما حق تعالی بشما رساند آن گرگ شادمان روان شد و می گفت الحمد للہ
الذی قد کفانا دعوۃ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم **معجزہ دیگر** ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت میکند از ابوسفیان بن حرب
کہ گفت من نزد قیصر بودم آنجا اوصاف کمال محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از قیصر و ملازم او بسیار شنیدم بعد ازان کہ ازانجا بازگشتم بہ جانوری
کہ میرسیدم می شنیدم کہ بزبان فصیح می گفت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ناگاہ با اسپی رسیدم کہ از صاحب خود گریختہ بود و روی
بہ بیابان نہادہ میرفت خواستم کہ او را بگیرم روی بسوی من کردہ بگفت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ من گفتم عجب این اسپ کہ سخن میگوید
اسپ با من گفت کہ ازین عجیب تر خواہی ببینی گفتم آری گفت آنست کہ حق تعالی ترا آفریدہ و تا با کنون رزق تو از نخن قسمت
بینہم شام و چاشت و خورد و دہشت بی تعلل و نقصان بتو رسانیدہ و تو از گفتن این کلمہ طیبہ ابا می نمائی و با خدا و رسول و ایمان
نمی آری من گفتم کیست رسول اللہ او گفت محمد رسول اللہ علیہ الصلوۃ والسلام النبی العربی القرشی الہاشمی الابطحی المکی المدنی
صاحب التاج والہدی و من گفتم این سخن از کجا میگوئی گفت پروردگار من جل وعلا در دل من الہام نمودہ تا دانستہ ام کہ خدا یکی
است و محمد رسول اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم **معجزہ دیگر** نقل است کہ روزی حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با حصین
گفت کہ ای حصین مسلمان شو قبول نکرد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود این بتی کہ داری در پرستیدن او مبادرت می نمائی اگر با من
در سخن در آید ایمان می آری حصین گفت مدت پنجاہ سال است کہ بعبادت این اقدام نمودہ ام کہ با من ہرگز یک سخن نگفتہ با تو

چگونه سخن گوید دیگر باره فرمود اگر با من سخن گوید مسلمان میشوی گفت آری پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم روی به بت آورده فرمود ایها الصنم من انا ای بت من کیستم بت گفت انت رسول الله حقا صلی الله علیه وآله وسلم حصین بوعده وفا فرموده در حال کلمه گویان و در سلک اهل ایمان منخرط گشت **معجزه دیگر** اسامه بن زید رضی الله عنه گوید که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بحج میرفت در راه زنی پیش آمد کودکی بر دوش و سلام کرد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این کودک پسر من ست و از آن روز که متولد شده بروی زحمتی طاری میشود چنانچه کسی را جن بگیرد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن کودک را از وی بستاند و آب بدهان کودک انداخت و گفت اخرج عدو الله انی رسول الله پس وی را بمادرش داد و گفت بعد ازین ازان زحمت چیزی نه بینی چون از حج مراجعت فرمود بهمان موضع رسید آن زن آمد و گوسفندی بریان کرده آورده گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من مادر آن کودکم حضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم استفسار حال فرزند کرد و گفت ازان روز باز بروی آن واقعه طاری نشد بعد ازان اسامه گفت که بمن اشارت فرمود یا اسیم ذراع این بریان بمن ده یک ذراع را بوی دادم بخورد باز فرمود که یا اسیم ذراع او را بمن ده دادم باز فرمود که یا اسیم ذراع او را بمن ده گفتم یا رسول الله یک گوسفند را دو ذراع بیش نمی باشد فرمود که این اگر نمی گفتی هر چند که من از تو ذراع می طلبیدم ازان گوسفند ذراع میرست تا تو بمن دادی بعد ازان فرمود یا اسیم بیرون رو ببین که هیچ پناهی می یابی از برای قضای حاجت بیرون آمدم و جستجو چندان تردد نمودم که مانده شدم و هیچ پناهی نیافتم باز گشتم و صورت حال بیان نمودم فرمود هیچ درخت و سنگ دیدی گفتم آری یک جا سه درخت خرما دیدم و سنگ چند در حوالی آن بود فرمود پیش آن درختها و سنگها رو و بگوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که فراهم آیند تا مرا پناهی باشد رفتم و پیغام رسانیدم سوگند بآن خدای که وی را براستی بخلق فرستاده که گویا می بینم آن درختها را بیخها از زمین کشیده و دامن کشان می آمدند تا بیکدیگر ملصق میشدند چنانکه گویا یک درخت شدند گویا میدیدم آن سنگها را که بر یکدیگر چسپیده می گشتند و چون دیواری شدند پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و آنچه دیده بودم عرض کردم فرمود که آب بردار برداشتم و پیش از وی رفتم و آب آنجا بنهادم و چون وضو ساخت و بخیمه باز آمد و گفت یا اسیم پیش آن درختها و سنگها برو و بگوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که هر یک بجای خود باز گردید سوگند بآن خدای که وی را براستی بخلق فرستاده که می بینم آن درختها را که باز دامن کشان بجای خود باز گشتند و بحالت اولی خود باز گردیدند **معجزه دیگر** جمیل اشجعی رضی الله عنه میگوید که در بعضی غزوات مکر بودم و اسپی ضعیف و لاغر داشتم رسول صلی الله علیه وآله وسلم تازیانه خود آورد و بر اسپ من زد اسپ من جولان و فربه شد چنانچه بر همه اسپان رفقا زیادتی میکرد **معجزه دیگر** قتاده بن ملحان پیش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود بروی وی فرود آورد و وی پیر و معمر شده بود و در همه اعضای وی اثر پیری پدید آمده مگر در روی وی راوی میگوید که در وقت مردن وی پیش وی رفتم زنی از پس پشت من بگذشت روی آن زن را در روی قتاده دیدم چنانکه در آئینه بینند **معجزه دیگر** اصبح بن سنانه رضی الله عنه روایت کند که روزی فاطمه رضی الله عنها با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از مجاعت شکایت میفرمود گفت ای پدر مهربان من اولاد پدر فرزندان سه روز است طعام نخورده ایم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک بر آورده دعا فرمود اللهم انزل علی محمد کما انزلت علی مریم بنت عمران خداوندا از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بفرست یعنی از مائده جنت چنانچه از برای مریم می فرستادی بعد ازان خطاب فرمود که ای فاطمه رو در نهان خانه خود در آی و نگاه کن تا چه می بینی فاطمه در آمد حسن و حسین با وی رضی الله عنهم و رسول صلی الله علیه وآله وسلم در عقب وی آمد

می بینند کاسه مکلل بجواهر نهاده و دران کاسه ثرید و قطعه از گوشت پخته و بر بالای آن ترتیب داده بوی از وی بر شمال مشک می دمید پس حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کلوا باسم اللہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخورید بنام خدای محمد جل ذکره صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت است هفت شبانه روز آن طعام بران منوال دران خانه نهاده بود وازان طعام درین مدت تناول میفرمودند وازان یک لقمه کم نشد روزی امیر المومنین حسن رض از خانه بیرون آمد ولقمۂ ازان گوشت در دست وی بود زنی یهودیه او را پیش آمد و گفت ای اهل بیت جوع این گوشت شما از کجا رسیده است حسن دست دراز کرده تا آن نواله را حواله یهودیه کند از غیب آن لقمه را از دست وی ربودند وآن کاسه را نیز بالا بردند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود سوگند بآن خدای که مرا براستی خلعت پیغامبری پوشانیده که اگر ایشان اظهار این معنی نمی نمودند تا مدت حیات ایشان آن طعام منقطع نمی شد **معجزه دیگر** اعرابی نزد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد عباده بر دوش وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درمیان یاران نشسته بود اعرابی گفت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درمیان شما کدام ست گفتند صاحب وجه ازهر اعرابی رو بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده گفت ای محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر تو پیغامبری بگوی که بامن چیست فرمود اگر بگویم ایمان می آری گفت آری فرمود بوادی فلان میگذشتی ودرانجا کبوتری دیدی که همراه او دو بچه بود وآن هر دو بچه کبوتر را برداشتی یا در ایشان بیامد و چوزه های خود را هر چند دران حوالی طلبید نیافت چون بغیر از تو دران وادی ندید آمده خود را بر تو بینداخت اعرابی عباده خود کشید چنان بود وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده بود گویند که آن کبوتر دران مجلس حاضر آمد خود را بران کبوتر بچه ها افگند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود مر یاران را که ازین حال تعجب کنید بدرستی وراستی که خدا تعالی به بندۂ خود رحیم تر از او خود مهربان تر است ازینکه کبوتر بر چوزه های خود بعد ازان بفرمود تا اعرابی آن کبوتر بچه ها را آزاد کرد و بدولت اسلام مشرف گشت **معجزه دیگر** نقل ست که نقضاء آب وضوی حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی زینب بنت ام السلمہ رضی اللہ عنہا مالیدند وچهرۂ او بآن آب روشن گردانیدند واو صغیره بود در جبین او نوری ستودع گشت که تا نود سال از عمر او گذشته بود واو هنوز جوان ونورانی جبین بود **معجزه دیگر** نقل ست که امیر المومنین علی کرم اللہ وجهه فرمود که حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا طلبید ومرا بخلافت دلالت فرمود گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مو خلافت بدن دلالت میفرمائی وقضا واجرای حدود برمن پوشیده است وعلم آن ندارم وحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا نجوابانید وپای مبارک خود بر شکم من مالید بعد ازان مرا بنشانید ودهان مرا بکشاد وآب دهان خود را در دهان من انداخت وکلمه چند تکلم کرد که من فهم آن نکردم بعد ازان فرمود برو درمیان اهل یمن حکم کن امیر فرمود بآن خدای که او را براستی بخلق فرستاده که ازان روز تا بامروز هیچ خیری در امر قضا برمن مشکل نیفتاد **معجزه دیگر** چون فاطمه بنت اسد مادر علی ابن ابی طالب فوت شد امیر فرماید که نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدم واز فوت مادر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را واقف گردانیدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از فوت او اندوهگین شدند وگفتند وی مرا مادر بیا کرده ونکوئیها از وی درباره خود مشاهده کردم که از عم خود ندیده ام وردای خود بام سلمه داد تا او را بآن ردا مرثدی سازد وپیراهن خود فرستاد تا او را بآن مندرج گردانند وفرمود که چون از غسل فارغ شوید مرا واقف گردانید چون تکفین وتجهیز وی نمودند واو را بر سریر نهاده بنماز گاه آوردند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی نماز گذارد واو را بلحد در آورد وساعتی مکث فرمود بعد ازان ندا کرد یا فاطمه بنت اسد جواب داد لبیک یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود دیدی انچه من ضامن آن شده بودم گفت نعم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم حق تعالی ترا جزای خیر دهاد هم در حیات و هم در ممات بعد ازان از قبر وی بیرون آمد وخاک بروی راست کرد یکی از قریش پیش آمد وگفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

انچہ با صاحب قبر اکنون معاملہ نمود دیدبا ہیچکس مثل این معاملہ پیش نبردہ بودیدہم در نماز وہم طول مناجات در قبر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ او روزی نزد من نشستہ بود من این آیت بروی میخواندم لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وی از من سوال کرد کہ معنی فرادی چیست من گفتم کہ یعنی برہنہ ومجرد از لباس او گفت واسواتاہ بدی حال دران برہنگی من از حق تعالیٰ درخواست کردم کہ عورت وی ظاہر نگرداند وکفن ویرا در قبر نریزاند بعدازان طریقہ آمدن منکر ونکیر در قبر پرسید من کیفیت آمدن وطریق ایشان از وی بیان کردم او گفت واغوثاہ باللہ منہما فریاد خواہم باللہ تعالیٰ از ایشان من از حق تعالیٰ مسالت نمودم منکر ونکیر بہیأت نیکو وبرفق بروی نماید وقبر ویرا کشادہ ومفسح گرداند واورا با کفن او حشر کند حق تعالیٰ قبول فرمود اکنون در قبر از وی آن سوال کردم ہل رایت ما ضمنت لک دیدی انچہ من ضامن شدہ بودم وی جواب من داد کہ آری جزاک اللہ عنی خیر الجزاء فی المحیاء والممات وبعدازان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک بر سر موضع او کشید تا بقدم موضع او حق تعالیٰ ببرکت دست مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبر او کشادہ گردانید رزقنا اللہ بفضلہ ما یحب ویرضاہ **معجزہ دیگر** روایت ست کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر شبانی بگذشت کہ میگفت اشہد ان لا الہ الا اللہ واشہد ان محمد رسول اللہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از وی پرسیدند کہ ای راعی تو خدا تعالیٰ را چگونہ شناختی گفت نظر کردم درین گوسفندان با آنکہ معدودہ چند اند بی حافظی نیستند ومحتاج اند براعی این ہفت طبقہ آسمان وزمین انچہ درین اینہا اند بی صانعی وحافظی چگونہ باشند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ صانع را شناختی ورسالت را چہ شناختی راعی گفت پیوستہ از جانب فوق میشنویم کہ کسی میگوید لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ وندائی کہ از فوق آید غالب ظن آنست کہ راست ست بعدازان راعی گفت چنان گمان می برم کہ محمد رسول اللہ تو ئی حضرت فرمود چنین ست گفت حاجتی دارم فرمود بگوی گفت می خواہم کہ ازین گوسفندان کہ حق من ست از مزد شبانی خود حاصل کردہ ام یکی از برای تو ذبح کنم وترا مہمانداری نمایم حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود من ماٰمورم باجابت دعوت کہ اگر [...] باشد راعی قصد بزی کرد کہ بگیرد وبکشد بز گفت کہ مرا مکش کہ بچہ شیرخوارہ دارم بز دوم را گرفت او نیز گفت کہ بچگان دارم بز سوم را بگرفت وذبح کرد از راعی پرسیدند کہ آن دو بز را چرا گذاشتی واین سوم را کشتی گفت آن ہر دو عذر گفتند واین سوم گفت کہ مرا ہمین فخر بس کہ وجود من در عروق واعصاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درآید وبدل ما یتحلل اعضا واجزا او گردد **معجزہ دیگر** انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ در زمان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مردی بود از علمای یہود واز احبار ایشان بہ جلیب نام وپسرے داشت مسمی بہباب ومراین فرزند را حسن صورت وکمال سیرت جمع بود وہم بخلق وہم خلق باقران خویش تفوق داشت اتفاقاً روزی در خزانۂ پدر خویش درجی دید از زر سرخ مہری از مشک بروی نہادہ تا کسی بر انچہ در وی ست مطلع نگردد پسر غضبناک از انجا برآمد چون پدر اورا خشمناک دید کیفیت احوال سوال کرد گفت ای پدر درجی دیدم مقفل مدتیست کہ با وجود محبت وکمال شفقت منسبت با من مرا بانچہ در وی ست واقف نکردی واز من پوشیدہ داشتی پدر گفت ای فرزند سوگند بخدا کہ دران درج نہ جواہر قیمتی کہ از تو آنرا دریغ دارم ولیکن ورقی چند ست در وی نام اعرابی ثبت ساختہ وچون ترا مجالست علما وتفہیم کلمات بیسر گردد بمطالعہ آن تمکین حاصل آید بر معنی آن ہنگام واقف گردی سبب اخفای آن از تو ہمین بودہ است روزی جلیب بشرب خمر مشغول بود ہبہاب فرصت غنیمت دانستہ چراغی در دست در خزانۂ پدر درآمد ومہر از ان درج برداشت وچون سر آن درج بگشاد نوری ساطع شد کہ بر نور چراغ فایق آمد بعدازان دید دو ورق سفید بروی کلمہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ نوشتہ بعدازان اوصاف حضرت محمد ﷺ

صلی الله علیه وآله وسلم در ذیل آن ثبت بود که این محمد صلی الله علیه وآله وسلم گشاده رو پیوسته ابرو کث اللحیه باشد خوشا حال آن کس که زمان او را دریابد وکلام او را استماع نماید حالانکه کلام وی قرآنست ودین او اسلام وبندگان را بخدای تعالی بخواند واز ملامت کنندگان نترسد چون نظر ببهاب بران کتاب افتاد محبت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم در ضمیر او متمکن گشته آن ورق را بر سر و دیده مالید وبوسه بروی میداد ومیگفت وا محمدا صلی الله علیه وآله وسلم ای کاش بدانم که در آسمانی یا بافرشتگانی یا در بحاری ویا در براری واظهار سوگواری چندان نمود که از هوش خود بیهوش شد بعد از فرصتی مادر آمده فرزند را بیهوش دید او را در برگرفته پیش پدر رسانید پدر چون پسر را بدان حال دید کیفیت مستی در وی متاثر گشته روی در روی وی مالیدن گرفت وبوسه بر جبین او میداد ومیگریست وبر غشیان فرزند اظهار تحسر وتحزن می نمود تا بعد از ان که فرزند بهوش باز آمد پدر را بر بالین خویش محزون وغمگین دید زبان بنفرین وی بگشاد وگفت هرگز روشنی چشم نه بینی ودر کبر سن خویش برحمت الهی جل وعلا مشرف نگردی روا باشد که مرا تعلیم کفر میکنی واز متابعت محمد علیه الصلوٰة والسلام واز شریعت وی متنفر می نمائی چون پدر از پسر این سخن بشنید غضب بروی استیلا یافته بایذا وضرب فرزند پرداخت وموی سر وی گرفته سرش بر زمین میزد وخاک بر جبین وی می افشاند چون ایذا واضرار او بدرجه اعلی رسید حیی بن اخطب وکعب بن اشرف وابو لبابه از برای شفاعت بخانه جلبیب درآمدند وچون مبالغه در ایذای فرزند دیدند او را بانحراف نسبت نموده هرچند از ان کار منع میکردند در تعذیب فرزند حریص تر بشد آن جماعت از گناه فرزند سوال کردند گفت گناه مستوجب قتل اوست تا او را بکشم دست از و باز نخواهم داشت بعد از ان گفت که وی بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورده ودین آباء واجداد خویش مهجور گردانیده همه ایشان زبان بنصیحت فرزند بگشادند وگفتند ای فرزند همه مردم دین وملت از ما تعلیم میگیرند وخود ... که ترک متابعت ما داده دین مجهول اختیار کنی ببهاب گفت من از طریقه مع وجه وشریعت منسوخه انحراف نموده ... محمدی صلی الله علیه وآله وسلم اختیار کرده ام وبآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورده ام پند انکه ایشان ... اقبال ننمود واز قبول آن ابا می نمود تا مشایخ یهود برین معنی اتفاق نمودند چون نشو ونمای وی بناز ونعیم بتقدیم ... روزگار گرم وسرد جهان ندیده لاجرم نصیحت از جا رنمی پذیرد وتدبیر این مهم چنان می نماید که او را از مرادات ... بفنون ریاضت وصنوف مجاهدات ممتحن گردانی تا از محمد صلی الله علیه وآله وسلم ودین او تبرا نموده وسر ... دین آبا واجداد بداند وپا از حد گلیم خویش نگذراند جلبیب گفت که طریقه ریاضت وسبیل تعذیب وی بر چه منوال خواهد ... فاخره از بروی بیرون کن وپلاسی در وی بپوش واو را در خانه تاریک محبوس گردان ودر آن خانه را بگل استوار کرده ... نان جوین وکوزهٔ آب شور از روزن بادفرست تا قدر تنعمات وتکلفات دانسته ضرورتا بفرمان قیام نماید واز انچه کرده ... برادر جلبیب رای آن ابالیه را صواب ومستحق دانسته آن فقیر مظلوم را در زاویه مظلمی مقید گردانید وبانچه یهود تعیین نمودند ... مقرر ساخت آن بیچاره که بآن نان وآب خوی نداشت باوجود مجاعت از خوردن وآشامیدن عاجز آمده میگریست ... گریان دید از وی پرسید که اگر از دین محدث ملول گشته بدین قویم وملت قدیم خویش گشته تنبیه کن گفت ای پدر گمان میبری ... ناخوش آب وطعام است بلکه از اشتیاق دیدار محمد علیه الصلوٰة والسلام ست پدر بار دیگر قسم مؤکد گردانید که ترا این گونه عذاب معذب میگردانم تا از دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم انحراف نموده بدین یهودی انحراف نمائی پسر گفت هیهات هیهات قد دیغ حب محمد صلی الله علیه وآله وسلم فی قلبی فلا استطیع ان اتبراء منه بدرستی که مهر ومحبت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بمرتبهٔ در ضمیر

من راسخ نگشته که ازان تبرا نواند نمود بیت محبت تو چنان رفته است از رگ و پوست که روز مرگ هم از استخوان نخواهد رفت چون اشتداد ریاضت و مجاعتش بنهایت رسید حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم را شفیع ساخته از واهب العطیات جل ذکره سه چیز مسالت نمود و این دعا بر زبان راند که اللهم بحقك علی محمد وحق محمد علیك طیب لی طعامی واعذب لی شرابی و وضی لی ظلمتی ای خدای سزاوار پرستش بحق محمد صلی الله علیه وآله وسلم که طعام مرا خوش و آب مرا شیرین و ظلمت مرا نورانی گردان حق تعالی مسالت او مبذول داشته هرچه خواسته بود مقرون باجابت گشت تا گویند که چندین سال برین وتیره بگذشت تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مکه بمدینه هجرت فرمود و این خبر در میان شهر منتشر گشت حبیب بعضی از رعات و غلامان خود را طلبید و تعلیق بعتق شان نموده که اگر آنچه شما را فرماید بتقدیم رسانید از مال من آزاد باشید ایشان تلقی بقبول نموده گفتند هرچه فرمائی بالراس والعین بدان قیام نمائیم گفت ببهاب فرزند منست اما من از وی بیزارم میخواهم بصحرا برید و هر کار که ازان دشوارتر نیست باو فرمائید بعد ازان غل بگردن او نهاده و زنجیر بر پای وی واو را بغلامان خود سپردند او را چوپانی فرمایند و روز گوسفند میچرانید و شب تا بروز پاسبانی میکرد و او را بکارهای دشوار تکلیف می نمودند نقلست که شبی بود مظلم و ابر تیره بر یکدیگر متراکم باران متقاطر و صواعق متواتر و نار اشتیاق جمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم در کانون سینهٔ آن فرزند ارجمند مشتعل شد و آرزوی دیدار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ضمیر منیر او مستقل آمد روی نیاز بجانب قدس الهی آورده و عرض اشتیاق بملاقات حضرت رسالت پناهی کرده این نیازمندی معروض میداشت اللهم انت انزلت المطر من السماء لتحیی به الارض وتسقی به العباد من خلقك اللهم انه قد اشتد شوقی الی محمد وطال حزنی اللهم فارحمنی ومن علی بالنظر علی وجهه صلی الله علیه واله وسلم یعنے ای بارخدایا تو میفرستی باران از آسمان تا زمین را بآن زنده میگردانی و بندگان خود را بآن آب دهی ای بارخدایا بدرستی که شوق من بدیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم اشتداد یافته و اندوه من دراز کشیده خدایا بر من رحمت کن و منت بر جان من نهاده دیدهٔ من بمشاهدهٔ دیدار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گردانی آورده اند که چون این دعا بر زبان راند آن غل گردن وی بیفتاد و زنجیر از پای وی بگسیخت و باشارت منهیان غیبی روی بصوب مدینه نهاده روان شد و گویند ازان مقام تا بمدینه هشتاد فرسنگ بود حق تعالی از برای وی زمین را در نوردید تا صباح اعلام زرافشان جمشید دران سراپردهٔ لاجوردی فام بر بام چهار آشام اجرام برافراشت ببهاب بدر حجرهٔ عمار بن وائلهٔ انصاری رسیده و سر بزانوی تفکر محزون نشسته از وی استفسار احوال نمود گفت ای پدر بیت مرا غمی است که پیدائی توانم کرد حکایت دل شیدائی توانم کرد عمار گفت ای جوان ترا سوگند میدهم بدیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم که مرا از حال خود خبر گردان تا آن مقدار که توانم در رفع خاطرت کوشم و آنچه آشکار اکردنیست بر تو نپوشم چون جوان نام محمد صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم شنید زار زار بگریست و گفت ای عزیز تو دیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم باین چشم دیدهٔ عمار گفت آری جوان گفت بحق محمد صلی الله علیه وآله وسلم که نزدیک من آی چون عمار پیش ببهاب آمد ببهاب برخاست و روی بر دیدهای عمار مالیدن گرفت و بوسه بر چشم وی میداد و می گفت جان من فدای دیدهٔ که بدیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گشته و سرم بر پای پسندیدهٔ که در راه محمد صلی الله علیه وآله وسلم قدمی برگرفته نظم

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانی
کار دشوار نگیرند بدین آسانی

سر برای تو گر از من و سر گردانی
خام را طاقت پروانه پرسوخته نیست

سر سری از سر کوی تو نخواهم برخاست
تا زکار نبود قوت جان افشانی

چون عمار ازان فرزند ارجمند خلوص عقیدت مشاهده کرد دست شفقت از آستین مرحمت بیرون آورده در گردن مرا فقتش در آورد

داو را بنوازشهای مشفقانه بنواخت و پیهاب را به صحبت سید ابرار رسانید ه

آرزومند نگاری بکناری برسد — قیمت گل نشناسد مگر آن مرغ اسیر
عزت وصل نداند مگر آن سوخته — که پس از دوری بسیار بیاری برسد
خرم آن لحظه که مشتاق بیاری برسد — که خزان دیده بود پس بهاری برسد

چون طالب مطلوب رسید عاشق جمال معشوق بدید فی الحال جبرئیل امین از نزد رب العالمین جل و علا در رسید و گفت یا محمد صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم رب العزت سلام میرساند و پیهاب را بگو بد دوست دارید بدرستی که او نزد دوست میدارد و در میان امت خود چون او عاشق دیگر نمی یابی نه در طریق عشق و محبت تو ملامت بسیار کشیده در بار بلا و محنت تو طریقه ایوب صبور ورزیده و اهل اشارت در کلمهٔ احب پیهاب فانه یحبک میگویند اگر گوئی بر آنکه محبت عاشق سبب ست مر محبت معشوق را بلکه محبت محب علامت محبت محبوب ست که تا از آن جانب محبت تحقیق نپذیرفته از ینجانب ظهور نموده چنانچه حضرت مولوی قدس سره در مثنوی فرموده است نظم

لیک عشق عاشقان تن زه کند — عشق معشوقان خوش و فربه کند
در دل تو مهر حق چون شد دوتو — هست حق را بیگمان مهری بتو
تشنه می نالد که کو آب گوار — آب هم نالد که کو آن آب خوار
حکمت حق هم قضا و هم قدر — کرد ما را عاشقان یکدگر
ملت عشق از همه دینها جداست — عشق اصطرلاب اسرار خداست
عقل در شرحش چو خر در گل بخفت — شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
هیچ عاشق خود نباشد وصل جو — که نه معشوقش بود جویای او
چون درین دل برق مهر دوست جست — اندر آن دل دوستی میدان که هست
هیچ بانگ کف زدن ناید بدر — از یکی دست تو بی دست دگر
جذب آبست این عطش در جان ما — ما از آن او و او هم آن ما
عاشقی گر زین سر و گر زان سرست — عاقبت ما را بدان شه رهبرست
هرچه گویم عشق را شرح و بیان — چون بعشق آیم خجل باشم از آن
آفتاب آمد دلیل آفتاب — گر دلیلت باید ازوی رو متاب

قد تم الکتاب و مختتم الخطاب

والحمد لله علی التوفیق واستغفر الله من کل تقصیر غفرانک ربنا والیک المصیر نعم المولی ونعم النصیر سبحان ربک رب العزت عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین چنین گوید ناظم این درر جامع این سیر عالی گهر بعشق شفیع المشفع یوم المحشر صلوة الله وسلامه علیه که موسوم ست بمعارج النبوة فی مدارج الفتوة العبد الضعیف المحتاج الی عفو الله ... بن الحاج محمد الفراهی عصم المناهی که بر ضمائر ارباب فضایل و سرایر اصحاب شمایل مخفی نیست که از متعلقات مباحث سید ... حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از معجزات ظاهره و علامات باهره و اخلاق حمیده و اوضاع پسندیده و عبادات ... و اوراد و اوقات و احوال را و متعلقات و منسوبات بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروایات متنوعه و حکایات متفرعه در صحاح ... وغیر آن به ثبوت پیوسته بتفصیل در سلک بیان درآوردن از حیز امکان خارج ست و احاطهٔ مجموع آن نمودن متعذر ... نه در اطالت باملال رسیده و نه در ایجاز و اختصار باخلال انجامیده درین کتاب عالی خطاب مبین و معین گشت ... علی الکثیر والجرعة یدل علی الغدیر والحفنة تدل علی البیدر و اگرچه دستور اهل سیر و تواریخ بدین منوال گشته که بعد از ذکر احوال حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام بیان واقعات خلفاء راشدین و احوال ائمه مهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر سبیل تذییل نموده تکمیل کتاب خود میفرموده اند و تمهید مقدمات از برای همین واقعات کلیه و جزئیه ایشان می نموده و داعی را نیز داعیه آن بود که اقتدا بآن بزرگان کرده و اعتصام بحبل متین ایشان نموده دفتر دیگر بآل این دفتر مرقوم رقم کلک بیان بسازد و بذکر احوال و اوضاع خلفای اربع و بیان

اطوار و اوصاف ائمۂ اثنا عشری رضی اللہ عنہم اجمعین بتفصیل و تبیین پردازد و خلعت کلام وافی المرام را بطراز اعزاز ذکر آن صاحب وفنان بطرازد فاما مدت مدید بود و عہد بعید کہ قلم مشکین رقم بر قرطاس کافور اساس تفسیر بحر الدرر را بسبیل تسوید مرقوم ساختہ بود و بہ تبییض آن نیز پرداختہ و قریب بمدت سی و پنج سال لطائف نکات و احادیث روات و حکایات ثقات و اشارات شراة از نتایج افکار کبار کہ بنظر این فقیر بمقدار میسر رسیدہ بران بیفزودہ و انچہ از فکر بکر این بی بضاعت کلک بنان در سلک بیان سکشیدہ بران مستزاد می نمود تا از نقول خطب و اصول و شعب و نصایح شفیقہ و ملایح رشیقہ از جواہر منثور آراستہ و حواشی آنرا مملو از رقوم عواشی ساختہ فاما این لآلی ثمینہ و نقود دفینہ آن از خزینۂ اتمام سلک انتظام نارسیدہ ہمچنان منثور و مزبور ماندہ بود و طالبان حقایق تفسیر راغبان دقایق تاویل کہ بہ تبییض آن بغایت راغب می بودند و بجہت استکتاب دفاتر آن کتاب تعیین کاتب می نمودند و چنین اشارت میفرمودند کہ کتاب معارج النبوة را بذکر معجزات خاتم النبیین صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین مختوم سازند و بعد ازان باتمام و تبییض تفسیر بحر الدرر پردازد تا آن بحر مواج را در میان عنبان رواج روی تمام حاصل آید و ارباب تفسیر و اصحاب تذکیر را از سایر تفاسیر عبارت و اشارت مستغنی گرداند بنا برین معنی ختمت ہذا الکتاب و اختتامہ و الآن شرعت علی قوانین ارباب السیر عند اختتام تصانیفہم فی الدعاء و السوال و طلب النوال من الیہ ذی الافضال و المامول من کرمہ ان یعطینی ما یحب و یرضی و یبقینی ما علی الدین المرتضی و یرزقنی الصدق و الصفا متابعت رسول المصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و علی اصحابہ البررة الاتقی و یشرفنی جمیع احبابی الی یوم القیامة بشفاعت نبیہ کما شرفنا بحبتہ و محبۃ خلفائہ و اہل بیتہ و ذریتہ و الحمد للہ اولا و آخرا و ظاہرا و باطنا و الصلوة علی خیر خلقہ محمد سید المرسلین و خاتم النبیین و حبیب رب العالمین و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی عباد اللہ الصالحین من اہل السموات و الارضین و صلی و سلم علیہ و علیہم تسلیما کثیرا عمیما الی یوم الدین

آغاز مناجات

خداوندا کریما کردگارا
تو لی پروردگار بی مدارا

اگرچہ از دو عالم بی نیازی
ولیکن مفلسان را دلنوازی

چو ہستی در کرم بی مثل و مانند
فقیر انزاد گر بر فاقہ مپسند

تو ای سلطان ما جملہ فقیران
بدست نفس امارہ اسیران

خداوندا بذات بی مثالت
بہر یک از صفات بر کمالت

بحق حرمت اسما حسنی
کز ان جملہ است اعظم اسم اسما

بافعالت کز اول تا باخر
صفات ذات را آمد مظاہر

بآثاری کہ بر صنعت دلیل اند
سلوک راہ عرفانرا سبیل اند

بحق سالکان کوی اثبات
بغواصان بحر دولت ذات

بحق سرور اولاد آدم
بآن مقصود از ایجاد عالم

بآن سلطان تخت بادشاہی
بآن آئینۂ ذات الہی

بآن شاہنشہ ملک مؤبد
بآن سالار دین دار محمد

رسولی کو امام انبیا بود
مقیم اندر مقام کبریا بود

بصورت گرچہ حور رشک عین بود
بمعنی رحمة للعالمین بود

خداوندا باین محبوب حضرت
کزو بستان کرمی آراست نصرت

ترا چون در حقیقت او شفیع ست
مرا ہم در حقیقت او شفیع ست

چو دانستم کہ سایل بی وسیلہ
نمی یابد عطایای جزیلہ

کتابی ساختم در سیرت او
بتحفہ بردم اندر حضرت او

اگر چندین وسیلہ نیست قابل
نباشد بر کریمان کار مشکل

کہ در پیش سلیمان تحفۂ مور
نباشد عیب کالمعذور معذور

ترا میخواہم ای سلطان داور
بحق او کہ حاجاتم بر آور

ہر آنچہ از بہر خود خواہم خدایا
شریک اندران جملہ برایا

نمیگویم مرا تنہا جدا کن
خدایا حاجت جملہ روا کن

چو حاجات از سر اخلاص خواہم
مراد از بہر عالم خاص خواہم

ہر آنکس کین دعا را گوید آمین
بحقش ہم اجابت کن تعیین

مناجات دیگر

خدایا در عدم آسوده بودم
نه از لوث حدوث آلوده بودم
ازان ضیق عدم آوردی بیرون
بصحرای وجودم صنع بیچون

نمیدانم که من معذور بودم
چه حکمت داشتی اندر وجودم
من از با اختیار خویش بودم
ازان منزل تجاوز کی نمودم

زمام اختیار از دست دادم
گران بستان بدین زندان فتادم
چو آوردی بدین دیرم باکراه
هر آنچه آید ز من خود عذر من خواه

مرا از نیستی چون هست کردی
بزیر بار محنت پست کردی
چنان دانم که ره وضع نماید
وجودم با عدم راجح نماید

براه خدمتم تقدیم فرمای
زعلم من لدن تعلیم فرمای
در ایام حیاتم آن چنان دار
که موری را نباشد از من آزار

چنانم دار اندر حق شناسی
که ناید بر زبانم ناسپاسی
حجاب نفس من از پیش بردار
فریب عقل دور اندیشم بردار

چو حکمت بر بد و نیک است نافذ
چه تدبیر آورد عقل معاجز
چو من راضی بتقدیر تو گشتم
تو هم راضی شو از تخمی که کشتم

اگرچه نیک و گر بد هرچه هستم
بحمدالله که از جان حق پرستم
اگرچه تیرگی بسیار دارم
ز ایمان صد هزار انوار دارم

تنم هرچند از گل آفریدی
ز نور خویشتن در دل دمیدی
بتیغ غیرتم بشگافتی جان
بجای جان شدی در سینه مهمان

زدی صد در بسوی تن گشادی
زجان در دل دو صد روزن نهادی
زهر روزن فروغ نور عرفان
همی تابد بدل از روزن جان

بدریای حقیقت آشنائی
میسر شد مرا زان روشنائی
مرا در پرتو نور تجلی
بقرب خویشتن دادی تسلی

ترا با خود چنان نزدیک دیدم
که سر وحدت از خود می شنیدم
بهر جا نیکه در آئینه دل
نظر کردم تو بودی در مقابل

جلای دل چو از نور تجلی است
ازان دل آئینه دیدار مولی است
ز عرش و فرش و بحر و بر چه جوئی
تو هم از خود بجو گر تو تو اوئی

تو اندر چشمهٔ دل سر فرو بر
پس آنگه سر ازان دریا برآور
برین در ذات خود نور تجلی
که واقف گردی از سر تدلی

مناجات سوم

خدایا از من کاری نیاید
بده حالی که از قالب رباید
مرا از پیش خود یکبار بردار
که تا از پرده بیرون آید اسرار

مرا از هستی من ده رهائی
ز هستی خودم ده آشنائی
چو نور معرفت در دل نهادی
در عرفان بروی جان گشادی

چو خلعت دادیم عریان نسازی
بلیه جهل سرگردان نسازی
در توفیق کن بر روی من باز
ببزم قرب خود ده محرم راز

دران ساعت که جانم بر لب آید
الهی پر ز روح از قالب آید
خوشی و راحت دنیا گذشته
بساط انبساط اندر نوشته

بدن رنجور و جان مهجور و دل خون
بصد حسرت بباید رفت بیرون
نه یار محرمی کاندر تو آید
که جانم را ز یک محنت رباید

گناهان هر یکی مانند کوهی
زهر کوهی بدل دارم ستوهی
زهر سو در تکاپو دزد شیطان
که تا برباید از دل نقد ایمان

زحیرانی بمانده دیده خیره
نموده روز روشن شام تیره
ریاض عیش را نضرت نمانده
زعمر رفته جز حسرت نمانده

روان در پیش و مرکب مانده از کار
دل از بار غم حسرت گران بار
هزاران خنها از حسرت غم
بدل کرده یکی را نیست مرهم

خدایا رحم کن بر جان زارم
که جز لطف تو غمخواری ندارم
بلطف خود ازان دریای خونخوار
سلامت کشتی جان را برون آر

دلم را ده زبهر نور سعادت
زبانم را به تلقین شهادت
که تا دل در حریم وصل پوید
زبان هم نکتهٔ توحید گوید

چو از تن مرغ جان آید بپرواز
بشاخ سدره سازش نغمه پرداز
فرستاده از روضهٔ جنت ملائک
باستقبال روحم یارانک

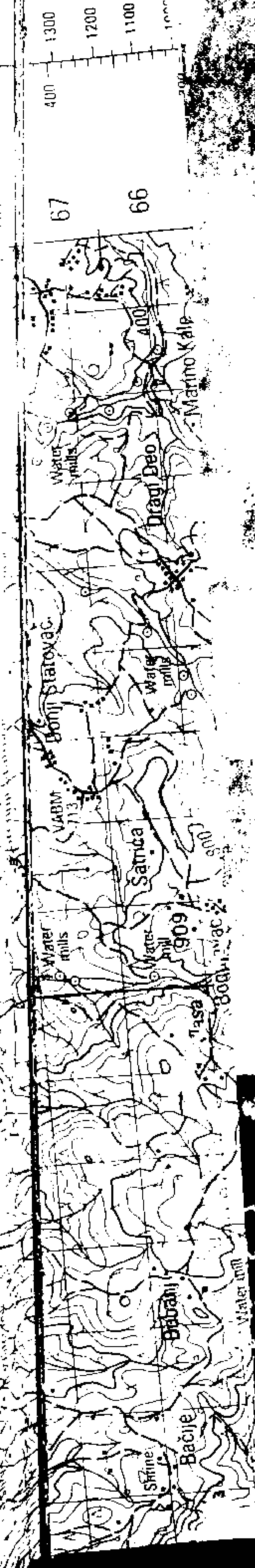
خاتمة الطبع

حمد و ثنای بحد و شکر و سپاس لا تحصی و لا تعد نثار آستانهٔ کبریا و حرم سرای خدا که زینت اسرار عاشقان بزیور انوار تمنای وصال اوست و صد هزاران هزار صلوات و تحیات نثار بارگاه سرور انبیا حبیب که رونق بازار مشتاقان بسرمایهٔ سودای وصال او دنیا و عقبی ملک و ملکوت غیب و شهادت با سائر ممکنات و جملهٔ کونات بپیشکش محقر اوست خلائق هژده هزار عالم از اهل آسمان و زمین غلام و چاکر او سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و اولیاء امته اجمعین اما بعد بر ضمائر ارباب بصائر مخفی و محتجب مباد که عروج دل و جان بر شرفات عالی ارکان مسند قبول و صعود روح و روان بر غرفات رفیع البنیان قصر وصول بتفحص اخبار و تتبع آثار سید ابرار است و ترقی بمدارج فتوت و طریق تعالی بمعارج نبوت بمطالعهٔ کتبهای سیر و اخلاق سرور اخیار است پس ادراک حال برکات اشتمال آنحضرت سید ولد آدم صلی الله علیه و آله وسلم ضرور و لازم بناء علیه سلف صالحین در ضبط احوال سید المرسلین کتب مبسوطه بزبان عربی و فارسی تصنیف و تالیف نموده اند از آنجمله این کتابیست مسمی بمعارج النبوة فی مدارج الفتوة از عالم نبیل فاضل جلیل قدوة المحققین زبدة المدققین ملا محمد معین هروی رحمة الله الولی اگر بدیدهٔ انصاف در اوصاف کمال این نسخهٔ عدیم المثال نظر کنی گوئی انجمیست که از دقائق شیمهٔ احمدیه بر چرخ فهوم بارقیست و شمسیست که از حقائق سیرت محمدیه بر فلک علوم شارقیست عروسیست که گرلوارهٔ قصص صحیحه گلو انداخته و محلی بحلی سنن نبویه گردیده متضمن است بر یک مقدمه و چهار رکن و یک تتمه رکن اول در بیان ایجاد نور آنحضرت جلوه نموده و رکن ثانی در حالات ولادت آنسرور ظاهر گردیده و رکن ثالث در واقعاتی که از سال ولادت تا وقت هجرت آن سید عالم بوجود آمده و رکن چهارم بذکر هجرت و واقعاتیکه از زمان هجرت تا یوم وفات او رو نموده و مقدمه بهر صفت تحمیدات و نعوتات وغیره و تتمه بزخارف خارق عادات آنسرور مرتب گشته و چون این کتاب بلاغت نما مقبول هر خاص و عام اهل اسلام است در هند چند نوبت بخلعت طبع مخلع گردیده و از کثرت شائقین نسخه از ان نمانده و متعطشان زلال عطش و هیمان شان باز دیاد رسیده درین ایام میمنت التیام ازین توجهات مصدر حسنات مظهر فیوضات سر آمد سوداگران نامدار فخر التجار روزگار مرجع صغیره کبیره ممدوح برنا و پیر راجی غفران رب رحیم عالیجناب قاضی عبد الکریم مالک مطبع کریمی و فتح الکریم خلف اشرف الحاج قاضی نور محمد صاحب مرحوم متوطن پلپندر بتصحیح تام و تنقیح مالا کلام فی سنه ۱۳۲۲ھ در مطبع نامی کریمی واقع بمبی بهائیکله ولائل روڈ قاضی بلڈنگ نمبر ۱۱۰×۱۰۸ بزیور طبع مزین گشته شایع گردید کجا اند شائقین با تمکین با نقد دل و جان بیایند و خریداری نموده ساعی را بدعای خیر یاد فرمایند

وما توفیقی الا بالله

طابع: عبد الرشید المکة پریس شاہ عالم مارکیٹ لاہور





العارف الكبير الحضرة الاعلى شير محمد الشرقپوری ابن الصالح عزيز الدين وُلِدَ رحمه الله تعالى س

الهجرية اثنين وثمانين بعد الالف والمائتين بقصبة شرقپور من مضافات شيخوپوره بايع على يد

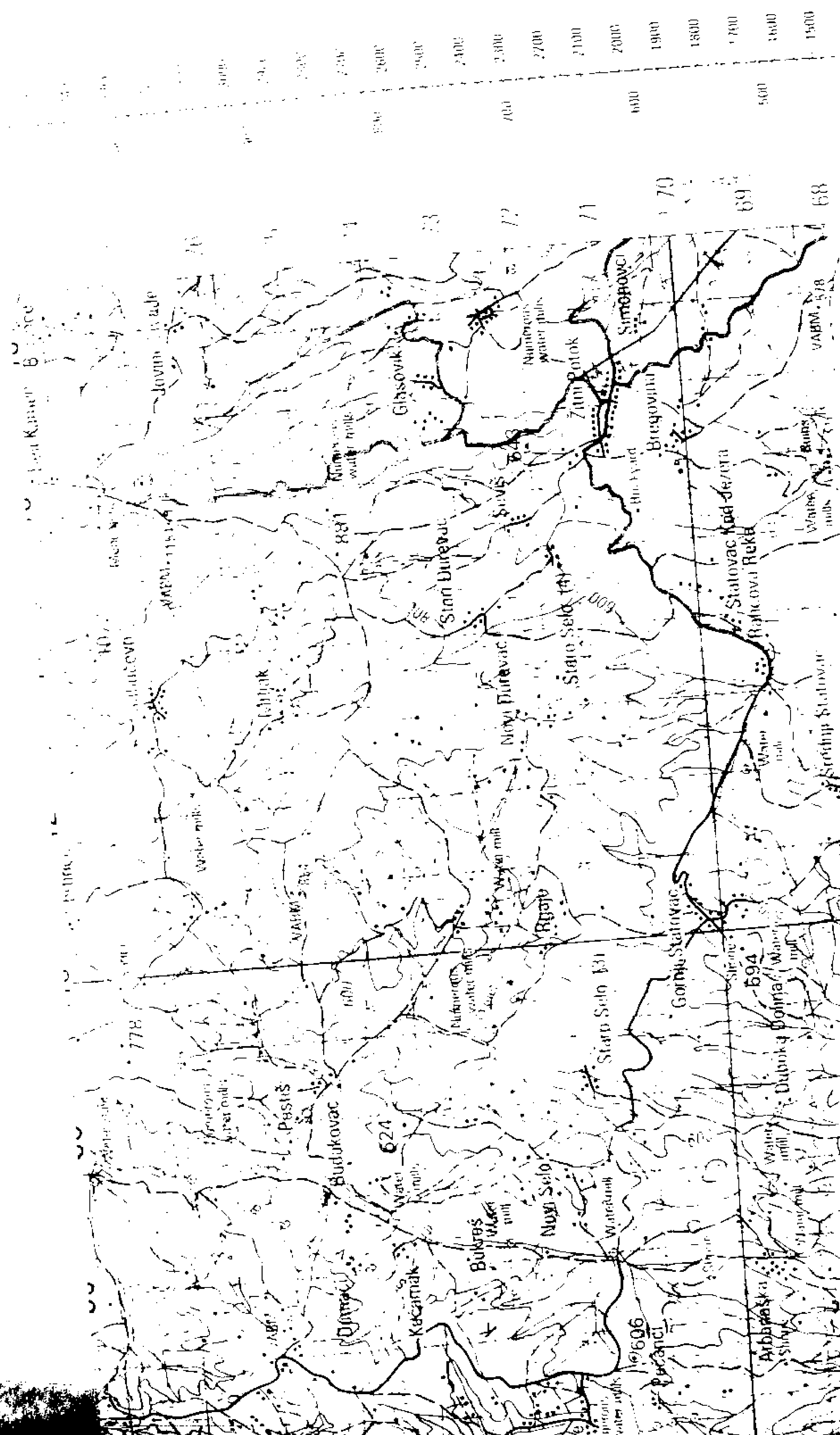
الوحيد الولى الكامل اميرالدين بقصبة كوتله الشريف من مضافات شيخوپوره واجيز عن فضيلة

العامة والخلافة التامة فى سلسلة النقشبندية فعرج سماء الترشد والارشاد اهتدى عن ارشاده خلق كثير

الشرق والغرب رحل رحمه الله الى دار الاخرة ثالث ربيع الاول سنة الهجرية سبع واربعين بعد الالف

قد تجلت فى احواله الشريفة كتب مفصلة اشهرها خزينة المعرفة وانقلاب الحقيقة وفى هذا المزار ضريح اخ

حضرت ميان غلام الله المعروف ثانى لاثانى رحمه الله عليه الذى هو خليفته استفاض من فيضانه خلق



Glasovik
Zim Potok
Simonovci
Bregovina
Statovac Kod Jezera
Rankova Reka
Stari Đurevac
Novi Đurevac
Staro Selo
Gornji Statovac
Budukovac
Pestiš
Novo Selo
Bukreš
Kačamak
Arbanaska
Water mill



